

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دعای مطالعه

«اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَآكِرْمَنِي بِنُورِ الْقَهْمِ اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا
أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَانْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱
(خدایا، مرا از تاریکی‌های وهم خارج کن و به نور فهم گرامی ام بدار. خدایا، درهای
رحمتت را به روی ما بگشا و خزانه‌های علومت را برما باز کن؛ به مهربانی‌ات
ای مهربان‌ترین، مهربانان!)

۱. عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای مطالعه.



تقديم به ارواح قدسي ائمه معصومين عليهم السلام، به ويژه مولا و مقتداي زمان،
حضرت بقيه الله الاعظم رحمة الله تعالى؛ شهداي انقلاب اسلامي و دفاع مقدس؛ مدافعان
مظلوم حرم اهل بيت و زائران آستان ملكوتي امام علي بن موسى الرضا عليه السلام!

چشمه حکمت رضوی

گزیده کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام



تلخیص و ترکیب: محمد باقر پورامینی



عنوان: چشمه معارف رضوی؛ گزیده عیون اخبار الرضا علیه السلام

تلخیص و ترکیب: محمدباقر پورامینی

مترجم: محمدمهدی رضایی

به سفارش: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

ویراستار زبانی و صوری: وحید حامد و سعیده سادات محمودزاده حسینی

ارزیاب علمی: حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی

طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

صفحه آرا: محمود کریم پور

ناشر: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی (زائر رضوی)

چاپخانه: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

شمارگان: ؟؟؟

شابک: ؟؟؟

قیمت: ؟؟؟ ریال (غیرقابل فروش)

نشانی: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، بین باب الهادی علیه السلام و صحن

غدیر، پلاک ۱۸۳، مدیریت فرهنگی.

صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱ **تلفن:** ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۷

سامانه پیامکی دریافت پیشنهادها و انتقادات: ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲



حق چاپ محفوظ است.



فهرست

مقدمه ۱۳

فصل اول:

زندگی امام رضا علیه السلام ۱۹

الف. ویژگی های فردی ۲۰

ولادت ۲۰

لقب ۲۰

کُتبه ۲۱

پدر ۲۱

مادر ۲۲

چند تاریخ و رقم ۲۳

ب. امام رضا علیه السلام در جایگاه امامت ۲۳

زمینه سازی امام کاظم علیه السلام برای امامت فرزندان ۲۳

وصیت به امامت ۲۶

امامت حضرت رضا علیه السلام ۲۹

رد برواقفی ها ۲۹

ج. کوچ اجباری امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۳۳

بدرودگفتن جد و خانواده ۳۳

وداع کردن خانه خدا ۳۵

حدیث سلسله الذهب در نیشابور ۳۵

حوادث بین راه ۳۶

د. پدیده ولایت عهدی ۳۷

انگیزه های مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام ۳۷

اسباب پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السلام ۴۱

نماز عید ۴۶

در مدح آن حضرت ۴۸

ه. جلوه هایی از شخصیت امام رضا علیه السلام ۵۰

وصف دانش حضرت ۵۰

وصف عبادت حضرت ۵۱





- وصف خلق و خوی حضرت ۵۹
- وصف بی‌رغبتی حضرت به دنیا ۶۱
- و. کرامت‌های امام رضا علیه السلام ۶۱
- آب نطلبیده ۶۱
- دردی که شفا نیافت ۶۱
- رؤیای صادق ۶۲
- درخواست فراموش شده ۶۳
- نامه نانوخته خوانی ۶۳
- من همان بشرم ۶۴
- سکه مرموز طلا ۶۵
- کار دست خداست ۶۵
- نشان امامت ۶۶
- یادم رفت بپرسم ۶۶
- جامه سعدیه ۶۷
- فرزندانی به دعای امام رضا علیه السلام ۶۷
- دوشنبه دعای باران ۶۸
- بی مقدمه فرمود ۷۱
- ز. شهادت امام رضا علیه السلام ۷۱
- عهد الهی ۷۱
- ترور نافرجام ۷۱
- شهادت در طوس ۷۴
- شهادت مسمومانه ۷۵
- خاک سپاری غریبانه ۷۶

فصل دوم:

- معارف و اندیشه‌های امام رضا علیه السلام ۷۷
- الف. عقاید ۷۸
- یک. الهیات ۷۸
- توحید چیست؟ ۷۸
- وجوب شناخت خداوند به یگانگی و یکتایی ۷۹
- چیزی همانند او نیست ۸۰



منزه است و شبیه ندارد.....	۸۰
اسماء و صفات الهی.....	۸۴
اقرار به توحید.....	۸۸
عدل الهی.....	۸۹
تکلیف.....	۹۲
دو. پیامبری و نبوت.....	۹۳
وجوب شناخت رسولان الهی.....	۹۳
معجزه پیامبران.....	۹۴
عصمت پیامبران.....	۹۵
ویژگی های پیامبران.....	۱۰۱
پیامبران اولوالعزم.....	۱۰۲
نوح نبی ﷺ.....	۱۰۲
ابراهیم خلیل ﷺ.....	۱۰۳
یوسف صدیق ﷺ.....	۱۰۴
موسی ﷺ.....	۱۰۵
سلیمان ﷺ.....	۱۰۷
عیسی ﷺ.....	۱۰۸
اوصاف پیامبر اکرم ﷺ.....	۱۰۹
دین اسلام.....	۱۱۱
قرآن کریم.....	۱۱۲
سه. امامت.....	۱۱۳
اصل وجود امام.....	۱۱۳
عصمت امام.....	۱۱۵
ویژگی های امام.....	۱۱۵
مقام امامت.....	۱۱۸
اطاعت از امام.....	۱۲۷
ولایت اهل بیت ﷺ.....	۱۲۹
امامت به نص و تصریح است.....	۱۳۴
شمار امامان.....	۱۳۵
فضایل و ولایت علی بن ابی طالب ﷺ.....	۱۳۶
حسین شهید ﷺ.....	۱۴۶





۱۴۸.....	مهدی منتظر علیه السلام
۱۵۱.....	رجعت
۱۵۲.....	بعضی شاخصه‌های دین‌داری امامان علیهم السلام
۱۵۲.....	ردّ بر غلات و مقوضه
۱۵۵.....	چهار. معاد
۱۵۵.....	مرگ، نابودکننده لذت‌ها
۱۵۶.....	حالت‌های قبر و قیامت
۱۵۷.....	بهشت و جهنم
۱۵۸.....	ب. احکام
۱۵۸.....	یک. طهارت
۱۵۸.....	وضو
۱۵۸.....	فلسفه وضو
۱۵۹.....	فلسفه غسل جنابت
۱۶۰.....	فلسفه غسل عید فطر و عید قربان و جمعه
۱۶۰.....	غسل‌های مستحب
۱۶۱.....	فلسفه غسل میت
۱۶۱.....	گفن کردن میت
۱۶۲.....	نماز میت
۱۶۳.....	خاک‌سپاری میت
۱۶۳.....	دو. نماز
۱۶۳.....	حکمت امر به نماز
۱۶۴.....	نماز اول وقت
۱۶۴.....	قسمت اذان
۱۶۶.....	تکبیر الاحرام
۱۶۷.....	چرا هر قرائت نماز، با سوره حمد آغاز می‌شود؟
۱۶۸.....	تسبیح گفتن در رکوع و سجده
۱۶۹.....	سجده شکر
۱۶۹.....	فضیلت نماز جماعت
۱۷۰.....	نماز شب
۱۷۰.....	نماز جمعه
۱۷۱.....	نماز مسافر



نماز آیات	۱۷۲
نماز با انگشتر عقیق	۱۷۲
سه . زکات	۱۷۳
فلسفه زکات	۱۷۳
چهار . روزه	۱۷۴
فضیلت ماه رمضان	۱۷۴
فلسفه روزه	۱۷۶
روز عید فطر	۱۷۷
روزه‌های مستحب	۱۷۷
روزه ماه رجب	۱۷۸
روزه ماه شعبان	۱۷۹
پنج . حج خانه خدا	۱۷۹
فلسفه حج	۱۷۹
علت احرام	۱۸۱
لبیک گفتن در حج	۱۸۱
علت طواف	۱۸۲
شش . ازدواج	۱۸۳
فلسفه چندزنی و تک‌شوهری	۱۸۳
وجوب مهریه بر مرد	۱۸۳
حرمت زنا	۱۸۴
علت تحریم هم‌جنس‌بازی	۱۸۴
نگاه به موی زنان	۱۸۴
احکام نوزادان	۱۸۵
هفت . جهاد	۱۸۵
وجوب جهاد	۱۸۵
حرمت گریختن از حمله دشمن	۱۸۶
کفر پس از ایمان	۱۸۶
هشت . امر به معروف و نهی از منکر	۱۸۷
نُه . تولی و تبری	۱۸۷
وجوب دوستی و دشمنی، تنها برای خدا	۱۸۷
بیزاری از ستم‌کنندگان در حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم	۱۸۷





- دوستی و همبستگی با پیروان آل محمد علیهم السلام ۱۸۹
- ده. دادوستدها ۱۸۹
- فلسفه حرمت ربا ۱۸۹
- خوردن مال یتیم ۱۹۰
- یازده. خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها ۱۹۱
- آنچه به نام غیر خدا کشته شود ۱۹۱
- حرمت گوشت خوک ۱۹۲
- فلسفه تحریم شراب ۱۹۲
- دوازده. قضاوت ۱۹۳
- حرمت دزدی ۱۹۳
- علت قطع کردن دست راست دزد ۱۹۴
- حرمت غصب ۱۹۴
- شهادت در زنا ۱۹۴
- آدم‌کشی ۱۹۵
- سیزده. ارث و میراث ۱۹۵
- چرا زن نصف مرد ارث می‌برد؟ ۱۹۵
- ج. اخلاق ۱۹۶
- یک. رفتار با خویشین ۱۹۶
- رفتارشناسی بخیل و سخی ۱۹۶
- دنیای بی‌وفا ۱۹۶
- مؤمن راستین ۱۹۶
- سکوت فقیهانه ۱۹۷
- دوست و دشمن حقیقی ۱۹۷
- آزرم و ایمان ۱۹۷
- پیشامدهای پندآموز یک پیامبر ۱۹۷
- خوی ثروت‌اندوزی ۱۹۹
- گناهان کبیره، به استناد قرآن ۱۹۹
- خشم و خوش اخلاقی ۲۰۳
- پرهیزهای بزرگ ۲۰۳
- غنا حرام است؟ ۲۰۴
- در نکوهش انسان ۲۰۴





۲۰۵	دو. رفتار با خانواده.....
۲۰۵	جز در معصیت با خدا.....
۲۰۵	عاق والدین.....
۲۰۶	ارزش‌های همراه.....
۲۰۶	سه. رفتار با دیگران.....
۲۰۶	دوستی و خویشاوندی.....
۲۰۶	هرچه کنی، به خود کنی.....
۲۰۷	بخشش، بی‌سرزنش.....
۲۰۷	شکر ناقص.....
۲۰۷	رسم مسلمانی.....
۲۰۷	توکل چیست، تواضع یعنی چه؟.....
۲۰۸	نگاهی که عبادت است.....
۲۰۸	سلام خدانا پسندانه.....
۲۰۸	به اهل و نااهلش.....
۲۰۹	حق مهمانی.....
۲۰۹	سزای تحقیر مؤمن.....
۲۰۹	ترساندن ممنوع.....
۲۰۹	عذرش را بپذیر.....

فصل سوم:

۲۱۱	زیارت امام رضا علیه السلام
۲۱۲	الف. اجرو پاداش زیارت.....
۲۱۲	بهشت واجب.....
۲۱۲	شست‌وشو در زلال زیارت.....
۲۱۲	تسلی بخش.....
۲۱۳	به‌سان اجر مجاهدان و منفقان.....
۲۱۳	زیارت با معرفت یعنی چه؟.....
۲۱۳	ملاقات با خدا در عرش.....
۲۱۴	مثل زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله
۲۱۵	سفری خاص مرقد امامان معصوم علیهم السلام
۲۱۵	فرصت نجات.....





۲۱۵	 قدمگاه فرشتگان
۲۱۶	 هم‌نشینی با خورشید
۲۱۶	 هزاران حج
۲۱۶	 امانت پیغمبر ﷺ
۲۱۷	 تولدی دیگر
۲۱۷	 عهد امامت
۲۱۸	 کشته شفاعت ..
۲۱۸	 ماجرای شعر دعبل
۲۲۲	 شفاعت در قیامت
۲۲۲	 خاک قدسی طوس
۲۲۲	 به شرط معرفت
۲۲۳	 کدام را زیارت کنم؟
۲۲۳	 به جای حج مستحب
۲۲۴	 بر منبری از نور و امان
۲۲۴	 زیارت برتر
۲۲۴	 رهایی از آتش
۲۲۴	 رنج و رحمت
۲۲۵	 ب. آداب زیارت
۲۲۵	 ادب حاجت‌خواهی
۲۲۵	 این‌گونه زیارت کنیم
۲۳۳	 ج. آثار و بهره‌های زیارت
۲۳۳	 دلیل آفتاب
۲۳۴	 در آرزوی فرزند
۲۳۵	 مشهد اجابت
۲۳۵	 کرامتی از زبان دشمن اهل بیت ﷺ
۲۳۶	 مکاشفه در نیمه شب
۲۳۷	 بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
۲۳۸	 گم‌شده مرد ترک‌زبان
۲۴۰	 کتابنامه





مقدمه

سخنان و اخبار پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام نوری است که زندگی را روشنی و گرما می بخشد؛ به گونه ای که توجه به آن، مهربانی به یکدیگر را جاری می سازد و در پرتو عمل بدان، انسان به آگاهی و رشد و سعادت رهنمون می شود.^۱

عالمان بزرگی با شهادت و ابتکار، مجموعه های حدیثی پرشماری را برای انتقال روایات تدوین کرده اند تا مسیر زندگی ما با خط ترسیمی آنان تنظیم شود. در این میان، شیخ صدوق رحمته الله علیه از پیشگامان حفظ، تبیین، تفسیر و نشر احادیث شیعه است.

ابو جعفر محمد بن علی قمی، مشهور به «ابن بابویه» و «شیخ صدوق» از مفاخر بزرگ شیعه در سده چهارم هجری قمری است. او در عصر غیبت صغری و به یمن دعای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در خاندانی اهل دانش و فضل دیده به جهان گشود.^۲ او به مدت بیست سال در زادگاهش، شهر مقدس قم رشد کرد و بالید و با راهنمایی پدر فرزانه اش، علی بن حسین بابویه قمی بر سکوی دانش نشست. شیخ طوسی رحمته الله علیه می نویسد: «محمد بن علی حافظ احادیث، آگاه به فقه و رجال و حدیث شناس بود که در حفظ و کثرت علم، مثل او در میان قمی ها دیده نشد.»^۳

ابن بابویه رحمته الله علیه به درخواست بزرگان ری به آن شهر رفت و زمانی را با عزت در آن سامان سپری کرد. او سفر علمی خود را با حضور در مشهد

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَحَادِيثُنَا تُنْقَلُ عَنْ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَسَدْتُمْ وَ تَجَوَّثُمْ» (محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۱۸۶).

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۰۲.

۳. محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۴۴۲.





مقدس ادامه داد و به شهرهایی چون استرآباد، جرجان، نیشابور، سرخس، سمرقند، بلخ، همدان، بغداد، کوفه، مکه و مدینه مسافرت کرد و به فراگیری و نشر احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت ائمه اطهار اهتمام ورزید؛ حتی برخی از آثار خود را در این سفرها تألیف کرد. نجاشی از حضور شکوهمند شیخ صدوق در بغداد چنین یاد می‌کند: «شیخ و فقیه ما... که وارد بغداد شد و با اینکه کم‌سن‌وسال بود، عالمان بزرگ شیعه از او حدیث می‌شنیدند.»^۱

شیخ صدوق رحمه الله حدود هفتاد سال عمر کرد و در سال ۳۸۱ قمری در ری درگذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد. زمانی که در آغاز عصر قاجار، در سال ۱۲۳۸ قمری در پی سیلی شدید، قبر او شکافته و پیکر مطهر او سالم آشکار شد، شیعیان ری پیکر ابن بابویه را مجدداً با احترام دفن کردند و مرقدی بر روی مزار او ساختند.

هنر بزرگ شیخ صدوق رحمه الله، آثار فراوان و ارزنده و ماندگار اوست که شمار آن‌ها به سیمصد اثر می‌رسد. الخصال، معانی الاخبار، التوحید، علل الشرایع و ثواب الاعمال از آثار شاخص اوست و کتاب من لا یحضره الفقیه از کتب اربعه شیعه را می‌توان سرآمد آثار مکتوب این بزرگوار به شمار آورد.

عیون اخبار الرضا علیه السلام یکی از کتاب‌های مهم به یادگار مانده از شیخ صدوق رحمه الله است. زمانی که صاحب بن عباد دیلمی (م. ۳۸۵ ق)، وزیر شیعه آن دوران، در مدح و ستایش علی بن موسی الرضا علیه السلام اشعاری را می‌سراید و آن را به شیخ صدوق هدیه می‌دهد، وی نیز کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام را به پاس زحمات صاحب بن عباد به او اهدا می‌کند و چنین

۱. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۸۹ تا ۳۹۲.





می‌نویسد: «هدیه‌ای بهتر از این کتاب که از معارف بی‌کران امام رضا علیه السلام تألیف شده است، نیافتم تا در پاسخ دو قصیده ابن عباد بفرستم.»
عیون اخبار الرضا علیه السلام کتابی حدیثی است که درباره زندگی و آثار و روایات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و همچنین فضیلت زیارت آن امام همام نوشته شده است. این کتاب در ۶۹ باب تنظیم شده و در موضوعات گوناگون اعتقادی، فقهی، اخلاقی و سیره، روایاتی را با محوریت امام رضا علیه السلام ارائه کرده است.

عیون اخبار الرضا علیه السلام مانند دیگر آثار شیخ صدوق رحمته الله، از منابع مهم روایی شیعه به‌شمار می‌آید و از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار است. میرداماد (م. ۱۰۴۰ ق) حکیم و متکلم برجسته شیعی، با سرودن اشعاری در ستایش این کتاب گران‌سنگ، آن را مانند خورشید می‌داند که از نور هدایت می‌درخشد و آرزوی قلب آدمی را برآورده می‌کند.^۱

گرایش به ترجمه و شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام از عصر صفوی آغاز شد و در سال ۱۲۷۵ قمری نیز این کتاب در تهران با چاپ سنگی منتشر شد. پس از آن، بارها در شهرهای بیروت و نجف و قم انتشار یافت.^۲ در دهه‌های اخیر نیز این کتاب با تحقیق و تصحیح دقیق عرضه شده است. نسخه همراه با ترجمه فارسی آقایان علی اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید در سال ۱۳۷۲ شمسی و نسخه تحقیق شده از سوی مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام در سال ۱۴۳۱ قمری را می‌توان از بهترین نمونه‌های چاپ‌شده کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام دانست.

۱. آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۷۶.
۲. آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۹۹ و ۱۲۱ و ۱۲۰ و ۱۵، ص ۳۷۵ و ج ۱۷، ص ۲۴۰ و ج ۲۳، ص ۳۷۵ و ج ۲۶، ص ۹۵.





و اما این کتاب

علاقه شیفتگان آستان امام رضا علیه السلام به میراث علمی عالم آل محمد صلی الله علیه و آله بهانه‌ای شد برای اینکه چشمه‌ای از معارف آن حضرت با الهام از عیون اخبار الرضا علیه السلام عرضه شود تا تشنگان هدایت برای فراگیری بیشتر معارف، به آن کتاب رهنمون شوند.

مهم‌ترین ویژگی نوشته پیش‌رو، تلخیص و ترتیب و ترجمه کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام است که اجرای آن بدین شرح صورت گرفت:

این کتاب گزیده و منتخب مهم‌ترین احادیث و گفته‌های عیون اخبار الرضا علیه السلام است که با معیار استفاده برای عموم علاقه‌مندان و شیفتگان خورشید هشتم علیه السلام به‌گزینی شده است. این تلخیص با محوریت نسخه منتشرشده آقایان علی اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید انجام شد.

برای رعایت اختصار، سلسله‌سند روایات حذف شد و در برخی جاها، همچون پرسش و پاسخ‌ها، به درج نام آخرین راوی بسنده شد.

ترتیب متون انتخابی، فراتر از چینش کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام انجام شد و این اثر در سه فصل «زندگی» و «معارف» و «زیارت» امام رضا علیه السلام تنظیم شد. معارف و اندیشه تنظیمی در فصل دوم نیز در سه رده «عقاید» و «احکام» و «اخلاق» ارائه شد؛ از این‌رو در این قسمت، نسبت به اصل کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، برش و جابه‌جایی‌های فراوانی صورت گرفته است. این متن گزیده، با قلم شیوا و جذاب حجت الاسلام والمسلمین آقای محمد مهدی رضایی، به فارسی روان ترجمه شد.

گزیده عیون اخبار الرضا علیه السلام که «چشمه معارف رضوی» نام گرفت، حاصل تلاش جمعی از دوستداران فرهنگ رضوی است که برای استفاده تقدیم شما می‌شود. راهنمایی ارزنده آیت‌الله سید محمد رضا حسینی





جلالی، تلاش مترجم فرزانه، سعی ویراستاران محترم جناب آقای وحید حامد و سرکار خانم سعیده سادات محمودزاده حسینی، همچنین همکاری خادمان آستان امام رئوف علیه السلام در مدیریت فرهنگی آستان قدس رضوی، به خصوص برادر ارجمند آقای جواد هاشمی را ارج می نهیم.

محمد باقر پورامینی



فصل اول:

زندگی امام رضا علیه السلام



الف. ویژگی‌های فردی

ولادت

۱. غیاث بن اسید: شنیدم گروهی از مردم مدینه می‌گفتند: «علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز پنج‌شنبه ۱۱ ربیع‌الاول ۱۵۳ ق، پنج سال پس از وفات امام صادق علیه السلام در مدینه زاده شدند.»

لقب

۲. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی: به ابو جعفر، امام جواد علیه السلام عرض کردم: «گروهی از مخالفان شما می‌پندارند این مأمون بود که به خاطر رضایت و خرسندی‌اش از ولایت‌عهدی پدر بزرگوارتان، آن حضرت را رضا نامید.»

امام علیه السلام فرمودند: «دروغ می‌گویند و حرف بیجا می‌زنند، بلکه خدای تعالی وی را به رضا ملقب کرد؛ چراکه ایشان در آسمان مایه خشنودی خداوند و در زمین مایه خرسندی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پیشوایان پس از خود بودند.»

گفتم: «مگر نه اینکه دیگر پدران‌تان نیز مرضی خدا و رسول و امامان بودند؟!» فرمودند: «چنین است.»

گفتم: «پس چرا از این میان تنها به پدر شما رضا گفته می‌شود؟!» فرمودند: «چون دشمنان مخالف ایشان همچون دوستان موافقشان به ایشان راضی بودند و ولایت‌عهدی‌شان را پذیرفته بودند و چنین توافقی برای هیچ‌یک از پدران و نیاکان ایشان محقق نشده بود؛ از این رو از میان آنان، تنها به ایشان رضا گفته می‌شود.»





کُنیه

۳. سلیمان بن حفص مروزی: موسی بن جعفر علیه السلام فرزندشان، علی را رضا صدا می کردند و می فرمودند: «فرزندم، رضا را نزد من بیاورید.» یا «به فرزندم رضا گفتم ...» یا «فرزندم رضا به من گفت ...» و چون با آن حضرت هم سخن می شدند، ایشان را ابوالحسن خطاب می کردند.

پدر

۴. عتّاب بن اسید، از بزرگان مدینه، نقل کرده که گفتند: «پانزده سال پس از خلافت هارون الرشید، سندی بن شاهک به دستور هارون در زندان معروف به دارالمسیب در باب الکوفه که سدره (درخت کُنار) در آن واقع است، به حجت خدا موسی بن جعفر علیه السلام زهری خوراند که ایشان به سبب آن زهر به شهادت رسیدند و در روز جمعه ۲۵ رجب ۱۸۳ ق در ۵۴ سالگی به مقام رضوان و کرامت الهی بار یافتند. مزار شریفشان در سمت غربی مدینه السلام در باب التبن در گورستان معروف به مقابر قریش قرار دارد.»

۵. سلیمان بن حفص مروزی: هارون الرشید در ۱۷۹ ق موسی بن جعفر علیه السلام را دستگیر کرد و ایشان در ۲۵ رجب ۱۸۳ ق در زندان هارون در بغداد از دنیا رفتند و در گورستان مقابر قریش به خاک سپرده شدند. مدت امامت ایشان، ۳۵ سال و چند ماه بود. مادر حضرت، کنیزی ام ولد^۱ به نام حمیده بود که مادر دو برادر دیگر امام، یعنی اسحاق بن جعفر و محمد بن جعفر نیز بود. امام کاظم علیه السلام درباره امامت فرزندشان، علی بن موسی الرضا علیه السلام تصریح کرده بودند.

۱. کنیزی که از صاحب خود فرزند بیاورد.





مادر

۶. محمد بن یحیی صولی: «ابوالحسن رضا، همان علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستند. مادرشان کنیزی ام ولد بود که به او تکتّم می گفتند و این نام زمانی بر او نهاده شد که به اختیار امام موسی بن جعفر علیه السلام درآمد.»

۷. عون بن محمد کندی: از ابوالحسن علی بن میثم، که ندیدم کسی به اندازه او به زندگی و تاریخ و همسران امامان علیهم السلام آگاه تر باشد، شنیدم که می گوید: «جناب حمیده مصفا، مادر ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که از اشراف و بزرگ زادگان عجم بود، کنیزی اصیل و نیک نژاد به نام تکتّم خریداری کرد. آن کنیز در عقل و دین و حرمت نهادن به مولای خود، حمیده مصفا، جزو بهترین و برترین زنان بود؛ چنان که از روزی که جناب حمیده او را به ملک خود درآورد، وی به احترام و بزرگداشت بانوی خود، هرگز در برابر او ننشست و در محضرش پیوسته بر سر پا بود؛ از این رو حمیده خاتون به فرزندش، موسی علیه السلام گفت: 'پسرم، تکتّم کنیزی است که بهتر از او ندیده ام و تردید ندارم اگر نسلی داشته باشد، خداوند آن را آشکار خواهد کرد. او را به تو بخشیدم. با او به خیر و نیکی باش!'

وقتی جناب تکتّم، حضرت رضا علیه السلام را به دنیا آورد، امام کاظم علیه السلام نام تکتّم را طاهره گذاشتند. امام رضا علیه السلام بسیار شیر می خوردند و نوزادی درشت اندام بودند؛ از این رو مادرشان دایه ای خواست که به او کمک کند. امام کاظم علیه السلام فرمودند: 'آیا شیر شما کم شده است؟' گفت: 'به خدا دروغ نمی گویم. شیرم کم نشده است؛ ولی من نمازها و ذکرهایی دارم که از هنگام تولد این فرزند، ناقص مانده است.'





چند تاریخ و رقم

۸. غیاث بن اسید: شنیدم گروهی از مردم مدینه می گفتند: «عمر آن حضرت ۴۹ سال و ۶ ماه بود. ۲۹ سال و ۲ ماه از عمرشان را با پدرشان، امام موسی بن جعفر (ع) به سر بردند و پس از آن، روزگار امامتشان ۲۰ سال و ۴ ماه به طول انجامید. ایشان ۲۹ سال و ۲ ماه داشتند که به امامت رسیدند. دوران امامت حضرت، با ادامه حکومت هارون الرشید هم زمان بود. پس از هارون، محمد معروف به امین، فرزند زبیده ۳ سال و ۲۵ روز حکومت یافت. آنگاه برکنار و زندانی شد و عمویش ابراهیم بن شکله را ۱۴ روز بر تخت نشاندند؛ سپس محمد از زندان آزاد شد و بار دیگر برایش بیعت ستاندند و ۱ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز مملکت داری کرد و پس از او برادرش، عبدالله مأمون، به مدت ۲۰ سال و ۲۳ روز بر مسلمانان حاکم شد.»

ب. امام رضا (ع) در جایگاه امامت

زمینه سازی امام کاظم (ع) برای امامت فرزند

۹. مفضل بن عمر: خدمت امام موسی بن جعفر (ع) رسیدم؛ در حالی که ایشان فرزند خود، علی را در دامن نشانده بودند و می بوسیدند و زبانش را می مکیدند. او را بر دوش می گرفتند و به خود می چسبانده و می گفتند: «پدر و مادرم به قربانت! چه خوش بو و خوش خویی و فضل و برتری ات چه آشکار است!»

عرض کردم: «فدایتان شوم، محبتی به این فرزند در دلم افتاده که به هیچ کس دیگر جز خود شما، چنین محبتی ندارم.» فرمودند: «مفضل، او برای من چنان است که من برای پدرم بودم: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ





سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱﴾ (فرزندانی که برخی از آنان از نسل برخی دیگرند و خداوند شنوایی داناست.)

گفتم: «پس از شما، وی منصب امامت دارد؟» فرمودند: «آری، هر که از او اطاعت کند، راه یابد و هر کس از او فرمان نبرد، کافر شود.»

۱۰. محمد بن سنان: ۱ سال پیش از بردن امام کاظم علیه السلام به عراق، روزی نزد ایشان رفتم. فرزندشان علی پیش روی ایشان بود؛ در همان حال به من فرمودند: «محمد.»

گفتم: «بفرمایید.» فرمودند: «امسال حادثه‌ای رخ خواهد داد، به خاطر آن بی‌تابی نکن.»

پس اندکی سر به زیر افکندند و انگشت بر زمین کشیدند و آنگاه رو به من کردند و فرمودند: ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ ^۲ (خداوند ستمگران را گمراه می‌گذارد و خدا هر چه بخواهد، می‌کند.)

عرض کردم: «فدایتان شوم، مسئله چیست؟!» فرمودند: «هر کس در حق این فرزند ستم کند و پس از من امامت او را منکر شود، به کسی ماند که در حق علی بن ابی‌طالب علیه السلام ستم روا داشته و امامت او پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم را منکر شده است.»

اینجا بود که دانستم امام علیه السلام با این سخن از مرگ خود به من خبر داده‌اند و مرا به امامت فرزندشان، علی رهنمون شده‌اند. گفتم: «به خدا سوگند، اگر خداوند عمرم را طولانی کند، حق ایشان را ادا خواهم کرد و امامتشان را خواهم پذیرفت و گواهی خواهم داد که ایشان پس از شما، حجت خدا بر مردمان و دعوت‌کننده به دین خدا هستند.» به من فرمودند:

۱. آل عمران، ۳۴.

۲. ابراهیم، ۲۷.





«محمد، خداوند به تو عمر دراز خواهد داد و تو مردم را به امامت فرزندم و امامت جانشین وی فرا خواهی خواند.»

پرسیدم: «جانشین ایشان کیست؟» فرمودند: «فرزندش محمد.»
گفتم: «راضی و فرمان‌بردارم.» فرمودند: «بله، من تو را در کتاب امیرمؤمنان (ع) چنین یافته بودم. تو در میان شیعیان ما، از درخشش نور در شب دیجور و ظلمانی روشن‌تر و آشکارتری.»

سپس فرمودند: «محمد، مفضل بن عمر مایهٔ انس و راحت و آرامش من بود و تو مایهٔ انس و آرامش آن دو [یعنی امام رضا و امام جواد (ع)] خواهی بود. بر آتش حرام است که به تو گزندی رساند.»

۱۱. منصور بن یونس: روزی خدمت ابوالحسن، موسی بن جعفر (ع) رسیدم. ایشان به من فرمودند: «منصور، می‌دانی امروز چه کرده‌ام؟»
گفتم: «نه.» فرمودند: «فرزندم علی را به وصایت و جانشینی خود برگزیدم و کنیه و امامت پس از خود را به او بخشیدم. نزدش برو و این امر را به او شادباش و تهنیت بگو، و بگو که این کار را به دستور من می‌کنی.»
پس نزد علی بن موسی الرضا (ع) رفتم و تبریک گفتم و عرض کردم که پدر بزرگوارشان مرا به این کار فرمان داده است.

۱۲. محمد بن اسماعیل هاشمی: بر ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) وارد شدم؛ در حالی که از بیماری سختی در رنج بودند. عرض کردم: «اگر خدای ناکرده، اتفاقی برای شما رخ دهد، به چه کسی روی کنیم؟»
فرمودند: «به فرزندم علی. نوشتهٔ او نوشتهٔ من و خود وصی و جانشینم پس از من است.»

۱۳. داوود بن کثیر: روزی به امام صادق (ع) گفتم: «به قربان و پیش‌مرگ شما شوم، اگر پیشامدی کند و برای شما اتفاقی بیفتد، به





چه کسی مراجعه کنیم؟» فرمودند: «به فرزندم موسی.»

همین‌طور هم شد. به خدا، لحظه‌ای در امامت موسی بن جعفر علیه السلام دودل نبودم تا اینکه سی سال بعد، نزد امام کاظم علیه السلام رفتم و گفتم: «فدایتان شوم، اگر برای شما اتفاقی بیفتد، به چه کسی روی کنیم؟» فرمودند: «به فرزندم علی.»

بازم هم چنان شد که می‌بایست و من، به خدا سوگند، لحظه‌ای در امامت علی بن موسی علیه السلام تردید نکردم.

۱۴. داوود رقی: به ابوالبراهیم موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «به قربانتان شوم، سنی از من گذشته است. به من بگویید امام پس از شما کیست؟»

امام کاظم علیه السلام به فرزندشان رضا علیه السلام اشاره کردند و فرمودند: «پس از من، این شخص امام و صاحب اختیار شماست.»

۱۵. نصر بن قابوس: به ابوالبراهیم موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: «من از پدر بزرگوارتان پرسیدم که پس از شما چه کسی امام است و ایشان به من خبر دادند که آن امام شما هستید. پس از رحلت امام صادق علیه السلام مردم هر کدام به سمت و سویی رفتند؛ اما من و اصحابم به شما معتقد شدیم. اکنون بفرمایید پس از شما، امام و هادی کیست؟» فرمودند: «فرزندم علی.»

وصیت به امامت

۱۶. یزید بن سلیط زیدی: امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمودند: «ای اباعماره، حقیقت را به تو بگویم که من در حالی از خانه‌ام بیرون آمدم که در ظاهر تمام پسرانم را در وصیت، با علی شریک کردم؛ ولی در نهان، تنها او را وصی و جانشین خود قرار دادم. شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را با





امیرمؤمنان علیه السلام در خواب دیدم که با خود انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب [قرآن] و عمامه‌ای داشتند. به آن حضرت عرض کردم: «این‌ها چیست؟» فرمودند: «عمامه نشانه سلطنت و حاکمیت خدا، شمشیر نماد عزت و غلبه خدا، کتاب علامت نور خدا، عصا نمودار قوت و صلابت خدا و انگشتری دربردارنده همه این‌هاست و امامت، به فرزند تو علی می‌رسد.»

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به توصیف او پرداختند و فرمودند: «فرزندت علی کسی است که به نور خدا می‌نگرد و به تفهیم الهی می‌شنود و به حکمت او سخن می‌گوید، به درستی راه می‌پیماید و خطا نمی‌کند و می‌داند و جهالت نمی‌ورزد و از حکمت و دانش سرشار است، و چه اندک با او به سر خواهی برد، آن قدر اندک که گویا هیچ‌گاه به سر نبرده‌ای. چون از سفر بازگشتی، کار خود را بپرداز و سامان بده و از آنچه خواهی، هیچ اندیشه نکن؛ چراکه از آن‌ها جدا می‌شوی و مجاور چیزهای دیگر خواهی شد. فرزندان را گرد آورو خداوند را بر همه آنان گواه بگیر که خداوند برای گواه‌بودن کافی است.»

ای یزید! من امسال از دنیا خواهم رفت. پسر من علی، هم‌نام علی بن ابی طالب و علی بن حسین علیه السلام است و به او فهم و دانش و پیروزی و ردای هیبت امیرمؤمنان علیه السلام عطا شده است. تا ۴ سال پس از مرگ هارون، به سخن گفتن مجاز نیست؛ اما وقتی آن ۴ سال بگذرد، هرچه خواهی از او بپرس که پاسخت را خواهد گفت، ان شاء الله تعالی.»

۱۷. عبدالله بن مرحوم: به قصد مدینه از بصره بیرون رفتم که در میانه راه به ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام برخورد کردم. داشتند ایشان را به بصره می‌بردند. امام علیه السلام کسی را دنبال من فرستادند. وقتی خدمت ایشان رسیدم، چند کتاب به من دادند و فرمودند که آن‌ها را به مدینه برسانم. گفتم: «فدایتان شوم، کتاب‌ها را به چه کسی بدهم؟» فرمودند: «به





فرزندم علی که جانشین و عهده‌دار کار من و بهترین فرزندانم است.»
۱۸. علی بن حکم این سخن را از حیدر بن ایوب نقل می‌کند: در شهر مدینه در محله قبا جمع بودیم که محل زندگی محمد بن زید بن علی بود. محمد پس از وقت معمول نزد ما آمد. به او گفتیم: «قربانت شویم، علت تأخیر چه بود؟»

گفت: «امروز ابوالبراهیم موسی بن جعفر علیه السلام هفده تن از سادات از جمله مرا فراخواندند و همگی را بر وصیت و وکالت فرزندشان، علی، در زمان حیات و پس از وفات خویش گواه گرفتند و اینکه فرمان وی، چه به زیان حضرت کاظم علیه السلام باشد یا به سود او، در هر صورت مؤثر و نافذ است. حیدر، به خدا سوگند که موسی بن جعفر علیه السلام امروز عقد امامت را برای فرزندشان استوار کردند و شیعیان پس از او به ایشان معتقد خواهند شد.»
گفتم: «اما خداوند او را زنده نگه می‌دارد. این چه حرفی است که می‌گویی؟!»

گفت: «حیدر، وقتی امام فرزندشان را وصی خود کرده‌اند، یعنی زمام امامت را به ایشان سپرده‌اند.»
علی بن حکم گوید که حیدر بن ایوب با شک و تردید در امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام از دنیا رفت.

۱۹. عبدالرحمن بن حجاج: ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرزندشان علی را وصی خود قرار دادند و برای او متنی نوشتند و شصت تن از بزرگان مدینه را بر آن گواه گرفتند.

۲۰. حسین بن بشیر: ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در روز غدیر خم علی علیه السلام را به امامت منصوب کردند، فرزندشان علی را در برابر ما به عنوان امام مشخص کردند و فرمودند: «ای





مردم مدینه، [یا فرمودند: ای اهل مسجد] این علی، پس از من وصی من است.»

۲۱. حسین بن علی خزاز: به همراه علی بن ابی حمزه که با خود اموال و کالاهایی داشت، رهسپار مکه شدیم. گفتیم: «این ها چیست؟»
گفت: «از آن عبد صالح (ع) است که فرموده اند به دست فرزندشان علی (ع) برسانم. ایشان فرزندشان را جانشین خود قرار داده اند.»
۲۲. حسین بن مختار: از موسی بن جعفر (ع) که در زندان بودند، نامه هایی برای ما فرستاده می شد که در آن ها نوشته بود: «مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد.»

۲۳. زیاد بن مروان قندی: خدمت موسی بن جعفر (ع) رسیدم. فرزندشان علی نیز آنجا بودند. امام (ع) به من فرمودند: «زیاد، این شخص، نوشته اش نوشته من، سخنش سخن من، فرستاده اش فرستاده من است و حق همان است که او می گوید.» ص

امامت حضرت رضا (ع)

۲۴. عباس نجاشی اسدی: از امام رضا (ع) پرسیدم: «صاحب مقام امامت شماست؟» فرمودند: «به خدا آری، امامت بر تمام انس و جن [از آن من است].»

رد برواقفی ها

۲۵. ابومسروق: گروهی از واقفی مذهبیان که در میان ایشان افرادی همچون علی بن ابی حمزه بطنانی، محمد بن اسحاق بن عمار، حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری حاضر بودند، خدمت امام رضا (ع) رسیدند. علی بن ابی حمزه گفت: «قربانتان شوم، از پدرتان





بگویند. حالشان چطور است؟»

امام علیه السلام به او فرمودند: «از دنیا رفته است.»

گفت: «به چه کسی وصیت کرد؟» فرمودند: «به من.»

گفت: «شما چیزی را ادعا می کنید که هیچ یک از پدرانتان، نه

علی بن ابی طالب علیه السلام و نه جز او، چنین ادعایی نکرده است!» فرمودند: «اما

بهترین و والا مرتبه ترین آن ها، یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین ادعایی کرده اند

و چنین سخنی گفته اند.»

گفت: «آیا از این قوم [یعنی بنی عباس] بر جان خود نمی ترسید؟»

فرمودند: «اگر بترسم، آنان را بر ضد خود یاری کرده ام. روزی ابولهب به سراغ

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و ایشان را تهدید و ارباب کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او

فرمودند: 'اگر ذره ای خدشه و آسیب از تو به من برسد، معلوم می شود که

من دروغ گویم.' و این نخستین نشانه و معجزه ای بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

آشکار کردند و برای شما واقفی ها نیز این نخستین نشانه صدق من است

که اگر از ناحیه هارون کوچک ترین گزندی به من رسید، بدانید که من

دروغ زن و کذابم.»

حسین بن مهران گفت: «این در صورتی ما را قانع می کند که ادعای

خود را آشکار کنید.» فرمودند: «منظورت چیست؟! می خواهی نزد هارون

بروم و به او بگویم که من امامم و تو هیچ کاره ای؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز

در آغاز دعوت خود چنین کاری نکردند و نبوت خود را نخست با خویشان

و هواداران و افراد مورد اعتماد خویش در میان نهادند و تنها آنان را به اسلام

فراخواندند، نه دیگران را. شما به امامت پدران من باور دارید؛ امانی گویند

که همین امر مانع می شود علی بن موسی، از سر تقیه، زنده بودن پدرش را

انکار کند. من در گفتن اینکه امام و پیشوای شمایم، تقیه نکردم؛ چگونه





در ادعای زنده بودن پدرم، اگر زنده باشد، تقیه می‌کنم؟!»

۲۶. یونس بن عبدالرحمن: وقتی ابوالحسن، موسی بن جعفر (ع) از دنیا رفتند، هریک از نمایندگان و کارگزاران وی اموال بسیاری در اختیار داشتند و همین سبب شده بود توقف کنند و درگذشت حضرت را منکر شوند؛ برای مثال نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه بطائی سی هزار دینار بود.

اما من وقتی دیدم قضیه از این قرار است و حق برایم روشن شد و به امامت ابوالحسن رضا (ع) پی بردم، لب به سخن گشودم و مردم را به سوی آن حضرت راه نمودم. زیاد و علی بن ابی حمزه به من پیغام دادند: «انگیزه‌ات برای این کار چیست؟ اگر مال و ثروت می‌خواهی، ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم.» ده هزار دینار به من وعده دادند و گفتند: «دست بردار!» ولی من نپذیرفتم و گفتم: «ما خود از امام کاظم و امام صادق (ع) روایت می‌کنیم که فرموده‌اند: 'هرگاه بدعت‌ها رخ نماید، هر عالم و دانایی باید علم خود را آشکار کند؛ وگرنه نور ایمان از او سلب می‌شود.' و من هرگز از تلاش و مجاهدت در راه امر الهی امامت، دست برنخواهم داشت.» بدین روی آن دو با من از در خصومت درآمدند و دشمنی خود را به رخ من کشیدند.

۲۷. جعفر بن محمد نوفلی: در قنطرة اریق^۱ خدمت امام رضا (ع) رسیدم. بر ایشان سلام کردم، نشستم و گفتم: «فدایتان شوم، عده‌ای گمان می‌کنند که پدرتان زنده است.» فرمودند: «لعنت خدا بر آنان، دروغ می‌گویند! اگر پدر بزرگوarm زنده بودند، ارشان را تقسیم نمی‌کردند و زنانشان به زنی گرفته نمی‌شدند؛ لکن به خدا سوگند ایشان طعم مرگ را چشیدند؛ همچنان که علی بن ابی طالب (ع) چشیدند.»

۱. شهری در خوزستان بوده است.





گفتم: «می‌گویید من چه کنم؟!» فرمودند: «پس از من، فرزندم محمد را دریاب. من از دنیا و روی زمین خواهم رفت و به آن بازخواهم گشت. خجسته باد قبری که در طوس است و دو قبر که در بغداد است.» عرض کردم: «قربانت شوم، یکی [یعنی قبر موسی بن جعفر علیه السلام] را می‌شناسیم؛ اما آن دیگر کدام است؟» فرمودند: «به زودی آن را خواهی شناخت.»

آنگاه امام علیه السلام دو انگشت خود را به هم چسبانند و گفتند: «قبر من و هارون الرشید چنین به همین نزدیک اند.»

۲۸. ابن ابی نجران و صفوان بن یحیی: حسین بن قیاما که از سردمداران واقفیه بود، از ما خواست از امام رضا علیه السلام برای او اذن ملاقات بگیریم و ما نیز چنین کردیم. چون با حضرت رضا علیه السلام روبه‌رو شد، پرسید: «شما امام هستید؟!» حضرت فرمودند: «آری.»

گفت: «اما من خدا را گواه می‌گیرم که شما امام نیستید.» امام رضا علیه السلام مدتی سر به زیر افکندند و انگشت بر زمین زدند و آنگاه رو به حسین بن قیاما کردند و فرمودند: «از کجای دانی که من امام نیستم؟!» گفت: «چون از امام صادق علیه السلام برای ما روایت شده که امام عقیم و بی‌فرزند نتواند بود؛ در حالی که سنی از شما گذشته و هنوز فرزندی ندارید.» امام علیه السلام لختی بیشتر، سر به زیر افکندند و آنگاه سر بالا آوردند و فرمودند: «و من خداوند را گواه می‌گیرم که پس از روزها و شب‌هایی چند، خدا به من پسری عطا خواهد کرد.»

ما از روزی که امام رضا علیه السلام این سخن را گفت، ماه‌شماری می‌کردیم و منتظر بودیم تا اینکه در کمتر از یک سال، خداوند ابو جعفر محمد جواد علیه السلام را به ایشان عنایت فرمود.





در گذشته، همین حسین بن قیاما روزی در بین طواف بیت الله ایستاده بود و نمی دانست چه باید بکند. امام موسی بن جعفر (ع) با مشاهده حال او به وی فرمودند: «خدا حیران و سرگشته ات کند، چه شده است؟!» در اثر این نفرین بود که ابن قیاما بر امام کاظم (ع) توقف کرد و امامت حضرت رضا (ع) را نپذیرفت.

۲۹. عبدالله بن مغیره: من واقفی مذهب بودم و با همین عقیده به حج رفتم. چون به مکه رسیدم، شک و تردیدی به دلم راه یافت. خودم را به ملتزم^۱ چسباندم و عرض کردم: «پروردگارا، تو نیاز و خواسته ام را می دانی؛ پس به نیکوترین عقیده و مذهب راهم بنما!» همان جا به ذهنم رسید که به دیدار علی بن موسی الرضا (ع) مشرف شوم. پس وارد مدینه شدم و پشت در خانه حضرت ایستادم و به غلام گفتم: «به مولای خود بگو مردی از اهل عراق پشت در است.» لحظه ای بعد، صدای ایشان را شنیدم که فرمودند: «عبدالله مغیره، وارد شو.» و چون نگاهشان به من افتاد، فرمودند: «خداوند دعایت را مستجاب کرد و به دین خود راهت نمود.»

گفتم: «اکنون گواهی می دهم که تو حجت خدا و امین او بر بندگان هستی.»

ج. کوچ اجباری امام (ع) از مدینه به مرو

بدرودگفتن جد و خانواده

۳۰. حسن بن علی بن فضال: علی بن موسی (ع) را دیدم که برای رفتن به عمره، به قصد وداع با پیامبر (ص) پس از نماز مغرب، از بالای سر به قبر

۱. دیوار بین حجر الاسود و در کعبه.





شریف نزدیک شدند و بر پیامبر ﷺ سلام دادند و خود را به قبر چسباندند. آنگاه از بالای سر بازگشتند و در گوشه‌ای دیگر کنار قبر به نماز ایستادند؛ سپس شانه چپ خود را به قبر تکیه دادند، نزدیک به ستونی که پایین‌تر از ستون بالای سر قرار داشت، و شش یا هشت رکعت نماز با نعلینی^۱ که به پایشان بود، به جای آوردند. رکوع و سجده‌شان به اندازه گفتن سه تسبیح یا بیشتر طول کشید. پس از نماز به سجده رفتند و چندان طول دادند که قطره‌های عرقشان سنگ‌ریزه‌ها را ترکرد.

راوی گوید: «بعضی اصحاب امام گفته‌اند که ایشان صورت خود را بر زمین مسجد نهادند.»

۳۱. مخول سجستانی: وقتی فرستاده خلیفه برای بردن امام رضا علیه السلام به خراسان وارد مدینه شد، من در مدینه بودم. امام علیه السلام به مسجد رفتند تا با پیامبر ﷺ وداع کنند؛ پس پی‌درپی وداع کردند. در هر بار، به سوی قبر بازمی‌گشتند و صدایشان به گریه‌واری بلند می‌شد. من نزدیک ایشان رفتم و سلام کردم. سلام را پاسخ گفتند و چون از بابت سفر خراسان به ایشان تبریک گفتم، فرمودند: «دست بردار! من از جوار جد بزرگوارم می‌روم و در غربت جان می‌دهم و در کنار هارون به خاک سپرده می‌شوم.» من در مسیر سفر، پیگیر حال و همراه امام علیه السلام بودم تا روزی که در طوس از دنیا رفتند و کنار هارون به خاک سپرده شدند.

۳۲. حسن بن علی و شاء: امام رضا علیه السلام به من فرمودند: «وقتی خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، خانواده‌ام را گرد آوردم و گفتم بر من بگیرید؛ به گونه‌ای که صدای گریه آنان را بشنوم. آنگاه دوازده هزار دینار در میان آنان تقسیم کردم و گفتم که دیگر به جمع آنان بازخواهم گشت.»

۱. نعلین نوعی کفش عربی است و به وقت سجده، مانع رسیدن انگشت شست پا به زمین نیست.





وداع کردن خانه خدا

۳۳. موسی بن سلام: ابوالحسن رضا علیه السلام عمره به جای آوردند و چون خانه خدا را بدرود گفتند، به سوی «باب الحناطین» آمدند تا بیرون روند. پس در صحن مسجد پشت کعبه ایستادند و دست به دعا برآوردند و چون متوجه ما شدند، فرمودند: «این بهترین جایی است که می توان از خدا حاجت خواست. نماز در این مکان به قدر شصت سال یا ماه [تردید از راوی است]، از نماز در جاهای دیگر بهتر و بافضیلت تر است.» و چون به باب الحناطین رسیدند، فرمودند: «خداوندا، من از خانه ات بیرون می روم، با این عقیده که جز تو معبودی نیست.»

حدیث سلسله الذهب در نیشابور

۳۴. اسحاق بن راهویه: وقتی ابوالحسن رضا علیه السلام به نیشابور رسیدند و خواستند از آنجا به سوی مأمون بیرون روند، راویان و محدثان پیرامون وی گرد آمدند و گفتند: «ای فرزند رسول الله ﷺ، از میان ما می روید و ما را به سخنی از سخنان جدتان رسول خدا ﷺ مهمان نمی کنید که از آن بهره مند شویم؟!»

امام رضا علیه السلام که بر پشت شتر و در کجاوه نشسته بودند، سر بیرون آوردند و فرمودند: «از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمودند، از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که فرمودند، از پدرم محمد بن علی علیه السلام شنیدم که فرمودند، از پدرم علی بن حسین علیه السلام شنیدم که فرمودند، از پدرم حسین بن علی علیه السلام شنیدم که فرمودند، از پدرم امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمودند، از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمودند، از خدای عزوجل شنیدم که فرمود: 'جمله لا اله الا الله قلعه و دژ استوار





من است. هرکس به قلعه من وارد شود، از عذاب و کیفرم در امان می ماند. چون شتر به حرکت درآمد، امام علیه السلام به آواز بلند ما را به شروط آن امنیت الهی یادآور شدند و فرمودند: «و من خود از جمله آن شروط هستم.»

۳۵. علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرانشان، از علی بن ابی طالب علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از جبرئیل روایت کردند که خدای تعالی می فرماید: «ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام برج و باروی استوار من است. هرکس وارد آن شود، از عذاب من در امان خواهد بود.»

حوادث بین راه

۳۶. غلام عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام: من و عده ای با امام رضا علیه السلام در بیابانی خشک و بی آب راه می پیمودیم. تشنگی شدیدی بر ما و چهارپایان ما چیره شده بود و می ترسیدیم از بی آبی تلف شویم. امام رضا علیه السلام محلی را برای ما توصیف کردند و فرمودند که اگر به آنجا برویم، آب خواهیم یافت. ما رفتیم و آنجا آبی یافتیم. هم خود از آن نوشیدیم و هم تمام قافله و چهارپایان سیراب شدند و کاروان به راه خود ادامه داد. امام علیه السلام فرمودند که بازگردیم و چشمه آب را جست و جو کنیم؛ ولی ما هرچه گشتیم، جز پشکل شتر ندیدیم و اثری از چشمه آب نبود.

راوی این حدیث، محمد بن حفص، گوید: «من این ماجرا را برای پیرمردی از فرزندان قنبر که حدود صدویست سال داشت، گفتم و او همانند آن را برایم نقل کرد و گفت: 'من در آن زمان در خدمت امام رضا علیه السلام بودم و ایشان به سوی خراسان می رفتند.'»

۳۷. عبدالسلام بن صالح هروی: چون علی بن موسی الرضا علیه السلام به سوی مأمون رهسپار شدند و در میانه راه به قریة الحمراء رسیدند، گفته شد: «یا





ابن رسول الله ﷺ، ظهر شده است. آیا نماز نمی خوانید؟!»

حضرت فرود آمدند و فرمودند: «آبی برایم بیاورید.»

گفتند: «آبی نمانده است.»

امام (ع) با دست خود زمین را گود کردند و ناگاه آبی جوشیدن گرفت. ایشان با اصحابش به آن آب وضو ساختند [و نماز به جای آوردند]. اثر آن آب تا به امروز باقی مانده است. پس از ورود به سناباد، به کوهی که از سنگ های آن دیگ سنگی ساخته می شد، تکیه زدند و فرمودند: «خداوندا، این را مایه منفعت قرار بده و به آنچه در آن می نهند و به آنچه از آن می سازند، برکت عطا کن.» به دستور امام رضا (ع) برای حضرت از سنگ آن کوه دیگ هایی ساختند. ایشان فرمودند: «جز در این دیگ ها، برای من غذا پخته نشود.» امام رضا (ع) کم خوراک بودند و غذاهای ساده می خوردند. از آن روز مردم به اهمیت سنگ آن کوه پی بردند و برکت دعای امام (ع) در آن آشکار شد.

د. پدیده ولایت عهدی

انگیزه های مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا (ع)

۳۸. محمد بن عرقه و صالح بن سعید کاتب که هر دو روایات مربوط به زندگی ابوالحسن رضا (ع) را گزارش کرده اند، گویند: چون کار خلیفه برکنار شده، امین، تمام شد و مأمون به خلافت رسید، وی نامه ای به امام رضا (ع) نوشت و ایشان را به خراسان فراخواند؛ اما حضرت به بهانه های بسیار از پذیرفتن دعوت مأمون سر باز زدند. مأمون بارها در این باره به امام (ع) نامه نوشت و اصرار ورزید؛ چنان که ایشان دانستند خلیفه دست بردار نیست. پس حرکت کردند؛ در حالی که فرزندان، ابوجعفر (ع) هفت ساله بود. مأمون





به امام رضا علیه السلام نوشت که سفر خود را از مسیر کوفه و قم قرار ندهد؛ از این رو ایشان را از راه بصره و اهواز و فارس به سوی مرو حرکت دادند. چون به مرو رسیدند، مأمون پیشنهاد کرد که امام علیه السلام خلافت و حکومت را بر عهده گیرند. ایشان نپذیرفتند و در این موضوع گفت و گوی فراوان بین آن دو صورت گرفت و ماجرا دو ماه به طول انجامید و در این مدت، امام رضا علیه السلام از پذیرفتن پیشنهاد مأمون طفره می رفتند. چون گفت و گوها به درازا کشید، مأمون موضوع ولایت عهدی را پیش نهاد و امام علیه السلام پذیرفتند و فرمودند: «البته به چند شرط که مطالبه خواهم کرد».

مأمون گفت: «هر شرط که خواهی بگذار».

امام رضا علیه السلام چنین نوشتند: «من به این شرط ولایت عهدی را می پذیرم که در امور مملکتی هیچ امر و نهی و قضاوت و داوری نکنم و هیچ یک از احکام و قوانین موجود را تغییر ندهم و مرا از همه این ها معاف بداری».

مأمون موافقت کرد و مسئله را با این شروط پذیرفت؛ پس تمام استانداران و قاضیان و سرلشکران و چاکران و بنی عباس را به بیعت با امام رضا علیه السلام بر ولایت عهدی فراخواند و همگی حاضر شدند. اموال و جوایز بسیاری فراهم کرد و به سرلشکران عطایای فراوان بخشید و رضایتشان را به دست آورد؛ مگر سه تن از سرلشکران به نام های عیسی جلودی، علی بن ابی عمران و ابویونس که هدایای مأمون را نپذیرفتند و به بیعت با امام علیه السلام تن ندادند و مأمون آنان را به زندان افکند. به هر حال بیعت به انجام رسید و مأمون آن را به سراسر سرزمین های اسلامی ابلاغ کرد و درهم ها و دینارها به نام حضرت ضرب شد و بر منبرها به نام ایشان خطبه خواندند و مأمون برای این کار، پول های هنگفتی هزینه کرد.^۱

۱. دلایل پذیرش ولایت عهدی از جانب امام رضای در بخش ۴۳ و ۴۴ شرح داده شده است. - و.





۳۹. ریان بن صلت: بیشتر مردمی که در بیعت امام رضا علیه السلام حضور داشتند، یعنی سران سپاه و مردم عادی و نیز کسانی که کاررانی می‌پسندیدند، می‌گفتند: «مسئله ولایت عهدی نتیجه تدبیر فضل بن سهل است.» چون این مطلب به گوش مأمون رسید، نیمه شب مرا خواست و نزد او رفتم. گفت: «ریان، شنیده‌ام مردم می‌گویند بیعت رضا به تدبیر فضل بن سهل بوده است!»

گفتم: «ای امیر، مردم چنین می‌گویند.»

گفت: «وای بر تو، ریان! آیا کسی جرئت می‌کند نزد خلیفه و خلیفه‌زاده‌ای که مردم عادی و سران سپاه فرمان‌بردار اویند و خلافت و قدرت به دست اوست، بیاید و بگوید که خلافت را به دست خود به دیگری بسپار! آیا این خردمندانه است؟!»

گفتم: «به خدا سوگند، نه. امیر، هیچ‌کس گستاخی چنین کاری را ندارد.»

گفت: «نه، هرگز چنین نیست که می‌گویند! من به تو خواهم گفت که سبب این امر چه بود: برادرم، محمد به من نوشت که نزد او بروم و من خودداری کردم و نفرتم. وی برای علی بن عیسی دستوری نگاشت و به او مأموریت داد که مرا در بند کند و غل و زنجیر بر گردنم نهد. چون این خبر به من رسید، هرثمه بن اعین را به سجستان و کرمان و توابع آن گسیل داشتم. او کار را تباه کرد و شکست خورد و صاحب‌السریر قیام کرد و به یکی از نواحی خراسان دست یافت. همه این حوادث، در هفته‌ای بر من وارد شد و من قدرت مقابله با آنها را نداشتم و مال و ثروتی برایم نمانده بود که بدان قوی و نیرومند شوم؛ همچنین می‌دیدم که سرلشکران و مردان سپاهم دچار ضعف روحیه و وحشت‌اند. خواستم به پادشاه کابل پیوندم؛





اما با خود گفتم او مردی کافراست و چه بسا محمد اموالی به او ببخشد و وی مرا تحویل دهد؛ پس راهی بهتر و مناسب تر از این ندیدم که از گناهانم به درگاه خداوند توبه کنم و از او در حل این دشواری ها یاری بجویم و به او پناهنده شوم. پس به اتاکی اشاره کرد و ادامه داد: «دستور دادم این اتاق را تمیز کنند و خود شست و شویی کردم و دو جامه سپید پوشیدم و چهار رکعت نماز به جای آوردم و هر مقدار قرآن که در یاد داشتم، خواندم و خدا را صدا کردم و به او پناه بردم و با صدق و خلوص نیت متعهد شدم که اگر خداوند زمام خلافت را به من بسپارد و گرفتاری های دشوار این امریغرنج را از من بردارد، خلافت را به جایگاه الهی اش بازگردانم و به حق دارش واگذارم؛ پس قلبم قوت یافت و طاهر را به سوی علی بن عیسی فرستادم و همان شد که می بایست. هرثمه بن اعین را نیز به سرکوبی رافع بن اعین گسیل داشتم که براو پیروز شد و او را بکشت. نیز کسی را نزد صاحب السریر روانه کردم و خواستم که صلح کند. هدایایی برایش فرستادم تا اینکه از مخالفت دست برداشت. کار من روز به روز قوت بیشتری یافت و سرانجام بر سر محمد همان آمد که آمد و خداوند خلافت را یکسره به من وا گذاشت و کار بر عهده من قرار گرفت. وقتی خداوند به آنچه با او عهد کرده بودم، وفا کرد، من نیز خواستم عهد خود با خدا را به انجام رسانم. در این میان کسی جز ابوالحسن رضا را سزاوار خلافت ندیدم، بنابراین آن را به وی وا گذاشتم؛ اما او نپذیرفت، مگر به صورتی که خود می دانی و سبب کار، این بود که گفتم.»

۴۰. محمد بن یحیی فارسی: روزی عبدالله بن مطرف نزد مأمون رفت. علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آنجا بودند. مأمون به عبدالله گفت: «نظرت درباره اهل بیت علیهم السلام چیست؟»

گفت: «چه می توانم گفت درباره طینت و سرشتی که با آب رسالت و





نبوت آمیخته گشته و به آب وحی کاشته و پرورده شده است؟! آیا جز عطر هدایت و بوی خوش تقوا از آن استشمام می شود؟!»
مأمون جعبه ای که در آن مروارید بود، طلب کرد و دهان عبدالله را از آن انباشت.

۴۱. جهم بن بکیر: مأمون پس از بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام منبر رفت و گفت: «مردم! شما امروز با علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پیمان ولایت عهدی بستید. به خدا سوگند اگر این نام های مقدس را بر گوش انسان کرو لال بخوانند، به اذن خداوند، شفا یابد.»

۴۲. اسحاق بن حماد: مأمون جلسات بحث تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت علیه السلام را گرد می آورد و درباره امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و برتری او بر همه اصحاب سخن می گفت و این کار را برای به دست آوردن دل علی بن موسی الرضا علیه السلام و جلب محبت وی انجام می داد؛ اما حضرت رضا علیه السلام به یاران مورد اعتمادشان می فرمودند: «فریب این سخنان مأمون را نخورید. به خدا سوگند، کسی جز او مرا نخواهد کشت؛ ولی من چاره ای جز شکیبایی ندارم تا عمرم به پایان رسد.»

اسباب پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السلام

۴۳. ریان بن صلت: خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و گفتم: «یا ابن رسول الله ﷺ، مردم می گویند چرا شما از یک سو به دنیا زهد و پارسایی نشان می دهید و از سویی ولایت عهدی را می پذیرید؟!»
فرمودند: «خدا خود می داند که این کار چه اندازه برایم ناخوشایند بود؛ اما وقتی مرا میان پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن مخیر کردند، قبول





ولایت عهدی را بر قتل خویش ترجیح دادم. وای بر ایشان! مگر نمی دانند یوسف علیه السلام که پیامبر و فرستاده خدا بود، وقتی ضرورت او را واداشت که مسئولیت خزانه های عزیز مصر را بر عهده گیرد، گفت: 'مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که نگهبانی دانایم.'^۱ مرا نیز ضرورت واداشت که پس از قرارگرفتن در معرض هلاکت، به اکراه و زور ولایت عهدی را بپذیرم. با اینکه من در پذیرفتن ولایت همچون کسی هستم که آن را نپذیرفته است؛ پس شکایت را تنها به خدا باید برد و یاری کننده، تنها اوست.

۴۴. ابوالصلت هروی: مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، من از دانش و فضل و پارسایی و دوری کردن شما از محرمات و مراتب بندگی شما آگاهم و می بینم که از من به خلافت سزاوارترید.»

امام علیه السلام فرمودند: «من به بندگی خدای تعالی مباهات می کنم و با بی رغبتی به دنیا، امید نجات از گزند دنیا را دارم و با دوری کردن از محرمات فائز شدن به بهره های الهی را می جویم و با فروتنی و تواضع، بلندمرتبگی نزد پروردگار را خواهانم.»

مأمون گفت: «نظرم این است که خود از خلافت کناره بگیرم و این مقام را به شما واگذارم و با شما بیعت کنم.» امام علیه السلام به او فرمودند: «اگر این خلافت از آن توست و خداوند برای تو قرارش داده، تو نمی توانی خلعتی که خداوند بر اندامت پوشانده است، از تن به در کنی و بر دیگری ببوشانی؛ اما اگر خلافت حق تو نیست، باز هم نمی توانی چیزی را که در آن حقی نداری، به من واگذاری.»

گفت: «ای فرزند رسول خدا، به ناچار باید این امر را بپذیری.» فرمودند:





«به اختیار خود هرگز چنین کاری نخواهم کرد.»

مأمون عباسی تا چندین روز پیایی اصرار می‌ورزید و می‌کوشید امام رضا (ع) را به پذیرش خلافت راضی کند و سرانجام نتوانست و ناامید شد؛ پس ناگزیر پیشنهاد دیگری طرح کرد و گفت: «اگر خلافت را نمی‌پذیری و به بیعت من با خود تن نمی‌دهی، پس ولی عهد من باش تا پس از من، خلافت از آن تو باشد.»

فرمودند: «به خدا سوگند، پدرم از پدران بزرگوارشان، از امیرمؤمنان (ع) از رسول خدا (ص) برای من روایت کرده‌اند که من پیش از تو مسموم و کشته می‌شوم و مظلومانه از دنیا می‌روم و فرشتگان آسمان و زمین بر من می‌گیرند و در سرزمین غربت و در کنار هارون الرشید به خاک سپرده می‌شوم.»

مأمون گریست و گفت: «یا ابن رسول الله (ص)، با وجود من چه کسی شما را می‌کشد یا می‌تواند به شما آسیب برساند؟!» فرمودند: «من اگر بخواهم، می‌گویم چه کسی مرا خواهد کشت.»

مأمون گفت: «ای فرزند رسول خدا، تو می‌خواهی با این سخنان در نپذیرفتن ولایت عهده‌ی، کار را بر خود آسان کنی و به این امر نپردازی تا مردم بگویند که به دنیا رغبتی نداری.»

فرمودند: «به خدا سوگند از روزی که پروردگارم مرا آفریده است تا کنون، دروغ نگفته‌ام و دنیا را به خاطر دنیا ترک نکرده‌ام و من به خوبی می‌دانم که مقصود تو چیست.»

گفت: «قصد و نیتم چیست؟» فرمودند: «اگر راست بگویم، در امانم؟» گفت: «در امانید.» فرمودند: «می‌خواهی مردم بگویند این علی بن موسی الرضا نیست که به دنیا بی‌رغبت شده؛ بلکه دنیاست که





به او روی خوش نشان نمی دهد. نمی بینید که چگونه به طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است؟!»

مأمون از این سخنان صریح به خشم آمد و گفت: «تو همیشه به گونه ای که دوست نمی دارم با من برخورد می کنی. گویا از قهر و قدرت من نمی اندیشی! به خدا سوگند، اگر ولایت عهدی را پذیرفتی که هیچ؛ وگرنه تو را به آن وامی دارم و در صورت خودداری، گردنت را می زنم.»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «خداوند مرا از اینکه به دست خود، خویشان را به هلاکت اندازم، نهی کرده است. اگر قضیه از این قرار است، پس هرچه می خواهی بکن و من می پذیرم؛ به این شرط که نه کسی را بگمارم و نه برکنار کنم و هیچ رسم و قانونی را برنیندازم و دورادور، مشیر و راهنمای حاکمیت باشم.»

مأمون به ولایت عهدی امام با این شروط راضی شد و ایشان را با وجود ناخشنودی و بی میلی شان، ولی عهد خود قرار داد.

۴۵. محمد بن عرفة: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم،

چه چیزی شما را به پذیرش ولایت عهدی واداشت؟»

فرمودند: «همان چیزی که جدم، امیرمؤمنان علیه السلام را به ورود در شورا

ناگزیر ساخت.»

۴۷. عبدالسلام بن صالح هروی: به خدا سوگند که امام رضا علیه السلام به

اختیار و رضایت خویش، ولایت عهدی را نپذیرفتند؛ بلکه به اجبار ایشان را به کوفه بردند و از آنجا، از راه بصره و فارس، روانه مرو کردند.

۴۸. محمد بن اسحاق: وقتی کار بیعت با امام رضا علیه السلام به عنوان

ولی عهد، انجام گرفت، مردم گرداگرد حضرت جمع شدند و تبریک و

شادباش گفتند. امام علیه السلام به آنان اشاره کردند که خاموش مانند؛ سپس





فرمودند: «... به درستی که مأمون ولایت عهدی خود و حکومت پس از خود را، اگر زنده بمانم، به من واگذارده است؛ پس هرکس پیمانی را که خداوند به محکم کردن آن فرمان داده است، در هم شکند یا دستاویزی را که خداوند تثبیت و استواری آن را خواسته است، از هم بگسلد، به حریم الهی دست درازی کرده و حرام خداوند را حلال شمرده است؛ زیرا با این کار، حق امام را ضایع کرده و پرده حرمت اسلام را دریده است. گذشتگان نیز، در باب جانشینی پیامبر ﷺ، چنین کردند؛ اما وصی ایشان بر همه آن لغزش‌ها و خطاها صبری کردند و پس از آن نیز معترض و متعرض خسارت‌های گذشته نشدند تا مبدا در دین تفرقه پدید آید و ریسمان وحدت مسلمانان سست و متزلزل شود؛ چراکه جاهلیت دور از دسترس نبود و منافقان در کمین فرصتی بودند که غنیمت شمردند و فاجعه‌ای به بار آوردند و اکنون نیز نمی‌دانم بر سر ما و شما چه خواهد آمد. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُصِّلُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ (حکم و فرمان جز به دست خداوند نیست که حق را پی می‌گیرد و او بهترین جداکنندگان حق از باطل است.»

۴۹. معمر بن خلاد: امام رضا (ع) به من فرمودند: «روزی مأمون به من گفت: 'یکی از افراد مورد اعتماد خود را معرفی کن تا او را به حکومت یکی از سرزمین‌هایی بگماریم که مردمش ضد ما خراب‌کاری می‌کنند.' به او گفتم: 'به عهدی که با من داری، وفا کن تا به عهدی که با تو دارم، وفا کنم. من ولایت عهدی را پذیرفتم؛ با این شرط که هیچ امر ونهی نکنم، هیچ کس را نگمارم و برکنار نکنم و در پی کاری نفرستم تا روزی که خداوند، پیش از تو، مرگ مرا برساند. به خدا سوگند، خلافت چیزی





است که هرگز در پی آن نبوده‌ام و فکرش را نیز نکرده‌ام. من در مدینه بودم و بر چهارپای خود، در کوچه‌هایش رفت‌وآمد می‌کردم و مردم آن شهر و دیگران از من نیاز می‌طلبیدند و من حاجتشان را می‌دادم و آنان همچون عموهای من شده بودند و نامه‌ها و نوشته‌های من در سرزمین‌های گوناگون، نافذ و پذیرفته بود و تو بر آنچه پروردگارم به من ارزانی داشته بود، چیزی نیفزودی.»

۵۰. ابی‌الموج بن‌حسین: کسی که خود از امام رضا علیه‌السلام شنیده بود، برایم نقل کرد که ایشان می‌فرمودند: «سپاس خدایی را که آن حق را که مردم از ما تباه کردند، خود برای ما نگه داشت و آن شخص را که [مردم] بی‌قدر و منزلت کردند، بلندمرتبه کرد. هشتاد سال بر منبرهای کفر دشنام و نفرین شنیدیم و فضایل ما پوشیده داشته شد و اموال بسیاری هزینه شد که بر ما دروغ ببندند؛ اما خواست خداوند در حق ما جز این نبود که ما را بلندآوازه کند و فضل و برتری ما را نمایان سازد. به خدا سوگند، این ستم‌ها و دشمنی‌ها با ما نبود؛ بلکه با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و اینکه ما با آن حضرت قرابت و خویشاوندی داشتیم و سرانجام، کار امامت ما و روایت ما از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آنجا رسید که باید آن را یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علائم نبوت او در آینده به شمار آورد.»

نماز عید

۵۱. یاسر خادم: با آمدن عید، مأمون کسی را فرستاد که از امام رضا علیه‌السلام بخواهد سوار بر مرکب، در نماز عید حاضر شود و خطبه بخواند تا دل‌های مردمان آرام گیرد و همگان فضل و عظمت امام علیه‌السلام را دریابند و چشمشان به این دولت فرخنده روشن شود. امام رضا علیه‌السلام به مأمون پیغام دادند: «تو





خود از شروطی که میان من و تو در پذیرش ولایت عهدی گذاشته شد، آگاهی و همه چیز را می دانی.»

مأمون گفت: «قصد من این است که این امر در دل های مردم عادی و لشکریان و چاکران استوار شود و اطمینان قلبی یابند و به فضیلت های خداداد تو معترف شوند.» این اصرار و انکار همچنان ادامه یافت تا اینکه امام (ع) در پاسخ به پافشاری مأمون، فرمودند: «ای امیر، اگر مرا از این کار معاف بداری، این برای من خوشایندتر است و اگر عذر مرا نپذیری، به ناچار همچون رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) برای نماز بیرون خواهیم رفت.»

مأمون گفت: «به هر شکل که دوست داری، برو.»
آنگاه به سران سپاه و مردم دستور داد که بامدادان بر در خانه امام رضا (ع) حاضر شوند. مردم همگی به انتظار ابوالحسن رضا (ع) از خانه ها به در آمدند و کوچه ها و پشت بام ها آکنده شد از مردان و زنان و بچه ها. سرلشکریان بر در خانه حضرت اجتماع کردند. خورشید که طلوع کرد، امام رضا (ع) برخاستند و غسل کردند و عمامه ای سفید از پنبه به سر بستند و یک سوی آن را روی سینه و سر دیگر را به پشت انداختند و دامن لباس و پاچه شلوار خود را بالا زدند و به همه دوستان و اطرافیان خود فرمودند: «کاری را بکنید که من کردم.»

پس عصایی به دست گرفتند و بیرون آمدند؛ در حالی که ما همراهشان بودیم و ایشان پابرنه بودند و شلوار و دامن لباس خود را بالا زده بودند. در این وقت، ناگاه امام (ع) سر به آسمان بلند کردند و چهار بار «الله اکبر» گفتند؛ به گونه ای که پنداشتیم هوا و در و دیوارها با او هم صدا شده اند و تکبیر می گویند. مأمون و مردم عادی بیرون خانه، آماده و صف بسته،





حاضر بودند و لشکریان مجهز و سلاح در بر، به زیباترین شکل، جلوه‌ای پرشکوه پدید آورده بودند. وقتی ما با پاهای برهنه و جامه‌های بالازده از خانه خارج شدیم و امام علیه السلام به میان جمعیت آمدند، حضرت نزدیک در مکتی کردند و آنگاه با صدای بلند و رسا خواندند: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر که ما را راه نمود، الله اکبر که از گوشت چهارپایان به ما روزی داد، الله اکبر که به طاعت خود ما را آزمود». ما نیز هم‌نوا با ایشان، صدایمان را به تکبیرها بلند کردیم. ناگاه شهر مرو یکپارچه گریه و فریاد شد و به لرزه درآمد. امام علیه السلام سه بار تکبیرهای عید را تکرار کردند. سواران با دیدن وضع ظاهر امام رضا علیه السلام خود را از مرکب‌ها به زیر افکندند و کفش از پا به درآوردند و پایبرهنه شدند. مرو یک صدا ضجه و زاری شد و مردم نتوانستند از ناله و شیون خودداری کنند. امام رضا علیه السلام هر ده گام که برمی‌داشتند، می‌ایستادند و چهار بار «الله اکبر» می‌گفتند و به نظر ما می‌آمد که آسمان و زمین و دیوارها با ایشان هم‌نوایی می‌کنند.

خبر این جریان به مأمون رسید. فضل بن سهل به او گفت: «ای امیر، اگر رضا با این حالت به مصلی برسد، مردم فریفته او می‌شوند و از تو برمی‌گردند. مصلحت آن است که از او بخواهی بازگردد.» مأمون پیغام فرستاد و از امام رضا علیه السلام خواست که بازگردند. امام علیه السلام کفش‌های خود را خواستند، آن‌ها را به پا کردند و بازگشتند.

در مدح آن حضرت

۵۲. هارون فروی: چون خبر بیعت مأمون با امام رضا علیه السلام بر سر ولایت عهدی، به مدینه رسید، [والی مدینه] عبدالجبار بن سعید، در خطبه‌ای مردم را آگاه کرد و در پایان سخنش گفت: «آیا می‌دانید چه کسی ولی عهد شماست؟»





گفتند: «نمی دانیم.»

گفت: «او، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

چه پدرانی! هفت شخصیت بی نظیر

و بهترین کسانی که آب باران نوشیده اند»

۵۳. هارون بن عبدالله: پس از بیعت مردم با امام رضا (علیه السلام) به ولایت عهدی، ابراهیم بن عباس و دعلب بن علی خزاعی خدمت حضرت رسیدند. دعلب این شعر را خواند:

«مدارس تبیین و تفسیر قرآن که از تلاوت تهی مانده

و جایگاه وحی الهی که همچون بیابان، خالی از سکنه است»

و ابراهیم بن عباس چنین سرود:

«پس از آن همه مصیبت ها، رنج و اندوه دل را زدوده است

بارگاه و مرقد فرزندان پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)»

امام رضا (علیه السلام) به هریک ده هزار درهم از سکه هایی که به دستور مأمون به نام حضرت ضرب شده بود، عطا کردند. دعلب با ده هزار درهم خود رهسپار قم شد و هر درهم را با ده درهم مبادله کرد و جمعاً صد هزار درهم به دست آورد؛ اما ابراهیم بن عباس مقداری از هدیه امام (علیه السلام) را بخشید و به خانواده اش داد و مابقی را تا پایان عمر با خود داشت و چون از دنیا رفت، هزینه کفن و دفنش کردند.

۵۴. علی بن محمد نوفلی: وقتی مأمون علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را ولی عهد خود قرار داد، شاعران روانه دربار خلیفه شدند. مأمون چون دید که آنان حضرت رضا (علیه السلام) را مدح می گویند و مصلحت دید او در ولایت عهدی را حق و بجا می شمارند، هدایای هنگفت به آنان بخشید؛ اما ابونواس





شاعر نیامد و مدح امام علیه السلام را نیز نگفت. بعدها چون به دیدار مأمون رفت، مأمون به او گفت: «ابونواس، تو می دانی که علی بن موسی الرضا علیه السلام چه جایگاهی نزد من دارد و من چه اندازه او را گرامی می دارم؛ چرا به موقع او را مدح نکردی؛ در حالی که تو شاعر زمانه خود و یگانه روزگاری؟» ابونواس همان جا این ابیات را سرود:

«به من می گویند تو در میان تمام مردم یگانه ای
 در فن بیان و سخنوری، و هوشمند و نکته سنجی
 گوهر سخنانست شگفت و تحسین برانگیز است
 و شنوندگانش را دُرّ و مروارید در دست می نهد
 پس چرا مدح فرزند موسی نکردی
 و نگفتی از خصال نیکو که در او جمع است؟!
 گفتم: من هرگز به مدح امامی راه نمی توانم برد
 که جبرئیل خدمتگزار پدر بزرگوارش بوده است»
 مأمون گفت: «آفرین بر تو! نیکو گفتی.»
 و به اندازه تمام آنچه به شاعران دیگر پرداخته بود، به ابونواس صله و انعام بخشید و او را بر همه آنان مقدم داشت.

۵. جلوه هایی از شخصیت امام رضا علیه السلام

وصف دانش حضرت

۵۵. ابراهیم بن عباس: ندیدم از امام رضا علیه السلام چیزی بپرسند و ایشان پاسخ آن را ندانند و ندیدم کسی درباره تاریخ، از آغاز تا روزگار آن حضرت، از ایشان داناتر و آگاه تر باشد. مأمون با هر چیز، امام علیه السلام را می آزمود و ایشان





پاسخ درست می دادند. تمام سخنان و پاسخ ها و شواهد ایشان برگرفته از قرآن بود. هر سه شبانه روز، یک ختم قرآن می کردند و می فرمودند: «اگر بخواهم، در کمتر از این نیز قرآن را ختم می کنم؛ اما من به هر آیه که می رسم، در آن می اندیشم و اینکه در چه موضوعی و چه وقت نازل شده است؛ از این رو در هر سه روز یک ختم قرآن به جای می آورم.»

از جمله سخنان مشهور امام (ع) این است: «گناهان کوچک، راه های ارتکاب گناهان بزرگ اند و آن که در اندک از خدا نترسد، در فراوان از او نخواهد ترسید. اگر خداوند مردمان را به وعده بهشت و آتش نترسانده بود، باز هم سزاوار بود او را اطاعت کنند و نافرمانی اش نکنند؛ چراکه در حق ایشان تفضل و احسان بی دریغ کرده و نعمت هایی را به آنان ارزانی داشته است که شایسته اش نبوده اند.»

۵۶. حسن بن جهم: روزی در مجلس مأمون حاضر شدم و علی بن موسی الرضا (ع) نیز آنجا بودند.... مأمون گفت: «خدا کند پس از شما زنده نمانم، ای ابا الحسن! به خدا سوگند، دانش صحیح و متقن جز در میان شما اهل بیت یافت نمی شود و تمام دانش پدران، در وجود شما خلاصه شده است؛ پس خداوند تو را از قبیل اسلام و مسلمانان جزای خیر دهد!»

وصف عبادت حضرت

۵۷. ابراهیم بن عباس: ... امام رضا (ع) شب ها کم می خوابیدند و بیشتر بیدار بودند و اکثر شب ها را به بیداری صبح می کردند. فراوان روزه می گرفتند و روزه سه روز در هر ماه را از دست نمی دادند و می فرمودند: «این، روزه یک عمر است». بسیار خیررسان و اهل صدقه پنهانی بودند و این کار را بیشتر در شب های یکسرتاریک انجام می دادند. پس هر که می پندارد در





فضل و بزرگی کسی مانند ایشان را دیده است، باورش نکن.

۵۸. فضل بن شاذان: شنیدم که امام رضا علیه السلام در دعایشان عرضه داشتند: «پاک و منزّه است خدایی که به قدرت خود خلق را بیافرید و به حکمت خود، آفریده‌ها را متقن و استوار ساخت و به دانش خود، هر چیزی را در جایگاه مناسب خویش نهاد. پاک و منزّه است آن که از نگاه‌های دزدانه و آنچه در دل‌ها نهفته می‌دارند، خبر دارد و مانند او چیزی نیست و او شنا و بیناست.»

۵۹. رجاء بن ابی ضحاک: مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به مرو بیاورم و دستور داد ایشان را از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دهم و به راه قم نبرم و شب و روز، خود مراقبشان باشم تا روزی که ایشان را تحویل خلیفه دهم. من از مدینه تا مرو پیوسته با حضرت بودم و ندیدم کسی در برابر خداوند از ایشان پرهیزکارتر باشد و به ذکر پروردگار در همه اوقات مشغول تر بوده و از مقام الهی بیمناک تر باشد.

چون سپیده می‌زد، نماز صبح می‌خواندند و پس از آن، تا برآمدن خورشید در مصلاّی خود به تسبیح و حمد و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» گفتن و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرداختند و آنگاه به سجده می‌رفتند و تا بالا آمدن روز، سر از آن بر نمی‌داشتند؛ پس به سراغ مردم می‌رفتند و برای آنان حدیث می‌خواندند و تا نزدیک ظهر اندریشان می‌دادند. پس دوباره وضو می‌گرفتند و به مصلاّی خود بازمی‌گشتند.

با رسیدن ظهر، شش رکعت نماز به جای می‌آوردند. در رکعت نخست پس از حمد، سوره جحد (کافرون) را تلاوت می‌کردند و در رکعت دوم پس از حمد، سوره توحید را می‌خواندند. در چهار رکعت دیگر، حمد و سوره توحید می‌خواندند و در هر دو رکعت یک سلام می‌دادند و در رکعت دوم هر دو رکعت، پیش از رکوع و پس از قرائت، قنوت می‌خواندند؛ سپس اذان





می گفتند و دو رکعت دیگر به جای می آوردند؛ بعد اقامه می گفتند و به نماز ظهر می ایستادند و چون سلام می دادند، هرچه می توانستند، ذکرهای «سبحان الله» و «الحمد لله» و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» را تکرار می کردند؛ بعد از آن، سجده شکر به جای می آوردند و در سجده، صد بار «شکراً لله» می گفتند. باز برمی خاستند و شش رکعت دیگر می خواندند و در هر رکعت پس از حمد، سوره توحید قرائت می کردند و هر دو رکعت را یک سلام می دادند و در رکعت دوم هر دو رکعت، پیش از رکوع و پس از حمد و سوره، قنوت می گرفتند. آنگاه اذان می گفتند و دو رکعت نافله می خواندند و در رکعت دوم قنوت می خواندند و پس از سلام، به نماز عصر می ایستادند و پس از آن، در جای خود می نشستند و هرچه می توانستند، تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می گفتند؛ آنگاه سجده شکر به جای می آوردند و در آن، صد بار «حمد لله» بر زبان جاری می کردند.

با غروب خورشید، تجدید وضو می کردند و سه رکعت نماز مغرب می خواندند با یک اذان و اقامه. در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع، قنوت می گرفتند و پس از نماز، در مصلاهی خود می نشستند و هرچه می توانستند، تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می گفتند و سپس سجده شکر به جای می آوردند و چون سر برمی داشتند، با کسی سخن نمی گفتند تا از چهار رکعت نافله مغرب فارغ می شدند. هر دو رکعت [نافله مغرب] را به یک سلام ختم می کردند و در رکعت دوم هر نماز پس از قرائت و پیش از رکوع، قنوت می گفتند. در رکعت نخست پس از حمد، سوره جحد (کافرون) را می خواندند و در رکعت دوم سوره توحید قرائت می کردند و در رکعت های بعد، سوره حمد و توحید می خواندند و سلام می دادند و هرچه می توانستند، به تعقیبات می پرداختند؛ آنگاه روزه می گشودند و نزدیک به یک سوم شب





را استراحت می‌کردند و سپس نماز عشا را به جای می‌آوردند، که چهار رکعت بود و در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت می‌گرفتند. پس از سلام در مصلاهی خود می‌ماندند و به ذکر تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می‌پرداختند و پس از آن سجده شکر می‌گزاردند و برمی‌خاستند و به رختخواب می‌رفتند.

یک‌سوم پایانی شب را بیدار می‌شدند و با ذکر تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل و استغفار برمی‌خاستند و مسواک می‌کردند و وضو می‌ساختند و به نماز شب می‌ایستادند، که هشت رکعت بود و هر دو رکعت را به یک سلام تمام می‌کردند. در رکعت اول و دوم، پس از حمد، سی بار سوره توحید می‌خواندند. نیز چهار رکعت نماز جعفر طیار به جای می‌آوردند، هر دو رکعت را به یک سلام ختم می‌کردند و در هر کدام پس از تسبیح و پیش از رکوع قنوت می‌خواندند و آن را جزو نماز شب قرار می‌دادند؛ سپس برمی‌خاستند و دو رکعت دیگر می‌خواندند، رکعت اول را به یک حمد و سوره ملک [می‌گزارانند] و رکعت دوم را به یک حمد و سوره انسان؛ آنگاه به دو رکعت نماز «شفع» مشغول می‌شدند، در هر رکعت، یک حمد و سه سوره توحید می‌خواندند و در رکعت دوم پیش از رکوع و پس از قرائت، قنوت می‌گرفتند و چون نماز را سلام می‌دادند، برمی‌خاستند و یک رکعت نماز «وتر» می‌گزاردند و در آن یک حمد می‌خواندند و سه سوره توحید و یک سوره فلق و یک سوره ناس و پیش از رکوع و پس از قرائت، قنوت می‌گرفتند و این دعا را می‌خواندند: «خداوند، ما را در زمره آنان که راه نموده‌ای، هدایت کن و در زمره آنان که عافیت بخشیده‌ای، عافیت ببخش و در زمره آنان که سرپرستی‌شان کرده‌ای، سرپرستی کن و آنچه ما را عطا کرده‌ای، پربركت ساز و از گزند مقدرات خویش در امانمان بدار! این تویی که حکم می‌کنی و هیچ حکم





و فرمانی بر تو نیست. آن که تو با او دوستی کنی، خوار نشود و آن که تو با او دشمنی ورزی، عز و عظمت نیابد. فرخنده و والامرتبه‌ای، ای پروردگار ما! آنگاه هفتاد بار «استغفرالله و اسأله التوبه» می‌گفتند و پس از نماز، هرچه می‌خواستند برای تعقیبات می‌نشستند.

نزدیکی‌های صبح برمی‌خاستند و دو رکعت نافله صبح به جای می‌آوردند. در رکعت نخست پس از حمد، سوره جحد (کافرون) تلاوت می‌کردند و در رکعت دوم، سوره توحید می‌خواندند. با طلوع فجر، اذان و اقامه می‌گفتند و دو رکعت نماز صبح برپا می‌داشتند و آنگاه تا طلوع آفتاب، تعقیبات نماز صبح را می‌خواندند؛ پس سجده شکر می‌گزاردند و همچنان در سجده می‌ماندند تا بالآمدن خورشید.

امام رضا (ع) در تمام نمازهای واجب خود، در رکعت اول حمد و سوره قدر قرائت می‌فرمودند و در رکعت دوم حمد و سوره اخلاص می‌خواندند؛ مگر نماز صبح و ظهر و عصر روزهای جمعه که حمد و سوره جمعه و منافقون را قرائت می‌کردند و در نماز عشاء شب جمعه در رکعت نخست پس از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم، سوره اعلی می‌خواندند و در نماز روز دوشنبه و پنج‌شنبه در رکعت اول، حمد و سوره حذف و در رکعت دوم حمد و سوره غاشیه را قرائت می‌کردند.

نماز مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح را با صدای بلند می‌خواندند و نماز ظهر و عصر را با صدای آهسته به جا می‌آوردند و در دو رکعت آخر [به جای حمد و سوره] «سبحان الله و الحمد لله و لاله الا الله و الله اکبر» می‌گفتند.

و ذکر قنوت ایشان در همه نمازها این بود: «رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم، انک انت الاعز الاجل الاکرم» یعنی: (پروردگار من، بیامرز و رحم





کن و از آنچه می‌دانی در گذر، که این تنها تویی که از هرچیز عزیزتر و پرشکوه‌تر و گرامی‌تری.

اگر در مسافرت، ده روز در جایی می‌ماندند، روزه می‌گرفتند. افطار نمی‌کردند تا با فرا رسیدن شب، نخست نماز مغرب را به جا می‌آوردند و آنگاه روزه می‌گشودند؛ اما در مسیر سفر، نمازهایشان را دورکعتی می‌خواندند. همچنین نافله شب، شفع، وتر و نافله صبح را در سفروحضر ترک نمی‌کردند؛ اما هیچ‌یک از نافله‌های روز را در سفر نمی‌خواندند. پس از هر نماز قصر و شکسته‌ای، سی بار ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» می‌گفتند و می‌فرمودند این ذکر، کامل‌کننده نماز است و ندیدم که در سفر و جز آن، نماز ضحی [از بدعت‌های عمر] را بخوانند و در سفر روزه نمی‌گرفتند.

امام علی (ع) هر دعای خود را با صلوات بر محمد (ص) و خاندان او (ع) آغاز می‌کردند و در نماز و غیر آن، بسیار صلوات می‌فرستادند. شب‌ها در بستر خواب، پیوسته قرآن می‌خواندند و هرگاه به آیه‌ای می‌رسیدند که در آن ذکری از بهشت و دوزخ بود، می‌گریستند و از خداوند بهشت را می‌طلبیدند و از آتش دوزخ به او پناه می‌بردند. در همه نمازهای روز و شبشان، «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند می‌گفتند.

چون «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را می‌خواندند، پیش خود می‌گفتند: «الله احد» (خدا یکی است). و چون سوره را به پایان می‌بردند، سه بار می‌گفتند: «کذلک الله ربنا» (چنین است خداوند پروردگار ما).

هرگاه سوره جحد (کافرون) را قرائت می‌کردند، با خود می‌گفتند: «یا ایها الکافرون» (ای کافران) و پس از پایان آن، سه بار می‌فرمودند: «ربی





الله و دینی الاسلام» (پروردگارم خداوند و دینم اسلام است.)

چون سوره تین را می خواندند، پس از آن می گفتند: «بلی وانا علی ذلک من الشاهدین» (آری چنین است و ما بر آن گواهانیم.)

چون سوره قیامت را قرائت می کردند، پس از آن می گفتند: «سبحانک اللهم» (پاک و منزهی تو، خداوند!)

چون آیه ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التَّجَارَةِ﴾ (بگو آنچه نزد خداست، برای شما بسیار بهتر است از لهو و لعب و تجارت) از سوره جمعه را می خواندند، می فرمودند: «لذین اتقوا» (برای آنان که تقوا پیشه کنند.) و سپس باقی آیه را می خواندند: ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (و خدا بهترین روزی دهنده است.)

چون از خواندن سوره حمد فراغت می یافتند، می فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است.) چون سوره اعلی را می خواندند، آهسته می گفتند: «سبحان ربی الاعلی» (پاک و منزّه است پروردگار و الامر تبّه من.)

چون در هر سوره به ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ می رسیدند، آهسته می گفتند: «لیبیک، اللهم لیبیک»؛ (گوش به فرمان و مهیایم. خداوندا، گوش به فرمان و مهیایم!)

علی بن موسی الرضا (ع) به هر شهری که وارد می شدند، مردم آنجا به دیدارشان می آمدند و مسائل و مشکلات دینی خود را از ایشان می پرسیدند و حضرت پاسخ آنان را می گفتند و فراوان از پدران بزرگوارشان و از رسول خدا ﷺ برای آنان روایت نقل می کردند.

وقتی ایشان را نزد مأمون بردم، مأمون از حال و کردار ایشان در راه پرسید و من تمام آنچه از رفتار و عملکرد شبانه روز و حرکت و اقامتشان





دیده بودم، برای مأمون شرح دادم و تعریف کردم؛ سپس به من گفت: «یا ابن ابی ضحاک، این مرد بهترین مردم روی زمین و داناترین و بنده‌ترین آن‌هاست. آنچه را از وی مشاهده کرده‌ای، برای هیچ‌کس بازگو نکن تا فضل و برتری‌اش جز از زبان من بر کسی معلوم نشود و از خداوند کمک می‌خواهم که بتوانم او را از میان بردارم و بدی و آزار رسانم.»

۶۰. عبدالسلام بن صالح هروی: من در سرخس به در خانه‌ای که حضرت رضا علیه السلام در آن زندانی بودند، رفتم. ایشان در قید و زنجیر بودند. از زندان بان درخواست ملاقات کردم. گفت: «نمی‌توانی او را ببینی.» پرسیدم: «چرا؟» گفت: «چون در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و تنها ساعتی در آغاز روز نزدیک ظهر و نزدیک غروب آفتاب، در مصلاهی خود می‌نشیند و با پروردگارش راز و نیاز می‌کند.»

گفتم: «برای من، در همین اوقات، از امام علیه السلام اجازه ملاقات بگیر.» برایم اذن گرفت و من خدمت حضرت رسیدم و دیدم در مصلاهی خود، به تفکر و تأمل نشسته‌اند.

گفتم: «یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، این چه مطلبی است که مردم از شما حکایت می‌کنند؟» فرمودند: «کدام مطلب؟!»

گفتم: «می‌گویند شما ادعا دارید که مردم، بنده و برده شمایند.» امام رضا علیه السلام عرضه داشتند: «خداوند، ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین، ای دانای هر پنهان و آشکار، تو گواهی که من خود هرگز چنین سخنی نگفته‌ام و از هیچ‌یک از پدرانم و نیاکانم نشنیده‌ام که گفته باشند. تو خود به ستم‌هایی که این مردم در حق ما کرده‌اند، آگاهی و این تهمت نیز نمونه‌ای از آن‌هاست.»

سپس رو به من کردند و فرمودند: «ای عبدالسلام، اگر به گفته اینان،





تمام مردم بردهٔ ما هستند، ما آن‌ها را از که خریده‌ایم؟! گفتیم: «شما درست می‌گویید، یا ابن‌رسول الله ﷺ». فرمودند: «عبدالسلام، آیا تو نیز مانند دیگران ولایت ما را که خداوند واجب کرده است، انکار می‌کنی؟!». گفتیم: «پناه بر خدا! بلکه من ولایت شما را پذیرایم و به آن معترفم.»

وصف خلق و خوی حضرت

۶۱. یاسر خادم: روش امام رضا (ع) این بود که هرگاه خلوت می‌کردند، تمام خادمان و کارگزارانشان، کوچک و بزرگ، را پیرامون خود گرد می‌آوردند و با آنان هم‌سخن می‌شدند و انس می‌گرفتند و دل خوش می‌کردند و چون سر سفره می‌نشستند، هیچ کوچک و بزرگی را از یاد نمی‌بردند و حتی تیمارکنندهٔ اسب‌ها و حجامتگران نیز کنار خود بر سر سفره می‌نشاندند.

۶۲. ابراهیم بن عباس: ندیدم ابوالحسن رضا (ع) حتی به گفتن کلمه‌ای در حق کسی جفا کنند و ندیدم رشتۀ سخن کسی را پیش از تمام شدنش، از هم بگسلند. ایشان اگر می‌توانستند حاجت کسی را برآورند، درخواست هیچ‌کس را بی‌پاسخ نمی‌گذاشتند. هرگز پای خود را پیش دیگران دراز نمی‌کردند و در حضور دیگران تکیه نمی‌دادند و ندیدم کسی از خادمان و بندگانشان را دشنام و ناسزا گویند و ندیدم آب دهان بیندازند و ندیدم به صدای بلند بخندند؛ بلکه خنده‌شان تبسم و لبخند بود و چون خلوت می‌شد و سفرهٔ حضرت را می‌نداختند، غلامان و خدمتکاران، حتی دربان و تیمارگر را با خود بر سر سفره می‌نشاندند.

۶۳. احمد بن محمد بن خالد به نقل از یکی از راویان شیعه: روزی امام رضا (ع) به قبر یکی از بستگان خود رسیدند و دست خود را روی آن





گذاشتند.

۶۴. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی: امام رضا علیه السلام چهارپایی برایم فرستادند که سوار شوم و نزد ایشان روم. رفتم و تا پاسی از شب را خدمت حضرت بودم. چون خواستند برخیزند، به من فرمودند: «فکر نمی‌کنم بتوانی به مدینه بازگردی.»

گفتم: «قربانتان شوم، آری.» فرمودند: «پس امشب را نزد ما بمان و فردا به لطف و برکت خدا راهی شو.»
گفتم: «همین کار را می‌کنم.»

پس به کنیز خود فرمودند: «بستر مرا برای وی بگستران و ملحفه مرا که زیر آن می‌خوابم، رویش بینداز و بالش مرا زیر سرش بگذار.»
با خودم گفتم: «چه کسی مقام و منزلت امشب مرا دارد؟! خداوند جایگاهی نزد او به من بخشیده و افتخاری به من عطا کرده که به هیچ‌یک از اصحاب و هم‌کیشان من نداده است. مرکبشان را برایم فرستادند و من سوار شدم. بستر خواب خود را برای من گستراندند. زیر روانداز ایشان می‌خوابم و بالششان زیر سر من است. هیچ‌یک از اصحاب ما را چنین ناز و نعمتی نصیب نشده است.»

من در این خیالات سیر می‌کردم و امام علیه السلام در کنارم نشسته بودند؛ پس به من فرمودند: «احمد، وقتی زید بن صوحان بیمار بود، امیرمؤمنان علیه السلام به عیادتش رفتند. زید این را سبب افتخار خود گرفت و بدان بر مردم فخر و بزرگی می‌فروخت. تو هرگز به خود نناز و مباحات نکن و در پیشگاه خداوند خاکسار و فروتن باش.»

پس امام علیه السلام دست خود را تکیه‌گاه کردند و برخاستند.





وصف بی‌رغبتی حضرت به دنیا

۶۵. ابی‌عباد: امام‌رضا (ع) در تابستان روی بوریا و حصیر می‌نشستند و در زمستان روی نمد. جامهٔ ایشان از پارچه‌های زبر و خشن بود؛ مگر وقتی که به میان مردم می‌رفتند و خود را برای آنان زینت می‌دادند و لباس آراسته‌تری می‌پوشیدند.

و. کرامت‌های امام‌رضا (ع)

آب نطلییده

۶۷. محمدبن عبدالله قمی: نزد امام‌رضا (ع) بودم. احساس تشنگی شدید می‌کردم؛ ولی خوش نداشتم آب بطلبم. امام (ع) آبی خواستند و از آن چشیدند و به من دادند و فرمودند: «محمد، بنوش. گوارا و خنک است.» و من نوشیدم.

دردی که شفا نیافت

۶۸. محمدبن فضیل: وارد محلی به نام «بطن مَرّ» شدم. آنجا دردی که به آن عرق مدینی (شبيه واریس) می‌گفتند، در پهلوی پای من پدید آمد. به مدینه و خدمت امام‌رضا (ع) رفتم.

فرمودند: «می‌بینم رنجور و دردمند شده‌ای!»

گفتم: «وقتی به بطن مر رسیدم، عرق مدینی در پهلوی پایم ظاهر شد.» امام (ع) به جوش‌های چرکین زیر بغلم اشاره کردند و چیزی خواندند و آب دهان بر آن افکندند و فرمودند: «دیگر از این ناحیه درد نخواهی





داشت.» سپس به جوش های پایم نگریستند و گفتند: «حضرت صادق علیه السلام فرموده اند: 'از شیعیان ما هرکس به دردی گرفتار آید و صبر کند، خداوند مانند پاداش هزار شهید را برایش ثبت می کند.'»
 با خود گفتم: «به خدا، درد پایم هرگز خوب نخواهد شد.»
 هیثم بن ابی مسروق گوید که محمد بن فضیل تا پایان عمر می لنگید.

رؤیای صادق

۶۹. ابی حبیب نباجی: در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نباج آمده اند و در مسجدی که حج گزاران همه ساله در آن منزل می کنند، ساکن شده اند. گویا من نزد ایشان رفتم و سلام کردم و در برابر حضرت ایستادم و دیدم طبقی بافته شده از برگ نخل مدینه پیش روی حضرت قرار دارد که در آن خرما صیحانی است. ایشان مشتی از آن خرما برگرفتند و به من دادند. شمردم، هجده عدد بود. این رؤیا را چنین تأویل کردم که فقط هجده سال دیگر زنده خواهم ماند. پس از بیست روز، در زمینی که عده ای در آن کشت و کار می کردند، نشسته بودم که ناگاه کسی آمد و به من خبر داد که ابوالحسن رضا علیه السلام از مدینه وارد نباج شده اند و در مسجد منزل کرده اند. دیدم مردم به شتاب به آن سو می روند. من نیز به دیدن امام علیه السلام رفتم که در مسجد، همان جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیده بودم، نشسته بودند و همان حصیر زیر پای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیر پای ایشان بود و همان طبق برگ نخل با خرماهای صیحانی پیش رویشان قرار داشت. سلام کردم، جوابم گفتند و مرا پیش خود خواندند و مشتی از آن خرما به من دادند. شمردم، به همان تعداد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب به





من داده بودند. گفتم: «یا ابن رسول الله ﷺ، بیشتر بدهید.»
فرمودند: «اگر رسول خدا ﷺ بیش از این داده بود، می دادم.»

درخواست فراموش شده

۷۰. ریان بن صلت: وقتی خواستم برای رفتن به عراق حضرت رضا (ع) را بدرود گویم، با خود اندیشیدم که هنگام خداحافظی، یکی از لباس های تن حضرت را از ایشان بطلبم تا کفن من باشد و نیز چند درهم از اموال خاص وی را بخواهم تا با آن برای دخترانم انگشتری تهیه کنم؛ اما چون با امام (ع) وداع کردم، گریه و ناراحتی فراق ایشان، همه چیز را از خاطرم برد. بیرون آمدم. چند قدمی دور نشده بودم که مرا صدا کردند و فرمودند: «ریان بازگرد.» بازگشتم. فرمودند: «دوست نداری یکی از لباس های تن خود را به تو بدهم تا وقتی از دنیا رفتی، در آن کفنت کنند؟! آیا دوست نداری چند درهم به تو بدهم تا با آن برای دخترانت چند انگشتر تهیه کنی؟!»

گفتم: «مولای من، در نظرم بود چنین چیزهایی را از شما درخواست کنم؛ ولی اندوه جدایی از شما مانع شد.»
امام (ع) پشتی را بلند کردند و از زیر آن پیراهنی بیرون آوردند و به من دادند و نیز از زیر جانماز خود چند درهم برداشتند و به من دادند. شمردم، سی درهم بود.

نامه نانوخته خوانی

۷۱. احمد بن محمد بن زنی: من در امامت حضرت رضا (ع) تردید داشتم. نامه ای به ایشان نوشتم و درخواست دیدار کردم. در نظر داشتم هنگام ملاقات، درباره سه آیه قرآن از ایشان بپرسم و این، تصمیم جدی من بود.





چند روز بعد، پاسخ نامه‌ام آمد که در آن نوشته بود: «خداوند من و تو را عافیت بخشد؛ اما اذن ملاقات که خواسته بودی، این کار دشواری است و اینان راه‌های ارتباط با من را بسته‌اند و محدود کرده‌اند. فعلاً نمی‌توانی مرا ببینی. اگر خدا بخواهد، بعداً.»

در نامه امام علیه السلام، پاسخ پرسش‌های مربوط به سه آیه قرآن، که به خدا هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نکرده بودم، نیز آمده بود. من پیوسته از آنچه امام رضا علیه السلام در پاسخ نامه‌ام نوشته بودند، در تعجب به سر می‌بردم و نمی‌دانستم در واقع پاسخ همان پرسش‌های ناگفته و نانوشته من است تا اینکه با اشاره‌های خود امام علیه السلام به این مطلب پی بردم و به مضمون نوشته‌ها واقف شدم.

من همان بشرم

۷۲. ابن ابی‌کثیر: چون موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا رفتند، مردم در امامت ایشان متوقف ماندند. در همان سال به حج رفتیم و با امام رضا علیه السلام روبه‌رو شدم؛ پس مطلبی را در رابطه با حضرت به ذهن سپردم و این آیه را خواندم: ﴿أَبَشْرًا مِّثَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ﴾ (آیا از بشری که هم‌جنس ماست، پیروی کنیم؟! ناگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام همچون برقی جهنده از کنارم گذشتند و فرمودند: «به خدا، من همان بشری هستم که باید از او پیروی کنی.»

گفتم: «از خداوند و از شما پوزش می‌طلبم و امید بخشش دارم.» فرمودند: «تو بخشیده شده‌ای.»



سکه مرموز طلا

۷۳. ابومحمد غفاری: پول هنگفتی بدهکار بودم. پیش خود اندیشیدم کسی جز سرور و مولایم ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) نمی تواند در ادای آن یاری ام کند.

صبح که شد، به در خانه امام (ع) رفتم و اجازه ورود خواستم. اذن دادند و داخل شدم. بی مقدمه به من فرمودند: «می دانم چه می خواهی. ما بدهکاری ات را می پردازیم.»

با رسیدن شب، برای افطار غذا پیش آوردند و ما خوردیم. حضرت فرمودند: «ابامحمد، می مانی یا می روی؟»

گفتم: «سرورم، اگر حاجتم را بدهید، بروم بهتر است.» حضرت از زیر فرش، مشتی سکه بیرون آوردند و به من دادند. از اتاق خارج شدم و زیر نور چراغ، سکه ها را نگاه کردم که دینارهای سرخ و زرد بودند. روی نخستین سکه ای که به دستم آمد، نوشته بود: «ابامحمد، سکه ها پنجاه دینار است. بیست و شش دینار برای پرداخت قرض است و بیست و چهار دینار برای مخارج و هزینه های خانواده.»

فردا صبح، دینارها را زیرورو کردم؛ ولی از آن سکه اثری نیافتم و از پنجاه سکه چیزی کاسته نشده بود.

کار دست خداست

۷۴. موسی بن عمر: دو کنیز داشتم که هر دو باردار بودند. نامه ای به امام رضا (ع) نوشتم و مطلب را به ایشان اطلاع دادم و درخواست کردم دعا کنند و از خداوند بخواهند آن دو حمل را پسر قرار دهد و فرزند پسر به من عنایت فرماید. امام (ع) به من نوشتند که ان شاء الله دعا خواهند کرد. آنگاه



در نامه‌ای جداگانه به من نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند به رحمت خود، ما و شما را در دنیا و آخرت به نیکوترین عافیت محفوظ بدارد. کارها به دست خداست و هرگونه که بخواهد و مصلحت بداند، مقدرات را جاری می‌کند. تو صاحب یک پسر و یک دختر می‌شوی، ان شاء الله. در سایه برکت خداوند، پسر را محمد نام کن و نام دختر را فاطمه بگذار.»

پس از چندی، همان طور که امام علیه السلام پیش بینی کرده بودند، صاحب یک پسر و یک دختر شدم.

نشان امامت

۷۵. داوود بن رزین: اموالی از موسی بن جعفر علیه السلام نزد من بود. امام علیه السلام کسی را فرستادند، مبلغی را ستانند و باقی را نزد من گذاشتند و فرمودند: «پس از من، هرکس آمد و بقیه اموال را خواست، او امام و پیشوای توست.»

پس از رحلت امام کاظم علیه السلام فرزندشان علی علیه السلام پیغام دادند که مابقی پول را که فلان و فلان مقدار است، بفرست و من همه را برای آن حضرت فرستادم.

یادم رفت پیرسم

۷۶. احمد بن محمد بن زنی: دلم می‌خواست وقتی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم، از ایشان پیرسم که چند سال دارند. سرانجام روزی نزد امام علیه السلام رفتم و روبه روی ایشان نشستم. به من خیره شدند و دقیق به چهره‌ام نگاه کردند و فرمودند: «چند سال از عمرت گذشته است؟»

گفتم: «قربانتان شوم، فلان مقدار.» فرمودند: «من از تو بزرگ‌ترم و چهل و دو سال عمر کرده‌ام.»





گفتم: «فدایتان شوم، در ذهنم بود سن و سالتان را بپرسم.» فرمودند: «برایت گفتم.»

جامهٔ سعدیه

۷۷. هشام عباسی: خدمت ابوالحسن رضا علیه السلام رسیدم؛ در حالی که در نظرم بود از ایشان بخواهم برای سردردی که به آن دچار شده بودم، دعا کنند و از جامه‌های خود، دوتکه برای احرام به من ببخشند. وقتی وارد شدم، سؤالاتی از آن حضرت پرسیدم و ایشان پاسخ گفتند و خواسته‌هایم را فراموش کردم. چون برخاستم که بروم و خدا حافظی کنم، فرمودند: «بنشین.» روبه روی امام علیه السلام نشستم. دستشان را روی سرم گذاشتند و دعایی خواندند؛ آنگاه دو قطعه از جامه‌های مخصوص خود را طلبیدند و آن‌ها را به من دادند و فرمودند: «در این‌ها احرام ببند.» در مکه، هرچه گشتم تا دو جامهٔ سعدیه بخرم، آن را که می‌خواستم نیافتم. می‌خواستم یکی برای خودم و دیگری برای فرزندم بخرم. در راه بازگشت، به مدینه رفتم و خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شدم. هنگام وداع و بازگشت، دو جامهٔ سعدیه با نقش و نگار خاصی که منظور من بود، طلب کردند و به من دادند.

فرزندانی به دعای امام رضا علیه السلام

۷۸. محمد بن اسحاق ابن ماجرا را از احمد بن عبدالله کرخی نقل می‌کند: فرزند نام زنده نمی‌ماندند و ده پانزده تن از آن‌ها مرده بودند. سالی به حج رفتم و با ابوالحسن رضا علیه السلام دیدار کردم. ایشان با لباسی سرخ فام و زیبا به سوی من آمدند. سلام کردم و دستشان را بوسه زدم و چند مسئله پرسیدم





و آنگاه از نماندن فرزندانم به ایشان شکوه کردم. حضرت درنگ طولانی کردند، دعایی خواندند و سپس رو به من فرمودند: «امیدوارم بازگردی و همسرت را باردار ببینی و پی‌درپی صاحب فرزندانی شوی و از آن‌ها در زندگی‌ات بهره‌مند و کامیاب باشی. خدای تعالی هرگاه بخواهد دعایی را به اجابت رساند، می‌رساند و او بر هر کاری قدیر و تواناست.»

از سفر حج به خانه بازگشتم و دیدم همسرم، که دختردایی‌ام بود، باردار است. پس برایم پسری آورد که نامش را ابراهیم گذاشتم. بار دیگر باردار شد و پسری دیگر زاد که او را محمد نام نهادم و کنیه‌اش را ابوالحسن. ابراهیم سی‌وچند سال زنده بود و محمد بیست‌وچهار سال عمر کرد. روزی هر دو بیمار و رنجور شدند. من به حج رفتم و چون بازگشتم، هر دو غلیل و ناتوان شده بودند. دو ماه پس از بازگشت من از حج، در اول ماه ابراهیم مُرد و در آخر همان ماه، محمد از دنیا رفت.

راوی گوید: خود احمد بن عبدالله پس از دو فرزندش، یک‌سال و نیم زندگی کرد و آنگاه درگذشت. پیش از دعای امام رضا علیه السلام هیچ‌یک از بچه‌های او جز چند ماه زنده نمی‌ماندند.

دوشنبه دعای باران

۷۹. امام حسن عسکری علیه السلام، از پدرشان، از جد بزرگوارشان علیه السلام: وقتی مأمون، علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولی عهد خود کرد، چندی باران نیامد. برخی هواداران مأمون و مخالفان سرسخت امام رضا علیه السلام شروع به عقده‌گشایی کردند و گفتند: «از روزی که علی بن موسی به این سرزمین گام نهاده و ولی عهد ما شده، خداوند باران را از ما دریغ کرده است.»

خبر این سخن چون به مأمون رسید، بر او گران آمد؛ پس به امام رضا علیه السلام





عرض کرد: «مدتی است باران نیامده. کاش از خدای تعالی بخواهید که بر این مردم باران بباراند!»

امام رضا (ع) فرمودند: «باشد.»

پرسید: «چه روزی این کار را می‌کنید؟» (و آن روز، جمعه بود).
فرمودند: «روز دوشنبه. دیشب رسول خدا ﷺ به همراه امیرمؤمنان، علی (ع) به خوابم آمدند و فرمودند: 'فرزندم، تا روز دوشنبه منتظر باش. پس به صحرا برو و طلب باران کن. بی‌گمان خداوند مردمان را سیراب خواهد کرد؛ پس آنان را از حقایق زندگی‌شان آگاه کن که خدای متعال به تو نمایانده است، ولی خود از آن بی‌اطلاع‌اند، تا فضل و برتری و جایگاه خاص تو نزد پروردگارت، بیش از پیش بر آنان روشن شود.»

صبح روز دوشنبه امام رضا (ع) رو به بیابان نهادند و مردمان نیز بیرون آمدند و همگی نظاره‌گر بودند که چه می‌شود. امام (ع) بر منبر رفتند و پس از حمد و ستایش خداوند عرضه داشتند: «خداوندا، پروردگارا، تو حق ما اهل بیت را بزرگ داشتی و مردم، همچنان که دستور داده‌ای، به ما توسل جسته‌اند و فضل و رحمتت را می‌جویند و چشم توقع به احسان و نعمت دارند؛ پس بارانی سودمند و فراگیر و بی‌وقفه و بی‌زیان بر آنان بباران. بارانی بباران که آغاز آن پس از بازگشت ایشان از این مجمع بزرگ به خانه‌ها و استراحتگاهشان باشد.»

سوگند به خدایی که محمد ﷺ را به حق به پیامبری برانگیخت، که ناگاه با وزش بادهای تیره به هم آمدند و رعدوبرقی به پا خاست. مردم تکانی خوردند، گویا می‌خواستند از زیر باران به کناری روند. امام رضا (ع) فرمودند: «مردم، آرام باشید! این ابر برای شما نیست؛ بلکه از آن فلان سرزمین است.» ابرها رفتند و نباریدند. ابری دیگر پدیدار شد، باز هم





بارعدوبرق. مردم به جنبش درآمدند. امام علیه السلام دوباره فرمودند: «آرام باشید! این ابر برای شما نیست؛ بلکه از آن فلان شهر و دیار است.» این برنامه ادامه یافت تا مرتبه یازدهم که ابرها می آمدند و می غریبند و می رفتند و حضرت مردم را به قرار و آرامش دعوت می کردند و می فرمودند: «این ابر مال شما نیست و در سرزمینی دیگر خواهد بارید.» در مرتبه یازدهم، پاره ابری نمایان شد و امام رضا علیه السلام فرمودند: «مردم، این همان ابری است که خداوند برای شما فرستاده است. خدا را بر این زیادت و تفضل سپاس گوئید. اکنون برخیزید و به قرارگاه و خانه هایتان روید. این ابر بالای سرتان می ماند و نمی بارد تا به منزلگاه خود برسید؛ آنگاه به مقداری که سزاوار لطف و کرم و جلالت خداوندی است، بر شما خیر و نیکی فرو می بارد.»

امام علیه السلام از منبر به زیر آمدند و مردم بازگشتند. ابر همچنان بود و نمی بارید تا همه به خانه هایشان نزدیک شدند؛ نگاه بارانی سیل آسا باریدن گرفت و رودها و استخرها و گودال ها و صحرا پرآب شد و مردم شروع به تبریک و تهنیت کردند و گفتند: «خجسته باد این کرامت های خدا بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!»

آنگاه امام رضا علیه السلام به میان جمعیت که بسیار بودند، آمدند و فرمودند: «مردم، درباره نعمت های الهی تقوا پیشه کنید و آن ها را با نافرمانی و معصیت از خود نرانید؛ بلکه با اطاعت و شکر عطایای بی منت خداوند، آن ها را همیشه کنید و بدانید که پس از ایمان به خدا و اعتراف به حقوق اولیای او از خاندان رسول خدا، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، محبوب ترین وسیله شکر و سپاس برای شما، یاری کردن برادران مؤمن است در آن فعالیت های دنیایی که آنان را به بهشت های پروردگارشان می رساند و هرکس چنین کند، از بندگان ویژه خدای تعالی خواهد بود.»





بی مقدمه فرمود

۸۰. معمر بن خلاد: زمانی که فضل بن سهل، ریان بن صلت را به ولایت بعضی شهرهای خراسان فرستاده بود، ریان در مرو به من گفت: «دوست دارم برای من از ابوالحسن علیه السلام اجازه ملاقات بگیری تا خدمتشان سلامی عرض کنم. دلم می خواهد یکی از جامه های خود و چند درهم از درهم هایی را که به نام ایشان سکه خورده است، به من بدهند.»

روزی نزد امام رضا علیه السلام رفتم. ایشان بی مقدمه به من فرمودند: «گویا ریان بن صلت می خواهد ما را ببیند و از ما جامه ای و چند درهم به یادگار داشته باشد. می تواند بیاید.»

ریان خدمت رسید و سلام داد و حضرت دو لباس و سی درهم از درهم های ضرب شده به نام خود را به او بخشیدند.

ز. شهادت امام رضا علیه السلام

عهد الهی

۸۲. امام رضا علیه السلام: «جز این نیست که همه ما کشته شده و کشته می شویم. به خدا سوگند، من به نیرنگ نامرد حقه بازی با زهر کشته خواهم شد. من از عهدی که از رسول خدا ﷺ به من رسیده و ایشان به واسطه جبرئیل از جانب پروردگار عالم دریافت کرده اند، به این مطلب پی برده ام.»

ترور نافرجام

۸۳. هرثمه بن اعین: در خانه مأمون، قصد ملاقات با سرور و مولایم امام رضا علیه السلام را داشتم. آنجا مشهور شده بود که ایشان از دنیا رفته اند؛ در





حالی که این سخن درست نبود. وارد خانه شدم که اجازه بگیرم. یکی از خادمان مورد اعتماد مأمون، جوانی بود به نام «صبیح دیلمی» که به راستی مولایم را دوست می داشت؛ پس بیرون آمد و چون مرا دید، گفت: «هرثمه، تو می دانی که من در پنهان و آشکار معتمد مأمون هستم؟»
گفتم: «می دانم.»

گفت: «هرثمه، بدان که مأمون در اوایل شب، من و سی تن از غلامان رازدار خود را به حضور طلبید. بر او وارد شدم؛ در حالی که از بسیاری نور شمع ها و شعله ها، شب همچون روز شده بود و روبه روی امیر، شمشیرهایی برهنه و بران و زهرآگین قرار داشت. یکایک ما را فراخواند و به زبان خود از ما عهد و پیمان گرفت و جز ما کسی آنجا نبود. سپس گفت: 'باید به این عهد وفا کنید و دستورم را انجام دهید و هیچ تخلفی در کار نیاورید.'
ما نیز سوگند وفاداری خوردیم.

مأمون ادامه داد: 'هرکدامتان شمشیری بردارید و خود را به حجره علی بن موسی الرضا برسانید. اگر دیدید که ایستاده یا نشسته یا در خواب است، با او هیچ نگوئید و شمشیرهایتان را بر او فرود آورید و گوشت و خون و موی و استخوان و مغزش را درهم بکوبید؛ آنگاه فرش ها را بر پیکرش وارونه کنید و شمشیرها را به آن ها بسایید و پاک کنید و نزد من بازگردید. در نظر دارم به خاطر این کار و پنهان داشتن آن، به هریک از شما ده کیسه درهم و ده قطعه زمین زراعی عالی پاداش دهم و تا زنده ام، شما از این عطایا بهره مند خواهید بود.'

ما شمشیرها را به دست گرفتیم و وارد حجره امام شدیم. دیدم ایشان به پهلوی خوابیده اند و سرانگشتان شان را حرکت می دهند و سخنی می گویند که نفهمیدیم چیست. غلامان بی درنگ با شمشیر به سوی ایشان هجوم





بردند و من شمشیرم را گذاشتم و ایستاده، صحنه را می‌نگریستم. گویی آن حضرت از شبیخون ما خبر داشتند؛ زیرا لباسی بر تنشان بود که شمشیر بدان کارگر نمی‌افتاد. غلامان بدن را لابه‌لای فرش‌ها در هم پیچیدند و بیرون رفتند و نزد مأمون بازگشتند. از آنان پرسید: 'چه کردید؟'

گفتند: 'ای امیر، هرچه دستور داده بودید، کردیم.'

گفت: 'از این ماجرا، چیزی با کسی نگوئید.'

با برآمدن صبح، مأمون سربرهنه و با دکمه‌های گشوده در جایگاه خود قرار گرفت و رحلت امام رضا (ع) را اعلان کرد و آماده سوگواری شد؛ آنگاه با سروپای برهنه به راه افتاد تا از نزدیک پیکر امام (ع) را ببیند و من با او بودم. چون وارد حجره شد، صدای همه‌همه‌ای به گوشش خورد و بدنش به لرزه افتاد. گفت: 'چه کسی با اوست؟'

گفتم: 'ما نمی‌دانیم، ای امیر!'

گفت: 'زود ببینید کیست!'

ما به شتاب داخل رفتیم و با ناباوری دیدیم که حضرت در محراب خود نشسته‌اند و به نماز و تسبیح مشغول‌اند.

گفتم: 'ای امیر، در محراب امام، کسی نماز می‌خواند و تسبیح می‌گوید.'

مأمون سرگشته و نگران شد و گفت: 'خدایتان لعنت کند! مرا فریب دادید.' (و از میان آن جمع رو به من کرد و گفت: 'صبح، تو چهره او را می‌شناسی. بین چه کسی در کنار او نماز می‌خواند.'

من داخل حجره شدم و مأمون بازگشت. به آستانه در که رسیدم، صدای امام (ع) بود که به من فرمود: 'صبح!'

گفتم: 'بفرمایید، مولای من!' (و به رو درافتادم و بی‌هوش شدم).





فرمودند: 'برخیز، رحمت خدا بر تو! ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ
وَاللَّهُ مُنِيرُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (می‌خواهند با دهان خود نور خدا را
خاموش کنند؛ در حالی که خداوند کامل‌کننده نور خویش است؛ اگرچه
کافران را ناخوش آید).'

نزد مأمون بازگشتم و دیدم رویش همچون شب تاریک، سیاه شده
است. به من گفت: 'صبیح، پس از رفتن من، چه دیدی؟'
گفتم: 'امیر، به خدا او در حجره‌اش نشسته بود و مرا صدا زد و با من
سخن گفت.'

مأمون دکه‌های لباسش را بست و امر کرد جامه‌های سلطنتی‌اش را
آوردند. آن‌ها را پوشید و گفت: 'بگوئید علی بن موسی به علتی از هوش رفته
بوده و اکنون بهبود یافته است.'

هرثمه گوید که من فراوان خدا را شکر و سپاس گفتم و خود را به
مولایم امام رضا علیه السلام رساندم. نگاه حضرت که به من افتاد، فرمودند:
«هرثمه، از این قضیه که صبیح برایت تعریف کرد، به هیچ کس چیزی
نگو؛ مگر کسی که خداوند قلبش را به محبت و ولایت ما آزموده باشد.»
گفتم: «فرمان بردارم، مولای من.»

فرمودند: «هرثمه، حيله و نیرنگ اینان هیچ آسیبی به ما نخواهد رساند؛
تا روزی که وقت رفتن فرا رسد.»

شهادت در طوس

۸۵. غیاث بن اسید: شنیدم که عده‌ای از اهل مدینه می‌گویند: «...
علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس، در قریه‌ای به نام سناباد از آبادی‌های





نوقان رحلت کردند و در خانه حمید بن قحطبه طایی، در بقعه‌ای که هارون در آن مدفون بود، در کنار وی، سمت قبله به خاک سپرده شدند.»

شهادت مسمومانه

۸۶. جماعتی گفته‌اند: مأمون بر ضد علی بن موسی الرضا (ع) دسیسه و نیرنگ کرد و در بیماری حضرت، ایشان را مسموم کرد و به شهادت رساند و دستور داد وی را در سناباد طوس در کنار هارون الرشید به خاک سپارند و این در ماه صفر ۲۰۳ ق بود و امام (ع) ۵۲ سال داشتند و برخی گفته‌اند ۵۵ سال.

۸۷. حسن بن جهم: چون امام رضا (ع) از جلسه مأمون برخاستند و بیرون رفتند، دنبال ایشان به راه افتادم. به خانه بازگشتند. خدمت حضرت رسیدم و گفتم: «یا ابن رسول الله ﷺ، حمد و سپاس خداوند را که رأی و پیشنهاد نیکوی امیر را متوجه شما کرد و همین باعث شد که او به تکریم و احترام با شما رفتار کند و سختتان را بپذیرد.»

امام (ع) فرمودند: «یا ابن جهم، این اکرام و حرف شنوی مأمون از من، تو را نفربید. زود است که مرا به زهر جفا از پای درآورد و بر من ستم روا دارد. این را من از عهدی دریافته‌ام که از پدرانم، از رسول خدا ﷺ به من رسیده است. تا زنده‌ام، این مطلب را پنهان بدار و با کسی در میان نگذار.» من به هیچ کس از این قضیه چیزی نگفتم تا روزی که امام رضا (ع) در طوس مسموم شدند و از دنیا رفتند و در خانه حمید بن قحطبه طایی در بقعه‌ای که قبر هارون الرشید در آن است، در کنار هارون به خاک سپرده شدند.

۸۸. جعفر بن محمد نوفلی: امام علی بن موسی الرضا (ع) فرمودند: «اما من این راه را خواهم رفت و بازگشتی در کار نیست. فرخنده و خجسته





قبری که در طوس است و دو قبر که در بغداد است.»
عرض کردم: «فدایتان شوم، یکی از دو قبر موجود در بغداد را می‌شناسیم. دومی کدام است؟»
فرمودند: «به زودی خواهید دانست.» [پس دو انگشت خود را به هم چسبانند و فرمودند:] «قبر من و قبر هارون این گونه به هم نزدیک است.»

خاک سپاری غریبانه

۸۹. امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام: «یکی از فرزندان فرزندان موسی علیه السلام که هم نام امیرمؤمنان علیه السلام است، به شهر طوس در خراسان می‌رود و در آنجا به زهر جفا کشته می‌شود و غریبانه به خاک سپرده می‌شود.»
۹۰. امام رضا علیه السلام: «جز این نیست که همه ما کشته شده و کشته می‌شویم.»

گفتند: «یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، چه کسی شما را می‌کشد؟»
فرمودند: «بدترین خلق خدا در این عصر مرا به زهر می‌کشد و در حجره‌ای تنگ و در سرزمین غربت به خاک می‌سپارد.»



فصل دوم:

معارف و اندیشه‌های امام رضا علیه السلام



الف . عقاید

یک . الهیات

توحید چیست ؟

۹۱. امام رضا علیه السلام: «اصل و اساس اسلام گواهی دادن به یکتایی خداوند است که جز او معبودی نیست و شریک و انباز ندارد. معبود و یکتا و یگانه و بی همتا و مقصود نیازمندان و برپادارنده هستی و شنوا و بینا و توانا و بی آغاز و قائم به خویشتن و جاویدان است. دانایی است که جهالت نمی ورزد و قدرتمندی است که درمانده و ناتوان نمی شود و توانگری است که تهی دست و نیازمند نمی شود و عدل مطلق است که ستم روا نمی دارد. او آفریننده هر چیزی است و مانند او چیزی نیست. مشابه و رقیب و همتا و هم تراز ندارد و منظور از هر عبادت و دعا و خواهش و خوف و خشیتی، تنها اوست.»

۹۲. عبدالعزیز بن مهتدی: از امام رضا علیه السلام درباره توحید پرسیدم که فرمودند: «هرکس سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند و به آن مؤمن شود، بی گمان معنای توحید را فهمیده است.»

گفتم: «چگونه آن سوره را بخواند؟» فرمودند: «همچنان که دیگران می خوانند و در پایان، سه بار بگوید: 'کذلک الله ربی' (این گونه است خدا، پروردگار من).»

۹۳. فتح بن یزید: از ابوالحسن رضا علیه السلام درباره کمترین مرتبه شناخت خداوند پرسیدم که فرمودند: «[کمترین مرتبه] اعتراف به این است که جز او معبودی نیست و برای او هیچ مثل و شبیهی وجود ندارد و او ثابت و بی آغاز و موجودی ماناست و چیزی همانند او نیست.»





وجوب شناخت خداوند به یگانگی و یکتایی

۹۴. امام علی بن موسی الرضا (ع): «... اگر کسی بگوید چرا اعتراف و معرفت به وحدانیت و یگانگی خداوند بر مردمان لازم است، در پاسخ گفته می‌شود جهت‌های گوناگون دارد؛ از جمله اینکه اگر این اقرار و شناخت بر آنان لازم نباشد، جایز خواهد بود که برای عالم بیش از یک جهان دار و مدبر تصور کنند و در این صورت نمی‌توانند آفریدگار حقیقی خود را از دیگران تشخیص دهند؛ زیرا هیچ یک از ایشان نمی‌داند آفریننده‌ی او چه کسی است. شاید کسی جز آفریدگار خود را می‌پرستد و جز او را فرمان می‌برد، بنابراین به‌راستی در نمی‌یابند که صانع و آفریدگارشان کیست و فرمان هیچ فرمانده و نهی هیچ نهی‌کننده‌ای برایشان اثبات نمی‌شود؛ چون شخص فرمان‌ده و نهی‌کننده را، جدای از دیگران، نمی‌شناسند و برای آنان معلوم و آشکار نیست.

دیگر اینکه اگر وجود دو خدا ممکن باشد، هیچ یک از آن دو در اطاعت و پرستش، سزاوارتر از دیگری نخواهد بود و امکان اطاعت از شریک، به این معناست که خداوند اطاعت نشود و تجویز نافرمانی و پرستش نکردن خداوند در واقع کفر به خدا و کفر به همه‌ی کتاب‌ها و رسولان الهی و اعتباربخشیدن به هر باطل و رهاکردن هر حق و حلال شمردن هر حرام و ارتکاب هر معصیت و دست کشیدن از هر اطاعت و مباح دانستن هر فساد و بی‌اثرکردن هر حق است.

دیگر اینکه اگر بیش از یک خدا امکان داشته باشد، ابلیس می‌تواند ادعا کند آن خدای دیگر اوست تا با خدای تعالی در همه‌ی امور و احکام برابری و مخالفت کند و بندگان را از پروردگارشان منصرف کرده و به خود متوجه کند و این البته بزرگ‌ترین کفر و قوی‌ترین مایه‌های نفاق را در خود دارد.»





چیزی همانند او نیست

۹۵. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: «... اگر کسی پیرسد چرا اعتراف به خداوند و به مانندنداشتن او بر بندگان واجب است، گفته می شود که این جهات گوناگون دارد؛ از جمله اینکه در غیر این حالت نمی توانند با عبادت و بندگی خود، تنها به خدای یکتا متوجه شوند و در عین حال هیچ شبهه ای درباره پروردگار و آفریننده و روزی دهنده شان در ذهن نداشته باشند.

دیگر اینکه اگر آنان ندانند که خداوند مثل و مانند ندارد، چه بسا باور کنند پروردگار و آفریدگار آنان همین بت هایی است که پدران شان برای آنان باقی و برپا گذاشته اند و همین خورشید و ماه و آتش ها خدای ایشان اند و این وقتی است که امر بر آنان مشتبه و مردد باشد. در این مسئله تا حدی که اخبار خدایان و امرونی آنان به ایشان برسد، اسباب فساد و ترک طاعت و انجام محرمات فراهم است.

دیگر اینکه اگر دانستن این واقعیت که همانندی برای خداوند وجود ندارد، برای آنان بایسته نباشد، ممکن است گمان کنند ویژگی های معمول آفریدگان همچون ناتوانی و نادانی و دگرگونی و زوال و نابودی و دروغ و دشمنی و تعدی، بر خداوند نیز جاری و رواست؛ در حالی که هر کس دارای چنین ویژگی هایی باشد، از نابودی در امان نیست و به عدالتش اعتماد نتوان کرد و گفتار و نوید و تهدید و پاداش و عذابش تحقق نپذیرد و این موجب تباهی خلق و ابطال امر ربوبیت است.»

منزه است و شبیه ندارد

۹۶. و فرمودند: «هر کس خداوند تعالی را به مخلوقاتش همانند کند، مشرک است و هر کس چیزی را که نباید، به او نسبت دهد، بی گمان کافر است.»





۹۷. و درباره آیه ﴿وَجُوهٌ يُّوَمِّدُ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ (در آن روز، چهره‌هایی خرم و شاداب‌اند و به پروردگارشان می‌نگرند). فرمایش کردند: «یعنی نورانی و درخشنده‌اند و در انتظار پاداش پروردگارشان به سر می‌برند.»

۹۸. عبدالسلام بن صالح هروی: به علی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا (ص)، درباره این سخن که اهل حدیث روایت کرده‌اند، چه می‌گویید: 'مؤمنان در جایگاه‌های خود در بهشت، پروردگارشان را ملاقت می‌کنند؟'»

فرمودند: «ای اباصلت! خدای تعالی پیامبرش، محمد (ص) را بر همه پیامبران و فرشتگان برتری داد و اطاعت از ایشان را اطاعت خود و پیروی از ایشان را پیروی خود و زیارتشان در دنیا و آخرت را زیارت خود به شمار آورد و فرمود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (هرکس از پیامبر فرمان برد، بی‌گمان از خدا فرمان برده است). و فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (بی‌گمان کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع با خداوند بیعت کرده‌اند و دست عنایت خدا بالای دست‌های آنان است). نیز پیامبر فرمودند: 'هرکس در زمان حیات من یا پس از آن به دیدار من آید، خداوند را دیدار کرده است.' مرتبه پیامبر (ص) در بهشت بالاترین مراتب است. هرکس آن حضرت را در آن مقام و منزلت در بهشت دیدار کند، خدای تعالی را زیارت کرده است.»

پرسیدم: «ای فرزند رسول خدا (ص)، معنای این خبر چیست که روایت کرده‌اند: 'پاداش لاله‌الاالله، نگرستن به وجه خداست.'؟» فرمودند:

۱. قیامت، ۲۲ و ۲۳

۲. نساء، ۸۰

۳. فتح، ۱۰





«ای اباصلت، هرکس برای خداوند وجه و صورتی همچون دیگر صورت‌ها لحاظ کند، کافر شده است. وجه خداوند، همان پیامبران و رسولان و حجت‌های اویند که مردمان به واسطه آن‌ها، به خداوند و دین و شناخت او توجه می‌یابند. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (هرکه روی زمین است، نابود است و تنها ذات با عظمت و شکوهمند پروردگارت باقی می‌ماند.) و فرمود: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲ (جز ذات خداوند، هر چیزی نابودشدنی است.) پس نگرستن به پیامبران خدا و به رسولان و حجت‌های او در منازل و مقامات بهشتی آنان در روز قیامت برای مؤمنان پاداش بزرگ به همراه دارد. پیامبر ﷺ فرمودند: 'هرکس با خاندان و عترت من دشمنی کند، روز قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را.' و فرمودند: 'در میان شما کسانی هستند که پس از جدا شدن از من، دیگر مرا نخواهند دید.' اباصلت، نمی‌توان گفت که خداوند جا و مکان دارد. او هرگز با دیده‌ها و اندیشه‌ها فهم و درک نمی‌شود.»

۹۹. عبدالعظیم بن مسلم: از امام رضا (ع) درباره آیه ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيهِمْ﴾^۳ (خدا را به فراموشی سپردند و خداوند نیز فراموششان کرد)، پرسیدم. فرمودند: «خدای تعالی فراموش نمی‌کند و غافل نمی‌شود. این آفریده از عدم به وجود آمده است که چیزهایی را از یاد می‌برد و غفلت می‌کند. نشنیده‌ای که خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾^۴ (پروردگارت فراموش‌کار نیست)؟! پس معنای آیه این می‌شود که خداوند با کسانی که او و دیدار روز قیامت را فراموش کرده‌اند، کاری می‌کند که آنان خود را از

۱. الرحمن، ۲۶ و ۲۷

۲. قصص، ۸۸

۳. توبه، ۶۷

۴. مریم، ۶۴





یاد ببرند و شخصیت خویش را تباه کنند؛ چنان که در قرآن فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (و چون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را به خود فراموشی دچار کرد. آنان همان بدکاران نافرمان اند.) و فرمود: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ (امروز آنان را از یاد می بریم؛ همچنان که آنان روبه روشن شدن با این روزشان را فراموش کردند)؛ یعنی چون آنان آمادگی دیدار با روز قیامت از دست نهند، ما نیز آنان را وامی گذاریم و به خودرها می کنیم.

۱۰۰. ابراهیم بن ابی محمود: از امام رضا (ع) پرسیدم: «نظرتان چیست درباره حدیثی که مردم از رسول الله (ص) نقل می کنند که فرموده اند: 'خدای تعالی در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرو می آید؟' فرمودند: «نفرین خدا بر آنان که سخنان را از مواضع و معنای درست خود می گردانند و تحریف می کنند. به خدا که رسول الله (ص) چنین سخنی نگفته اند. ایشان جز این نفرموده اند: 'خداوند در یک سوم پایانی هر شب و در آغاز هر شب جمعه فرشته ای را به آسمان دنیا فرو می فرستد و به او فرمان می دهد ندا در دهد که آیا نیازخواهی نیست تا به او عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای نیست تا توبه اش را بپذیرم و آیا آمرزش خواهی نیست تا او را ببخشایم؟ ای طالب خیر و نیکی، پیش آی! و ای طالب شر و بدی، عاجز باش! و فرشته تا سپیده دمان پیایی ندا می دهد و آنگاه با برآمدن صبح، به جایگاه خویش در ملکوت آسمان بازمی گردد.' این مطلب را پدرم از نیاکان بزرگوارشان، از رسول خدا (ص) برای من نقل کرده اند.»





اسماء و صفات الهی

۱۰۱. حسین بن خالد: به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مردم (اهل سنت) به خاطر روایاتی که از پدران بزرگوارتان در باب جبر و تشبیه نقل شده است، ما را به جبر و تشبیه متهم می کنند.»

امام علیه السلام فرمودند: «ای پسر خالد، آیا روایاتی که درباره جبر و تشبیه از پدران من روایت شده، بیشتر است یا روایات منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؟!»

گفتم: «آنچه در این باب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند، بیشتر است.» فرمودند: «در این صورت، آیا آن ها معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جبر و تشبیه باور داشته اند؟» گفتم: «آن ها می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین اعتقادی نداشته اند و این روایات دروغی است که بر ایشان بسته اند.»

فرمودند: «پس درباره پدران من باید همین سخن را بگویند که این روایات به قصد تهمت و اتهام، به آنان نسبت داده شده است. بی گمان هر کس به شبیه بودن خداوند به مخلوقاتش و به مجبور بودن انسان بر افعالش معتقد باشد، کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای پسر خالد، روایات مربوط به تشبیه و جبر را غالیان که عظمت خدای تعالی را کوچک می شمارند، بر ضد ما جعل کرده اند.»

۱۰۲. فتح بن یزید جرجانی: شنیدم که ابوالحسن علیه السلام در وصف خدای متعال می فرمودند: «﴿وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾» (او لطیف و آگاه است.) شنوا و بینا و یکتا و یگانه و مقصود نیازمندان است که نزاییده و زاده نشده است و هیچ کس همتای او نیست. ایجادکننده چیزها و تجسم بخش اجسام و صورتگر چهره هاست. اگر خداوند چنان باشد که می گویند، آفریدگار از آفریده و ایجادکننده از ایجادشده بازشناخته نمی شود. لکن خداوند





ایجادکننده است و فرق است بین او و آنچه تجسم بخشیده و صورتگری کرده و به وجود آورده است؛ چراکه هیچ چیز به او نمی‌ماند و او به چیزی همانند نیست.»

گفتم: «درست است، فدایتان شوم؛ اما شما گفتید که خدا یکتا و مقصود نیازمندان است و نیز گفتید چیزی شبیه او نیست؛ در حالی که خداوند یکی است و فردانسان نیز یکی است. آیا این وحدانیت و یکی بودن به هم نمی‌ماند؟»

فرمودند: «ای فتح، که خداوند تو را ثبات قدم دهد، سخن به ناروا گفתי! آن تشبیه ممنوع، در معانی و حقایق است؛ اما در الفاظ و عناوین، نام‌های یکی است که از صاحب نام حکایت می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت انسان واحد و یکی است، اما این خبر دادن از یکی بودن پیکرو ظاهر اوست و اینکه دوتا نیست، اما خود انسان به راستی واحد نیست؛ چون اعضا و جوارح او گوناگون و متعدد و رنگ‌هایش متفاوت و بسیار و بیش از یکی است. انسان مجموعه‌ای از اجزا و بخش‌هایی است که یکسان نیستند. خونس غیر از گوشت، گوشتش غیر از خون، رشته‌های عصبش غیر از رگ‌ها، مویش غیر از پوست و سیاهی‌اش غیر از سفیدی است. آفریدگان دیگر نیز این گونه‌اند، پس انسان به ظاهر و نام واحد است، نه به حقیقت و معنا؛ اما خداوند، واحد و یکتایی است که واحد دیگری جز او نیست و در او هیچ اختلاف و گوناگونی و زیاده و نقصانی راه ندارد؛ ولی انسان موجود ساخته و پرداخته‌ای است که از اجزای مختلف و مواد متعدد شکل یافته، هرچند که در کل یک چیز است.»

گفتم: «فدایتان شوم، خیالم را آسوده کردید. خداوند شما را آسوده‌خاطر کند! اما اینکه گفتید خداوند لطیف و آگاه است، این معنا را نیز همچون





معنای واحد برایم روشن کنید. البته می دانم که لطف خداوند، با لطف آفریده هایش متفاوت است، چون میان خالق و مخلوق فرق هاست؛ اما دوست دارم شما این معنا را برایم توضیح دهید.»

امام علی (ع) فرمودند: «ای فتح، از این رو می گویم خداوند لطیف است که مخلوقاتی دقیق و ظریف دارد و به چیزهای خرد و ظریف و غیر ظریف آگاه است. در میان موجودات ظریف و حیوانات ریز همچون پشه و پشه ریزه و کوچک تر از آن ها، نمونه هایی وجود دارد که چشم به سختی آن ها را می بیند؛ بلکه چه بسا نتواند از فرط خردی، نرو ماده و نوزاد و بزرگ آن ها را از یکدیگر باز شناسد. حال وقتی به این موجودات کوچک و در عین حال ظریف می نگریم که چگونه به نحوه خاص آمیزش خود و گریختن از مرگ و گردآوری آذوقه از قعر دریاها و میانه درختان و گستره دشت ها و بیابان ها پی می برند و زبان یکدیگر را فهم می کنند و بچه ها منظور بزرگ ترشان را می فهمند و پدر و مادرها به بچه ها غذا می رسانند، یا وقتی به رنگ آمیزی آن ها می نگریم، قرمز با زرد، سفید با سبز و دیگر رنگ هایی که چشم ما توان دیدن آن ها را ندارد و نمی بیند و دست ما به آن ها نمی رسد، درمی یابیم آفریدگار این مخلوقات ظریف، خود لطیف و دقیق است و در آفرینش آن ها، بی هیچ وسیله و ابزار و آلتی، ظریف کاری ها کرده است. هر سازنده ای از چیزی یک چیز دیگر می سازد؛ اما خداوند خالق و ظریف کار و با عظمت، همه چیز را از هیچ آفریده و ساخته است.»

۱۰۳. احمد بن محمد بن ابی نصر: عده ای از مردم «ماوراءالنهر» خدمت ابوالحسن علی (ع) رسیدند و گفتند: «آمده ایم سه مطلب از شما بپرسیم. اگر به هر سه پاسخ دادید، درمی یابیم که شما عالم و دانایید.»

امام علی (ع) فرمودند: «پرسید.» گفتند: «به ما بگوئید خداوند کجا و





چگونه است و اعتمادش بر چیست؟» فرمودند: «خداوند که چگونگی را ایجاد کرده، خود بدون چگونگی است و چون کجایی را او مشخص کرده، خود بدون کجایی است و تکیه و اعتماد او بر قدرت ذاتی اوست.» آنان گفتند: «اینک گواهی می‌دهیم که تو عالم و دانایی.»

۱۰۴. ابراهیم بن ابی محمد: از ابوالحسن رضا (ع) دربارهٔ آیه ﴿وَتَرْكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصَرُونَ﴾^۱ (و آنان را در تاریکی‌هایی که چیزی نمی‌بینند، رها کند)، پرسیدم که حضرت فرمودند: «خداوند همچون مخلوقاتش به 'رهاکردن' و 'ترک کردن' توصیف نمی‌شود. ترک کردن خداوند بدین معناست که وقتی می‌داند آنان از بی‌ایمانی و گمراهی دست برنمی‌دارند، یاری و لطف خود را از آنان دریغ می‌کند و به اختیار خودشان وامی‌گذارد.» راوی گوید: «همچنین دربارهٔ آیه ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً﴾^۲ (خداوند بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر نهاده است)، توضیح خواستم که امام (ع) فرمودند: «ختم و مهرنهادن یعنی روزنه‌های نفوذ هر خیری را بر دل‌های کافران بستن، به جزای کفر و بی‌ایمانی‌شان، و این همان سخن خدای عزوجل است که فرمود: ﴿بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳ (بلکه خداوند به کفر کفرشان، بر دل‌های آنان مهر نهاده و از این رو جز اندکی ایمان نمی‌آورند.)»

۱۰۵. احمد بن سلیمان: شخصی از امام رضا (ع) که در حال طواف بودند، پرسید: «به من بگوئید که جواد به چه معناست؟»

امام (ع) فرمودند: «این پرسش تو دو صورت دارد: اگر دربارهٔ بندگان می‌پرسی، باید گفت جواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب کرده،

۱. بقره، ۱۷.

۲. بقره، ۷.

۳. نساء، ۱۵۵.





به جای آورد و بخیل بنده‌ای است که دربارهٔ واجبات الهی بخل بورزد؛ اما اگر منظور تو خداوند است، او همواره جواد است، چه ببخشد و چه منع کند؛ زیرا اگر به بنده‌اش عطا کند، چیزی را که از آن بنده نیست، به او عطا کرده و اگر دریغ کند، باز هم بنده در آن چیز حقی ندارد.»

اقرار به توحید

۱۰۶. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: اگر کسی بپرسد نخستین واجب کدام است، به او گفته می‌شود: «اقرار به خدا و به رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حجت او و آنچه وی از نزد خداوند به ارمغان آورده است.»

حال اگر کسی بگوید چرا بندگان به اقرار به خداوند و به رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حجت او و آنچه وی از نزد خداوند به ارمغان آورده است، مأمور شده‌اند، گفته می‌شود: «این علت‌های پرشماری دارد؛ از جمله اینکه هرکس به خداوند اعتراف نکند، از گناهان نمی‌پرهیزد و از انجام کبایر خودداری نمی‌کند و در نیل به خواسته‌ها و مایه‌های لذت خویش از فساد و ستم در حق دیگران هیچ ملاحظه نمی‌کند؛ پس هرگاه مردم چنین روشی در پیش گیرند و همه در پی خواهش نفس و امیال خود بی رعایت بندگان خدا، هر عملی انجام دهند، این اسباب تباهی زندگی مردمان و بهانهٔ درگیر شدن آنان با یکدیگر است. مرتکب زنا شوند و اموال به تاراج برند و ریختن خون‌ها و بهره‌کشی از زنان را مباح شمارند و بی‌هیچ حق و گناهی، یکدیگر را به کشتن دهند و این، ویرانی دنیا و هلاکت مردمان و نابودی کشت و نسل را در پی خواهد داشت.

دیگر اینکه می‌دانیم خداوند حکیم است. از سویی تنها آن کسی حکیم است و می‌توان او را حکیم خواند که مردمان را از شرارت و فساد بر حذر بدارد





و به خیر و صلاح امر کند و از ستم پیش بگیرد و مانع ناهنجاری‌ها شود و البته این منع از فساد و امر به اصلاح و نهی از زشتی‌ها نخواهد بود، مگر پس از اعتراف به خدای متعال و شناخت آمر و ناهی؛ پس اگر مردم بدون اعتراف به خداوند و معرفت او، به حال خود رها شوند، نه امر به خیر و صلاح محقق می‌شود و نه نهی از شرارت و فساد؛ چراکه آمر و ناهی وجود ندارد.

دیگر اینکه می‌بینیم مردم چه بسا با کارهای پنهان و پوشیده از چشم دیگران مرتکب فساد می‌شوند. حال اگر اعتراف به خداوند و خوف غایبانه از او در قلب انسان‌ها نباشد، هیچ‌کس هنگام تنه‌اشدن با شهوت و اراده خود، رعایت دیگری را نمی‌کند و از معصیت و حرمت‌شکنی و انجام گناهان کبیره دست برنمی‌دارد و هرگاه چنین اعمالی به دور از چشم مردم و بی‌ملاحظه احدی، امکان تحقق داشته باشد، زمینه‌ساز انحرافات و درگیری‌های سخت میان عموم مردم خواهد بود؛ بنابراین سامان و صلاح زندگی انسان‌ها جز در پرتو اقرار به خداوند علیم و آگاه به انجام نرسد که رازها و نهانی‌ترین امور را می‌داند، به خیر و صلاح فرمان می‌دهد و از بدی و فساد بازمی‌دارد و هیچ رازی بر او پوشیده نیست و مردمان با علم به این حقیقت، از هرگونه فساد که آزادانه به آن دسترسی دارند، بپرهیزند و دوری کنند.»

عدل الهی

۱۰۷. کسی از امام رضا (ع) پرسید: «آیا خداوند بندگان را بر آنچه نمی‌توانند تکلیف می‌کند؟» حضرت فرمودند: «او عادل‌تر از آن است که چنین کند.» گفت: «آیا مردم هرچه را بخواهند، می‌توانند انجام دهند؟» فرمودند: «ایشان ناتوان‌تر از آن‌اند که چنین عمل کنند.»





۱۰۸. امام رضا علیه السلام به مأمون نوشتند:

«بی‌گمان خداوند متعال هیچ‌کس را به بیش از توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

کارهای بندگان آفریده خداست؛ البته آفریده تقدیری است که به اختیار انسان و فراهم بودن زمینه‌ها و شرایط وابسته است، نه آفریده تکوینی [و بی‌دخال و اراده و تصرف آدمی] و خداوند آفریننده هر چیزی است. ما نه به جبر قائلیم و نه به تفویض.

خداوند بی‌گناه را به جرم گناهکار بازخواست نمی‌کند. خداوند فرزندان را به گناه پدران کیفر نمی‌کند و هیچ‌کس بار دیگری را بر دوش نخواهد کشید.

انسان جز حاصل تلاش خود، بهره‌ای نخواهد داشت. خداوند مختار است که ببخشد و به فضل و کرمش رفتار کند و به هر روی او بیداد و ستم روا نمی‌دارد؛ چراکه از این امور پاک و منزّه است. خداوند هرگز به فرمان بردن از کسی که می‌داند مردم را گمراه می‌کند و می‌لغزاند، دستور نداده و آن را واجب نکرده است. از میان مردمان، آن بنده‌ای را برای رسالت خود برگزیده است که می‌داند به خداوند و عبادت او کافر می‌شود و شیطان را فرمان می‌برد. اسلام غیر از ایمان است. هر مؤمنی مسلمان است؛ ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.

دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست و زناکار به هنگام زنا ایمان ندارد. کسانی که سزاوار حدود الهی‌اند، نه مؤمن‌اند و نه کافر؛ بلکه تنها مسلمان‌اند.»

۱۰۹. ابراهیم بن ابی‌محمود: از ابوالحسن امام رضا علیه السلام پرسیدم: «آیا





خداوند بندگان را به گناه و معصیت وامی‌دارد؟» فرمودند: «نه؛ بلکه آنان را مخیر می‌کند و مهلتشان می‌دهد که توبه کنند.»

پرسیدم: «آیا آنان را به آنچه نمی‌توانند، تکلیف می‌کند؟» فرمودند: «چگونه چنین کند، در حالی که خود می‌فرماید: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ (پروردگارت اهل ستم کردن به بندگان نیست.)؟! پدرم موسی بن جعفر (ع) از پدرشان جعفر بن محمد روایت کردند که ایشان فرموده‌اند: «هرکس پندارد که خداوند بندگان را به گناه وادار می‌کند یا آنان را به آنچه طاقت ندارند، مکلف می‌سازد، از گوشت قربانی‌اش نخورد، شهادتش را نپذیرد، پشت سرش نماز نخواند و از زکات، چیزی به او ندهد.»

۱۱۰. حسن بن علی بن فضال: از ابوالحسن امام رضا (ع) پرسیدم: «ای فرزند رسول الله ﷺ، چرا خداوند مردمان را به گونه‌های مختلف آفریده و آنان را یک نوع قرار نداده است؟» فرمودند: «برای اینکه در توهم کسی نیاید که خداوند ناتوان است. خداوند از هر صورتی که در ذهن فرد ملحد و انسان خدانشناس نقش ببندد، چیزی را آفریده است و هرکس بگوید آیا خداوند می‌تواند چیزی را به فلان شکل و صورت بیافریند، پاسخ خود را در میان آفریدگان الهی می‌یابد و با دقت نظر در انواع گوناگون جانداران پی می‌برد که خداوند بر هر چیزی قدیر و تواناست.»

۱۱۱. عبدالسلام بن صالح هروی: به امام رضا (ع) عرض کردم: «یا ابن رسول الله ﷺ، چرا خداوند در زمان نوح نبی (ع) تمام دنیا را غرق کرد؛ در حالی که در میان مردمان، کودکان و بی‌گناهان نیز بودند؟» امام (ع) فرمودند: «در آن میان، کودکی وجود نداشت؛ چون خداوند به مدت چهل سال، مردان و زنان قوم نوح (ع) را عقیم و نازا کرد و نسلشان را منقطع





ساخت؛ پس همگی غرق شدند، در حالی که کودکی در میانشان نبود. هرگز چنین نیست که خداوند بی گناهان را به عذاب خود هلاک کند. آن دسته از قوم نوح علیهم السلام که آن جناب را تکذیب کردند، غرق شدند و دیگران نیز چون به تکذیب آنان راضی بودند، به هلاکت رسیدند؛ بنابراین هرکس کاری را انجام ندهد، ولی به انجام آن خرسند باشد، همچون کسی است که با آن عمل روبه‌رو شده و به آن مبادرت کرده است.»

۱۱۲. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: روزی ابوحنیفه راهی خانه امام صادق علیه السلام شد و موسی بن جعفر علیه السلام در راه او گشودند. ابوحنیفه گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، گناه از چه کسی صادر می‌شود؟»

امام کاظم علیه السلام فرمودند: «از سه حالت بیرون نیست: گناه یا از سوی خدای تعالی است که البته چنین نیست و نمی‌شود که خداوند کریم بنده‌اش را به گناه نکرده، عذاب کند؛ یا هم از خدای عزوجل و هم از بنده است که در این صورت نیز باید گفت حاشا که شریک قوی بر شریک ضعیف ستم روا دارد؛ یا تنها از بنده است. آری، گناه از بنده سر می‌زند. حال اگر خداوند این بنده را عقوبت کند، به خاطر گناه کردن اوست و اگر از او درگذرد، این لطف و کرم و بخشش الهی است.»

تکلیف

۱۱۳. امام رضا علیه السلام به مأمون نوشتند:

«...اگر کسی بگوید چرا خداوند بندگان را امرونی کرده است، گفته می‌شود که بقای مردمان و خیر و صلاح زندگی ایشان جز با امرونی و بازداشتن آنان از فساد و منع کردنشان از دست اندازی به حقوق یکدیگر میسر نمی‌شود.»





اگر کسی بپرسد چرا خداوند مردمان را به عبادت و بندگی خود برانگیخت، گفته می‌شود تا یاد او را فراموش نکنند و ادبش را فرونگذارند و از امرونی‌اش غافل نشوند که این تأمین‌کننده صلاح و سامان و حافظ زندگی ایشان است. اگر مردم بدون عبادت و طاعت به حال خود رها می‌شدند، روزگاری دراز بر آنان می‌گذشت و دل‌هایشان سخت می‌شد.»

دو. پیامبری و نبوت

وجوب شناخت رسولان الهی

۱۱۴. امام رضا (ع) به مأمون نوشتند:

«...اگر کسی بپرسد چرا مردم باید رسولان را بشناسند و به آنان اعتراف کرده و به اطاعت از ایشان اقرار کنند، گفته می‌شود که در ساختمان وجود آدمی و نیروهای ظاهری و باطنی او، آن مایه از قوت و توان نهاده نشده است که خود بتواند به کمک آن‌ها تمام مصالح زندگی خویش را به کمال رساند و از سویی آفریدگار بلندمرتبه، منزله از آن است که به چشم آید و نیز ناتوانی و درماندگی بندگان از ادراک وجود خداوند حقیقتی آشکار است؛ به همین دلیل به ناچار باید فرستاده‌ای معصوم میان ایشان و خداوند واسطه باشد تا امرونی و ادب الهی را به آنان برساند و بر آنچه اسباب جلب منافع و دفع مضرات است، آگاهشان کند. حال اگر شناخت چنین رسولی و پیروی از او بر مردمان واجب نباشد، آمدن پیامبران سودی به آنان نمی‌رساند و نیازی را برآورده نمی‌کند و امری بیهوده و خالی از سود و مصلحت خواهد بود و این در شأن خداوند حکیمی نیست که هر چیزی را متقن و بی‌نقص و خلل قرار داده است.»





معجزه پیامبران

۱۱۵. ابن سکیت از ابوالحسن امام رضا علیه السلام پرسید: «چرا خداوند موسی بن عمران علیه السلام را با معجزه عصا و ید بیضا و ابزار سحر و عیسی علیه السلام را با طب و محمد صلی الله علیه و آله را با کلام و سخن به پیامبری برانگیخت؟»

ابوالحسن علیه السلام فرمودند: «آن هنگام که خداوند موسی علیه السلام را به رسالت برانگیخت، هنر معمول مردم، سحروجادو بود. موسی علیه السلام نیز از سوی خداوند عملی را بر آنان عرضه کرد که بی سابقه بود و نمی توانستند مانندش را بیاورند. با آن، سحروجادویشان را برمی انداخت و حجت پیامبری خویش را برای آنان اثبات می کرد.

اما خدای تعالی عیسی علیه السلام را در زمانه ای مبعوث کرد که بیماری های مزمن فراگیر شده بود و مردم به علاج و درمان نیاز داشتند و او طبابت و درمانی را از جانب خداوند به کار گرفت که در میان آن مردم سابقه نداشت. با آن به اذن خداوند مردگانشان زنده می کرد و نابینایان و مبتلایان پیسی را شفا می بخشید و دلیل پیامبری خویش را اثبات می کرد.

و خداوند بلندمرتبه محمد صلی الله علیه و آله را در روزگاری رسالت الهی داد که جریان غالب آن عصر، سخن و سخنوری [و گمان می کنم که فرمودند: و شعراً بود؛ از این رو مواردی از آیات کتاب خدا و مواظ و احکام آن را به ایشان عرضه کرد که سخنان آنان را باطل و بی اثر می کرد و دلیل نبوت حضرت را استوار می ساخت. «

ابن سکیت گفت: «به خدا سوگند که من در این روزگار، مثل شما را هرگز ندیده ام. حجت امروز مردم، چه چیزی است؟»

فرمودند: «حجت امروز عقل است که آدمی به واسطه آن امام راستین و تأیید شده از سوی خداوند را بشناسد و تصدیق کند و نیز شخص دروغین و





نامعتبر نزد خداوند را بشناسد و تکذیب کند.»

گفت: «به خدا که پاسخ درست و متقن همین است.»

عصمت پیامبران

۱۱۶. وقتی مأمون متکلمان اسلامی، یهودی، نصرانی، مجوسی، صابئی و ادیان دیگر را برای مناظره با علی بن موسی الرضا (ع) گرد آورد، هر کدام که به مقابله برمی‌خواست، امام (ع) با پاسخ قاطع خودشان چنان او را محکوم و ساکت می‌کردند که گویی سنگ در دهانش انداخته‌اند تا اینکه علی بن محمد بن جهم برخاست و گفت: «ای فرزند رسول خدا ﷺ، آیا شما پیامبران را معصوم می‌دانید؟» فرمودند: «آری.»

گفت: «در این صورت، با مضمون این آیات چه می‌کنید:

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و لغزید)؛
﴿وَذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ (و یونس را به یاد بیاور که خشمناک بیرون رفت و پنداشت که ما براو سخت نخواهیم گرفت)؛

و درباره یوسف فرمود: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ (زلیخا قصد یوسف کرد و وی نیز قصد او می‌کرد اگر ...)؛
و درباره داوود فرمود: ﴿وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ﴾ (و داوود دانست که ما او را آزموده‌ایم)؛

و درباره پیامبرش محمد ﷺ فرمود: ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ

۱. طه، ۱۲۱

۲. انبیاء، ۸۷

۳. یوسف، ۲۴

۴. ص، ۲۴





مُبْدِیهِ ﴿۱﴾ (و نزد خود چیزی را پنهان می کنی که خداوند آشکارکننده آن است.)»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «وای بر تو ای علی بن جهم! خدا را بیای و زشتی ها را به پیامبران الهی نسبت نده و کتاب خدا را با اندیشه ناقص خود تأویل و تفسیر نکن که خدای تعالی می فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۲ (تأویل و حقیقت قرآن را جز خداوند و عالمان اصیل نمی دانند.)

اما سخن خداوند که درباره آدم علیه السلام فرمود: 'آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت' توضیحش این است که خدا آدم علیه السلام را آفرید تا حجت او در زمین و جانشین او در سرزمین هایش باشد. آدم علیه السلام را برای بهشت نیافرید و معصیت آدم علیه السلام در بهشت بود، نه در زمین و آن عصمت که برای آدم علیه السلام لازم بود، عصمت در زمین بود تا مقدرات احکام الهی به کمال برسد. چون آدم علیه السلام به زمین هبوط کرد و حجت و خلیفه پروردگار خود شد، طبق این آیه به او عصمت داده شد: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۳ (خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را برگزید و بر جهانیان برتری داد)؛

اما آن سخن خداوند که فرمود: 'و یونس را به خاطر بیایور که دشمناک بیرون رفت و پنداشت که ما بر او سخت نمی گیریم.' ظن و پندار در این آیه به معنای یقین کردن است؛ یعنی یونس علیه السلام یقین داشت که خداوند در رزق و روزی بر او تنگ نمی گیرد. آیا این آیه را نشنیده ای: ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ

۱. احزاب، ۳۷

۲. آل عمران، ۷

۳. آل عمران، ۳۳





فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ... ﴿۱﴾ (و اما هرگاه خداوند انسان را بیازماید و روزی اش را بر او تنگ گیرد....) اگر یقین یونس (ع) این بود که خداوند ناتوان است و به او دست نمی‌یابد، بی‌گمان کافر شده بود.

اما سخن خداوند درباره یوسف (ع) که فرمود: 'زلیخا قصد یوسف کرد و وی قصد او می‌کرد اگر...' به این معناست که آن زن قصد گناه (زنا) کرد و یوسف (ع) در صورت اجبار به گناه، به خاطر اهمیت قضیه، قصد کشتن او داشت؛ ولی خداوند گناه قتل و زنا را از او برداشت، آنجا که فرمود: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾ ﴿۲﴾ (این چنین بدی و گناه [یعنی قتل و زنا] را از او دور کردیم.)

اما داوود (ع)، هواداران شما درباره او چه می‌گویند؟ «علی بن جهم گفت: «می‌گویند روزی داوود در محراب سرگرم عبادت بود که ابلیس به صورت زیباترین پرنده در برابرش نمایان شد. داوود نمازش را ناتمام رها کرد و برخاست تا پرنده را بگیرد. پرنده بیرون پرید و روی پشت بام خانه نشست. داوود به دنبال پرنده به پشت بام رفت. پرنده خود را در حیاط خانه اوریابن حنان انداخت. داوود داخل حیاط را نگریست و ناگاه چشمش به همسر اوریافتاد که مشغول شست و شو و آب‌تنی بود و شیفته او شد. اوریایکی از سربازان بود و داوود او را به جنگ فرستاده بود. داوود به فرمانده لشکر نوشت که اوریای پیشاپیش تابوت و در تیررس مستقیم دشمن قرار دهد. اوریای پیشاپیش تابوت با مشرکان جنگید و بر آنان پیروز شد. داوود از این داستان رنجید و برای بار دوم به فرمانده نوشت که اوریای پیشاپیش تابوت به جنگ بفرستد. فرمانده چنین کرد و اوریای کشته شد. آنگاه داوود

۱. فجر، ۱۶.

۲. یوسف، ۲۴.





با همسر اوریا هم بستر شد.»

امام رضا علیه السلام با شنیدن این سخنان، با دست بر پیشانی خود زدند و فرمودند: «انا لله وانا اليه راجعون! بدین ترتیب یکی از پیامبران الهی را به سستی و کاهلی در نماز متهم می‌کنید که نماز خود را به خاطر پرنده‌ای نیمه تمام رها کرده است، و به او نسبت زنا و قتل می‌دهید!»

علی بن جهم گفت: «ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، پس خطای داوود علیه السلام

چه بود؟»

فرمودند: «وای بر تو! داوود گمان می‌کرد خداوند موجودی عالم ترازوی نیافریده است. ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ... فَاخُكُمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ...﴾» (آیا حکایت آن [دو فرشته به صورت] خصم به تو رسیده است که از بالای غرفه عبادتگاه [داوود بی‌اجازه] بر او وارد شدند؟ گفتند که ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به درستی داوری کن و بیداد نکن و ما را به راه راست رهنمون باش. این شخص برادر من است که ۹۹ میش دارد و من ۱ میش. او می‌گوید آن را نیز به من واگذار و در سخن بر من چیرگی دارد. داوود علیه السلام گفت: بی‌گمان او با خواستن میش تو که آن را به میش‌های خود بیفزاید، بر تو ستم کرده است...).

او از مدعی، بی‌نه و دلیل بر ادعایش نطلبید و آنگاه به سراغ مدعی علیه نرفت





و به او نگفت که چه می‌گوید. این خطای راه‌ورسم داوود (ع) بود؛ نه آن گناه که شما معتقدید. آیا نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ﴾ (ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داروی کن و از هوای نفس پیروی نکن).»

ابن جهم پرسید: «پس قصه داوود با اوریا چه بوده است؟»

امام (ع) فرمودند: «در دوران داوود (ع) رسم چنین بود که هرگاه زنی شوهرش می‌مرد یا کشته می‌شد، هرگز پس از او ازدواج نمی‌کرد. داوود (ع) نخستین کسی بود که خداوند برای او مباح کرد با زنی که شوهرش مرده یا کشته شده است، ازدواج کند. چون اوریا کشته شد، داوود (ع) پس از پایان عده همسرش، با او ازدواج کرد و این همان چیزی بود که درباره اوریا، بر مردم دشوار و ناپذیرفته آمد.

اما حضرت محمد (ص) و سخن خداوند متعال درباره او که فرمود: 'در دل خویش چیزی را پنهان می‌کنی که خدا آشکارکننده آن است و از مردم می‌ترسی و خداوند به ترسیدن سزاوارتر است'، مطلب این بود که خداوند پیامبر (ص) را برنام همسران دنیایی و آخرتی اش آگاه کرد و به پیامبر فرمود که آنان ام‌المؤمنین هستند و نام یکی از ایشان زینب دختر حش است. زینب در آن زمان همسر زیدبن حارثه بود. پیامبر (ص) نام وی را در دل پنهان می‌داشتند که مبادا منافقان بگویند که او زن شوهردار را همسر خود و یکی از ام‌المؤمنین می‌داند. حضرت از این سخن و واکنش منافقان بیمناک بودند؛ از این رو خداوند فرمود: 'از مردم می‌ترسی؛ در حالی که خداوند به ترسیدن سزاوارتر است'؛ یعنی در دل خود، از این گفته بیم داری.





خداوند عهده‌دار تزویج هیچ مرد و زنی از بندگان خود نبوده است؛ جز حوا ع‌ل‌ی‌ه‌ا که او را به همسری آدم ع‌ل‌ی‌ه درآورد و جز زینب که او را همسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داد، آنجا که فرمود: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا﴾^۱ (چون زید کام خویش از او بگرفت، او را به همسری تو درآوردیم.) و نیز فاطمه ع‌ل‌ی‌ه‌ا را که به همسری علی ع‌ل‌ی‌ه درآورد.

پس علی بن جهم گریست و گفت: «یا ابن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، من توبه می‌کنم که پس از این دربارهٔ پیامبران خدا سخنی جز آنچه شما گفتید، بر زبان برانم.»

۱۱۷. عبدالسلام بن صالح هروی: به امام رضا ع‌ل‌ی‌ه عرض کردم: «به من بگوئید درختی که آدم و حوا ع‌ل‌ی‌ه‌ا از آن خوردند، چه بود؟ مردم در این باره اختلاف دارند. گروهی روایت می‌کنند که گندم، برخی روایت می‌کنند که انگور و بعضی دیگر روایت می‌کنند که درخت حسادت بوده است.» امام ع‌ل‌ی‌ه فرمودند: «همهٔ این اقوال درست است.»

گفتم: «معنای این وجوه با این اختلاف، چه می‌تواند باشد؟» فرمودند: «ای ابوالصلت، یک درخت بهشتی، بارو میوه‌های گوناگون دارد. بوتهٔ گندم حامل انگور نیز هست. درخت بهشتی مانند درخت دنیایی نیست. آنگاه که خداوند آدم را گرمی داشت و فرشتگان را به سجده بر او واداشت و وارد بهشتش کرد، وی با خود گفت که آیا خداوند بشری برتر و بهتر از من آفریده است؟! خداوند دانست که آدم پیش خود چه می‌اندیشد. پس او را صدا کرد و فرمود: 'ای آدم! سرت را بالا بگیر و به پایۀ عرش بنگر.' آدم سر بلند کرد و به پایۀ عرش نگاهی افکند و دید بر آن نوشته شده است: 'معبودی جز خداوند یکتا نیست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، رسول





خداست و علی بن ابی طالب (ع)، امیرمؤمنان است و همسرش فاطمه (ع)، سرور زنان جهان است و حسن و حسین (ع) سرآمد جوانان بهشتی‌اند.^۱ آدم (ع) گفت: 'پروردگارا! این‌ها کیست‌اند؟'

خدای عزوجل فرمود: 'این‌ها از نسل تواند. از تو و از همه مردمان بهترند و اگر این چند تن نبودند، تو را نمی‌آفریدم و بهشت و آتش و آسمان و زمین را خلق نمی‌کردم. مبادا به ایشان به چشم حسادت بنگری که تو را از جوار رحمت خود بیرون می‌رانم؛ اما آدم (ع) به آن وجودهای مقدس حسودانه نگرست و مقام و منزلتشان را آرزو کرد. پس شیطان بر او چیره شد؛ چندان که از درختی که از آن منع شده بود، خورد. نیز بر حوا (ع) که به فاطمه (ع) به چشم حسادت نگرسته بود، چیره شد و او نیز همچون آدم (ع) از آن درخت تناول کرد. آنجا بود که خداوند هر دو را از بهشت بیرون راند و از جوار رحمت خود به زمین هبوط داد.»

ویژگی‌های پیامبران

۱۱۸. امام علی بن موسی الرضا (ع): «اما اینکه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۲ (خداوند هرگز برای کافران راهی نگشاده است.) یعنی حجت و دلیل قاطعی بر ضد مؤمنان در درست کافران قرار نداده است. آری، خداوند خود بیان کرده است که کافران چگونه به ناحق پیامبران را می‌کشتند و باین همه درست است که گفته شود خداوند از طریق آوردن حجت و دلیل روشن بر حقانیت رسولان، هیچ راهی برای کافران نگذاشته است که پیامبرکشی خود را توجیه و تصحیح کنند.»





پیامبران اولوالعزم

۱۱۹. و فرمودند: «به بعضی پیامبران اولوالعزم گفته می‌شود؛ چون آنان دین و شریعت خاص داشتند، بدین ترتیب که پس از جناب نوح علیه السلام تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام، هر پیامبری به آیین و روش نوح علیه السلام عمل می‌کرد و پیرو کتاب او بود و هر پیامبری در زمان ابراهیم علیه السلام و پس از آن، شریعت و روش او را داشت و آموزه‌های کتاب او را دنبال می‌کرد و این تا زمان موسی علیه السلام بود. در عصر موسی علیه السلام و پس از آن، هر پیامبری دنباله‌رو شریعت و آیین وی و پیرو تعالیم کتاب او بود تا روزگار عیسی علیه السلام. در دوران زندگی عیسی علیه السلام و پس از آن تا عصر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، همه پیامبران بر روش عیسی علیه السلام و شریعت و تبعیت از کتاب او حرکت می‌کردند. این پنج پیامبر اولوالعزم اند و افضل پیامبران و رسولان به شمار می‌آیند. آیین محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت برنخواهد افتاد و پس از ایشان تا قیامت پیامبری نخواهد بود؛ پس هر که پس از ایشان ادعای پیامبری کند یا بعد از قرآن کتابی بیاورد، خونس مباح است و هر کس این ادعا را از کسی بشنود، باید او را بُکشند.»

نوح نبی علیه السلام

۱۲۰. و فرمودند: «پدرم از پدرشان امام صادق علیه السلام روایت کردند که خدای تعالی به جناب نوح علیه السلام فرمود: ﴿يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ (ای نوح، این فرزند از خاندان تو نیست)؛ چرا که او با پدرش، نوح علیه السلام مخالف بود. خداوند با این سخن، پیروان نوح علیه السلام را جزو اهل بیت او به شمار آورده است.»
راوی گوید که امام رضا علیه السلام از من پرسیدند: «مردم این آیه را که درباره پسر نوح علیه السلام است، چگونه می‌خوانند؟»





گفتم: «به دو صورت: 'او عملی ناشایست است' و 'او عمل ناشایست انجام داده است'».

فرمودند: «دروغ می‌گویند. او به راستی فرزند نوح بود؛ اما خداوند به خاطر مخالفت فرزند با آیین پدرش نوح (ع)، او را از خاندان وی ندانست و نفی کرد.»

ابراهیم خلیل (ع)

۱۲۱. و فرمودند: شنیدم که پدرم از پدرشان روایت می‌کردند: «خداوند تنها به این دلیل ابراهیم (ع) را رفیق شفیق خود گرفت که او دست هیچ نیازمندی را رد نمی‌کرد و جز از خدای متعال چیزی نمی‌خواست.»

۱۲۲. و فرمودند که خدای تعالی به ابراهیم (ع) دستور داد به جای فرزندش، اسماعیل، قوچی را که برایش فرستاده بود، ذبح کند. ابراهیم آرزو کرد که ای کاش اسماعیل را به دست خود سر می‌برید و به کشتن قوچ به جای او مأمور نمی‌شد تا در قلب خود درد و رنج پدری را احساس می‌کرد که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح کرده است و بدین وسیله سزاوار بالاترین مرتبه پاداش صبر بر مصائب می‌شد. پس خداوند به او وحی فرستاد: «ای ابراهیم! محبوب‌ترین مردم نزد تو کیست؟» گفت: «پروردگار! هنوز کسی را نیافریده‌ای که از حبیبیت، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد من محبوب‌تر باشد.» خداوند به او وحی کرد: «ای ابراهیم! او را بیشتر دوست می‌داری یا خودت را؟»

گفت: «بلکه او را بیش از خودم دوست می‌دارم.»

فرمود: «فرزند او نزد تو محبوب‌تر است یا فرزند خودت؟»

گفت: «فرزند او.»





فرمود: «ذبح شدن فرزند او به ظلم و ستم دشمنانش، بیشتر قلب تو را به درد می آورد یا اینکه فرزندت را در راه اطاعت من به دست خود ذبح کنی؟» گفت: «پروردگارا! ذبح شدن او به دست دشمنانش، برای من دردناک تر است.»

فرمود: «ای ابراهیم! گروهی که می پندارند از امت محمد ﷺ هستند، فرزندش حسین علیّه را به ظلم و دشمنی، همچون قوچ می کشند و ذبح می کنند و با این کارشان، سزاوار خشم و غضب من می شوند.» پس ابراهیم بی تابی کرد و قلبش به درد آمد و شروع به گریستن کرد و خداوند به او وحی فرستاد: «ای ابراهیم! با این بی تابی و جزع که بر حسین و کشته شدن او کردی، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را، در صورتی که او را به دست خود ذبح می کردی، پذیرا شدم و والاترین مراتب پاداش بر مصائب را بر تو لازم کردم.»

این همان سخن خدای تعالی است که فرمود: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ (و ما او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم.) و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

یوسف صدیق علیّه

۱۲۳. امام رضا علیّه فرمودند: در میان بنی اسرائیل داوری و قانون این گونه بود که اگر کسی دزدی می کرد و دزدی اش اثبات می شد، او را به بردگی می گرفتند. یوسف علیّه در کودکی نزد عمه اش بود و وی او را دوست می داشت. اسحاق علیّه کمربندی داشت که آن را بر تن فرزندش یعقوب علیّه پوشانده بود و بعدها به دست دختر اسحاق علیّه (عمه)





یوسف (ع) افتاد. یعقوب (ع) از خواهرش خواست که یوسف (ع) را نزد او بفرستد. عمه یوسف (ع) غصه‌دار شد و به برادرش گفت: «بگذار باشد تا خودم راهی‌اش کنم.» و پیش از آنکه یوسف (ع) را بفرستد، کمربند یعقوب (ع) را زیر لباس‌های او به کمرش بست. چون یوسف (ع) خدمت پدر رسید، عمه‌اش آمد و گفت که کمربند دزدیده شده است. پس به جست‌وجو پرداخت و آن را بسته به کمر یوسف (ع) یافت؛ از این رو وقتی یوسف (ع) پیمانه شاهی را در خورجین برادرش پنهان کرد، برادران گفتند: «اگر دزدی کرده، پیش از این برادرش نیز دزدی کرده است.» یوسف (ع) به آنان گفت: «کیفر آن که پیمانه در خورجین او یافت شده است، چیست؟» گفتند: «خودش جزای آن دزدی است.» و این همان رسمی بود که در میانشان جریان داشت. ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرِجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ﴾^۱ (یوسف پیش از بار برادرش، به بازرسی بارهای آنان پرداخت و آنگاه پیمانه را از بار برادرش، بنیامین بیرون کشید.) به همین علت، برادران یوسف گفتند: «اگر دزدی کرده، پیش از این برادرش نیز دزدی کرده است.» منظورشان دزدی ساختگی کمربند بود. ﴿فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ﴾^۲ (یوسف این سخنان را در دل خود پنهان داشت و برای آنان آشکار نکرد.)

موسی (ع)

۱۲۴. ابراهیم بن محمد همدانی: از ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) پرسیدم: «چرا خداوند فرعون را غرق کرد؛ در حالی که او به وی ایمان آورد

۱. یوسف، ۷۶

۲. یوسف، ۷۷





و به توحیدش اقرار کرد؟»

فرمودند: «چون با دیدن عذاب، ایمان آورد و ایمان به وقت مشاهده عذاب پذیرفته نیست. این، حکم خدای تعالی درباره گذشتگان و آیندگان است که فرمود: ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ﴾^۱ (چون عذاب ما را دیدند، گفتند: به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به آنچه شریک خدا می پنداشتیم، کافریم؛ ولی آنگاه که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنان سودی نداشت.) و در جای دیگر فرمود: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾^۲ (و روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت پدید آید، کسی که پیش از این ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود کسب نکرده است، ایمانش سودی نمی بخشد.) همچنین فرعون به هنگام غرق شدن گفت: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۳ (ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند، نیست و من از تسلیم شدگانم.) پس به او گفته شد: ﴿الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً﴾^۴ (اکنون؟! در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از نابکاران بودی؛ پس امروز پیکر زره پوش تو را بر بلندی می افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند، آیت و عبرتی باشد.)

با اینکه فرعون از سر تا قدم مسلح بود و زره آهنین بر تن داشت، خداوند

۱. غافر، ۸۴ و ۸۵

۲. انعام، ۱۵۸

۳. یونس، ۹۰

۴. یونس، ۹۱ و ۹۲





او را پس از هلاکت، بر بلندایی انداخت تا برای آیندگان نشانه و عبرتی باشد. پس می‌نگرند که با همه سنگینی آهن و زره، بر بلندی قرار گرفته است؛ حال آنکه طبیعت هر چیز سنگین، فرورفتن در آب است، نه بالا آمدن و این خود نشانه و آیتی بود.

علت دیگر که خداوند فرعون را غرق کرد، این بود که او به هنگام فرورفتن در آب، از موسی (ع) کمک خواست و به خدای تعالی پناه نبرد. خداوند به موسی (ع) وحی کرد: 'ای موسی، به فریاد فرعون نرس؛ چون تو او را نیافریده‌ای. اگر از من یاری می‌خواست، نجاتش می‌دادم.'

سلیمان (ع)

۱۲۶. و به نقل از پدر بزرگوارشان، از جدشان امام صادق (ع) درباره آیه ﴿فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا﴾ (سلیمان از سخن آن مورچه لب به خنده گشود)، فرمودند: «وقتی مورچه گفت: ﴿يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱ (ای مورچگان! به خانه‌هاتان داخل شوید؛ مبادا سلیمان و سپاهیان‌ش نادانسته شما را پایمال کنند)، امواج هوا این صدا را به گوش سلیمان (ع) رساند. در آن حال سلیمان (ع) در هوا راه می‌پیمود و باد او را می‌برد؛ پس ایستاد و مورچه را خواست. چون او را آوردند، سلیمان (ع) گفت که ای مورچه، آیا نمی‌دانی من پیامبر خدایم و در حق کسی ستم نمی‌کنم؟! مورچه گفت: 'می‌دانم.' سلیمان (ع) گفت: 'پس چرا آن‌ها را از ظلم من به هراس افکندی و گفתי به لانه‌هاتان بروید؟! ' گفت: 'ترسیدم زیب و زینت و تجملات تو را ببینند و

۱. نمل، ۱۹

۲. نمل، ۱۸





فریفته شوند و از یاد خدا دور بمانند... ای سلیمان، آیا می دانی چرا از میان این همه موجودات این ملک، تنها باد مُسَخَّر تو شده است؟! 'سلیمان علیه السلام گفت: 'نمی دانم.' مورچه گفت: 'قصد خداوند این بوده است که به تو بفهماند اگر تمام مملکت مثل این باد به اختیار تو گذاشته شود، همچون باد نیز نابود می شود و از دستت می رود.'

اینجا بود که سلیمان علیه السلام از شنیدن سخن مور به خنده افتاد.

عیسی علیه السلام

۱۲۷. صفوان بن یحیی: ابوقره دوست جاثلیق از من خواست که او را خدمت امام رضا علیه السلام ببرم. از امام علیه السلام اجازه خواستم. ایشان فرمودند: «او را نزد من بیاور.» وقتی ابوقره بر امام رضا علیه السلام وارد شد، فرش زیر پای حضرت را بوسه زد و گفت: «این رسم دین ماست که با بزرگان عصر خود چنین رفتار می کنیم. خدا شما را به سلامت دارد. نظرتان چیست درباره گروهی که ادعایی را مطرح می کند و گروه دیگری که به عدالت متصف است و آن ادعا را تصدیق می کند؟» فرمودند: «ادعایشان ثابت و حق است.» گفت: «حال اگر گروهی ادعایی داشته باشند و جز خودشان تصدیق کننده ای نیابند، چه باید بکنند؟» فرمودند: «ادعایشان باطل است.»

گفت: «اکنون ما مدعی هستیم که عیسی روح خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکند و مسلمانان در این ادعا با ما موافق و هم داستان اند؛ اما مسلمانان ادعا دارند که محمد پیامبر است و ما با آن ها در این امر مخالفیم و آنچه ما دو گروه بر آن متفقیم بهتر است از آنچه در آن اختلاف داریم.» امام علیه السلام پرسیدند: «نامت چیست؟»





گفت: «یوحنا.» فرمودند: «یوحنا، ما به عیسی بن مریم (ع) روح الله و آن کلمه خدایی ایمان داریم که به محمد (ص) مؤمن بوده است و به آمدن او بشارت داده و اعتراف کرده که بنده و پرورده خداوند است. حال اگر عیسی ای که تو می‌گویی، روح الله و کلمه خداست و همان عیسایی نیست که به محمد (ص) ایمان آورده و بشارت داده و به عبودیت و پروردگاری خداوند اعتراف کرده است، ما از او بیزاریم. پس نقطه اجتماع و اتفاق ما کجاست؟»

ابوقره برخاست و به صفوان بن یحیی گفت: «برخیز که از این جلسه طرفی نستیم و سودی عایدمان نشد.»

۱۲۸. علی بن حسن بن علی بن فضال به نقل از پدرش: از امام رضا (ع) پرسیدم: «چرا به هواداران عیسی (ع)، حواریون می‌گفتند؟»

فرمودند: «به عقیده مردم، به این دلیل به آن‌ها حواریون گفته می‌شد که رخت شور بودند و چرک و آلودگی لباس‌ها را می‌شستند و پاکیزه می‌کردند. این نام از خبز حورا گرفته شده است؛ اما علت این نام‌گذاری نزد ما آن است که آنان هم خود پاک و خالص بودند و هم با موعظه و تذکر، دیگران را از چرک گناه و معصیت پاک می‌کردند.»

گفتم: «چرا به نصارا، نصرانی می‌گویند؟» فرمودند: «چون اهل شهری به نام ناصره از شهرهای شام بودند که مریم و عیسی (ع) پیش از بازگشت از مصر، در آن فرود آمدند و منزل کردند.»

اوصاف پیامبر اکرم (ص)

۱۲۹. امام علی بن موسی الرضا (ع) به مأمون نوشتند: «... و حقیقت ناب





اسلام آن است که گواهی دهی محمد ﷺ بنده و فرستاده و رسول و امین و برگزیده و منتخب خداوند از میان آفریدگان است و سرآمد رسولان و خاتم پیامبران و برترین هستی هاست. پیامبری پس از او نیست و دین و آیینش تغییرناپذیر است و هرآنچه محمد بن عبدالله ﷺ [از سوی خداوند برای بشر] آورده، جملگی حقی است روشن و روشنگر و تصدیق کننده وی و تمام رسولان و پیامبران و حجت های الهی.»

۱۳۰. حسن بن علی بن فضال: از ابوالحسن عیسیٰ پرسیدم: «چرا به پیامبر ﷺ ابوالقاسم می گفتند؟» فرمودند: «چون فرزندی به نام قاسم داشت، چنین گُنیهِ ای یافت.»

گفتم: «آیا مرا لایق دانستن بیشتر در این باره می بینید؟» فرمودند: «آری، می دانی که رسول خدا ﷺ فرمود: 'من و علی پدران این امتیم؟' گفتم: «می دانم.» فرمودند: «می دانی که رسول خدا ﷺ پدر همه امت است که علی عیسیٰ نیز از جمله آن هاست؟»

گفتم: «آری.» فرمودند: «این را نیز می دانی که علی عیسیٰ تقسیم کننده بهشت و آتش است؟»

گفتم: «می دانم.» فرمودند: «به پیامبر ﷺ ابوالقاسم می گویند؛ چون پدر کسی است که بهشت و آتش را تقسیم می کند.»

عرض کردم: «معنای این سخن که گفتید، چیست؟» فرمودند: «شفقت و مهربانی پیامبر ﷺ در حق امتش، همچون دل سوزی پدران بر فرزندان است و برترین شخص در میان امت، علی عیسیٰ است. در مرتبه بعد محبت علی عیسیٰ بر مردمان همچون مهر و محبت پیامبر ﷺ است. او وصی و جانشین رسول الله ﷺ و پیشوای پس از اوست؛ از این رو فرمودند که من و علی پدران این امتیم. روزی پیامبر ﷺ بر منبر رفتند و فرمودند:





‘هرکس قرضی یا عیالی بر جای گذارد، بر عهده من است که قرضش را بپردازم و بازماندگان بی‌سرپرستش را سروسامان دهم و هرکس اموالی باقی گذارد، مالش از آن وارثان است.’ بدین‌ترتیب پیامبر (ص) بر امور مؤمنان، از پدران و مادران و خودشان سزاوارتر است و پس از آن حضرت، آنچه برای رسول خدا (ص) جایز بوده، در حق امیرمؤمنان (ع) نیز جاری و جایز است.

دین اسلام

۱۳۱. و فرمودند: «... حمد و ستایش خداوند را که برای دین اسلام قانون و برنامه‌ای نهاد و آن را بر همه ادیان برتری و بزرگی و شرافت و مکرمت بخشید و آن را دینی استوار قرار داد که غیر خود را بر نمی‌تابد، و آن را راه راستی تعیین کرد که هرکس در آن پای نهد، گمراه نشود و هرکس از آن روی بگرداند، راه نیابد و در آن، نور و برهان و شفا و بیان به ودیعت نهاد. آنگاه اسلام را به وسیله یکی از فرشتگان برگزیده‌اش به سوی بنده‌ای گسیل داشت که در میان امت‌های پیشین و روزگاران گذشته به رسالت انتخاب کرده بود، تا نوبت به رسالت محمد مصطفی (ص) رسید و خداوند با آمدن او، سلسله پیامبران را به پایان رساند و او را دنباله رسولان مقرر کرد و به پیامبری‌اش برانگیخت تا مایه رحمت جهانیان و نویدبخش مؤمنان تصدیق‌کننده و بیم‌دهنده منکران تکذیبگر باشد و بدین‌وسیله حجت او بر همگان رسا و کامل شود تا هرکس به نابودی افتد، با وجود حجت و دلیل افتد و هرکس حیات و زندگی یابد نیز با وجود حجت و دلیل یابد. بی‌گمان خداوند شنوا و داناست.»





قرآن کریم

۱۳۲. و فرمودند: «و حقیقت ناب اسلام آن است که به کتاب راست و عزیز خداوند باور یابی، به کتابی ایمان بیاوری که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (باطل از هیچ سو به آن راه ندارد و فرودآمده از جانب خداوند حکیم و ستوده است) و تصدیق کنی که قرآن دربردارندهٔ دیگر کتاب‌ها و مسلط بر آن‌هاست و از آغاز تا پایانش حق است. به آیات محکم و متشابه و خاص و عام و وعده‌ها و تهدیدها و ناسخ و منسوخ و قصه‌ها و گزارش‌هایش باور یابی و معتقد باشی هیچ‌یک از بندگان را توان آوردن همچون آن نیست.»

۱۳۳. روزی امام رضا علیه السلام از قرآن یاد کردند و دربارهٔ دلایل و آیات و شگفتی‌های نظم و ترتیب آن به عظمت سخن گفتند و فرمودند: «قرآن ریسمان محکم خداوند و رشتهٔ ناگسستنی و روش بی‌ماند او برای رسیدن به بهشت و نجات‌دهنده از آتش است. با گذشت زمان کهنه و مندرس نمی‌شود و بر زبان‌های گوناگون، سست و ناهموار نمی‌آید؛ زیرا قرآن برای دوره‌ای خاص فرود نیامده، بلکه روشنی تمام برهان‌ها و حجت بر همهٔ انسان‌هاست: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (باطل از هیچ سو بدان راه ندارد و نازل شده از جانب خداوند حکیم و ستوده است.)

۱۳۴. و به نقل از پدر بزرگوارشان، موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: «علت چیست که قرآن هرچه دامنۀ تعالیمش گسترده‌تر می‌شود و بیشتر آن را می‌خوانند، جز بر تازگی و طراوتش





نمی‌افزاید؟» حضرت فرمودند: «چون خداوند آن را برای زمان و مردم خاصی نازل نکرده است؛ از این رو تا قیامت، در هر زمانی نوست و نزد هر جماعتی تازه و باطراوت است.»

۱۳۵. و فرمودند: «هرکس آیات متشابه قرآن را به آیات محکم آن بازگرداند، به راه راست هدایت شده است.»

۱۳۶. و فرمودند: «شنیدم که پدرم از پدرشان چنین روایت می‌کردند: نخستین سوره‌ای که نازل شد، سورهٔ علق بود و آخرین سوره، سورهٔ نصر بود.»

۱۳۷. ریان بن صلت: به امام رضا (ع) عرض کردم: «یا ابن رسول الله (ص)، دربارهٔ قرآن چه نظری دارید؟» فرمودند: «کلام خداست. از مرزها و حدود آن درنگذیرید و هدایت را در غیر آن جست‌وجو نکنید که گمراه می‌شوید.»

۱۳۸. و به نقل از نیاکان پاک سرشتشان، از رسول خدا (ص) نقل کردند که ایشان فرمودند: «قرآن را با صدای خوش بخوانید؛ چرا که صوت نیکو بر حسن و زیبایی قرآن می‌افزاید [آنگاه این آیه را خواندند: ﴿يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾] (و خداوند هر چه بخواهد، در آفرینش می‌افزاید.)

سه. امامت

اصل وجود امام

۱۳۹. حسن بن علی و شاء: به امام رضا (ع) گفتم: «آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟» فرمودند: «نه.»





گفتم: «ما چنین روایت می‌کنیم که زمین بدون امام باقی نماند؛ مگر اینکه خداوند بر بندگانش غضب کند.» فرمودند: «باقی نمی‌ماند؛ وگرنه اهلش را فرو خواهد برد.»

۱۴۰. سلیمان بن جعفر حمیری: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «آیا زمین هیچ‌گاه از وجود حجت الهی تهی می‌ماند؟» فرمودند: «اگر زمین لحظه‌ای از حجت تهی شود، اهلش را در خود فرو می‌برد.»

۱۴۱. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران گرامی‌شان، از علی بن ابی طالب علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که ایشان فرمودند: «هرکس بمیرد و امامی از فرزندان من نداشته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است و درباره آنچه در جاهلیت و اسلام کرده است، بازخواست می‌شود.»

۱۴۲. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا ممکن نیست در یک زمان، دو امام یا بیشتر روی زمین وجود داشته باشد، گفته می‌شود که این امر چند علت دارد: یکی اینکه یک نفر، کار و مدیریتش یکسان است و اختلاف ندارد؛ اما دو تن کارها و مدیریت‌های مختلف و ناسازگار با یکدیگر دارند. این است که ما هرگز ندیده‌ایم دو تن در خواست و اراده، هیچ اختلاف و ناهمگونی نداشته باشند. اگر دو تن امام باشند و آنگاه در خواست و اراده و تدبیر امور با یکدیگر اختلاف کنند و اطاعت هر دو نیز واجب باشد، نسبت این اطاعت به هر دو یکسان است و اطاعت یکی بر اطاعت از دیگری ترجیح ندارد و این موجب درگیری و نزاع مردمان و فساد امور می‌شود و چون هرکس از یکی از ایشان فرمان ببرد، به ناچار دیگری را نافرمانی کرده، [و بدین شکل] همه اهل زمین به گونه‌ای نافرمان و گناهکار خواهند بود و با وجود این، راهی به اطاعت و ایمان نخواهند یافت و این گرفتاری نیز





از جانب آفریدگار است که با امر کردن آنان به پیروی از دو امام ناسازگار در فعل و تدبیر، باب اختلاف و نزاع و فساد را گشوده است.

دوم اینکه اگر دو امام وجود داشته باشد، هریک از دو طرف دعوا می‌تواند به هر امامی که خود مایل بود، مراجعه کند و دیگری را نیز به حضور نزد آن امام فراخواند، اما هیچ‌کدام در پذیرفتن فراخوان دیگری، اولویت ندارد؛ در نتیجه حقوق و احکام و حدود، باطل و بی‌اثر می‌شود.

سوم اینکه در صورت وجود دو امام، هیچ‌یک در صدور فرمان و داوری و امر و نهی کردن، سزاوارتر از دیگری نخواهد بود و چون چنین است، هر دو باید با هم شروع به سخن کنند و یکی حق ندارد از دیگری به گفتن کلامی پیش افتد؛ چرا که هر دو در مقام امامت یکسان‌اند و میان آنان ترجیحی نیست. هرگاه روا باشد یکی سکوت کند، سکوت دیگری نیز جایز است و چون هر دو سکوت کنند، حقوق و احکام باطل شود و حدود معطل ماند و مردم چنان شوند که گویا هیچ امام و پیشوایی ندارند.»

۱۴۳. و فرمودند: «ما در دنیا پیشوایانیم و روی زمین، فرمان‌روایان.»

عصمت امام

۱۴۴. و به نقل از پدران‌شان، از علی (ع)، از پیامبر (ص) نقل کردند که ایشان فرمودند: «بی‌گمان علی و فرزندان او (ع) بهترین بندگان خدا و برگزیدهٔ اویند و آنان هستند که از هر گناه و خطا معصوم‌اند.»

ویژگی‌های امام

۱۴۵. و فرمودند: «امام نشانه‌ها و ویژگی‌هایی دارد. از همهٔ مردم داناتر، حکیم‌تر، باتقواتر، بردبارتر، دلیرتر، باسخت‌تر و عابدتر است ... بوی او





خوش‌تر از رایحهٔ مشک است. از همهٔ مردم به خود آنان سزاوارتر و از پدران و مادران بر آنان مهربان‌تر و مشفق‌تر است. از همه بیشتر در برابر خداوند فروتنی پیشه می‌کند و به فرمان او سر می‌نهد و از نهی‌اش می‌پرهیزد. دعایش مستجاب است، چندان که اگر دعا کند که صخره‌ای به دو نیم شود، می‌شود. سلاح و شمشیر رسول خدا ﷺ ذوالفقار نزد اوست. نزد او نوشته‌ای است که نام شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام تا قیامت در آن آمده است و نوشته‌ای دارد که نام دشمنان ایشان تا قیامت در آن ذکر شده است؛ 'جامعه' نیز نزد اوست و آن نوشته‌ای است به طول هفتاد ذراع، شامل تمام آنچه بنی‌آدم به آن نیازمندند؛ همچنین جفراکبر و جفراصغر که از پوست بز و پوست قوچ است و همهٔ علوم و معارف حتی مجازات یک خراش و زدن یک یا نیم یا ثلث تازیانه در آن ثبت شده است و مصحف فاطمه زهرا علیها السلام نیز نزد اوست.»

۱۴۶. در روایتی دیگر فرمودند: «امام تأییدشده به روح القدس است. بین او و خداوند ستونی از نور وجود دارد که اعمال بندگان را در آن می‌بیند و به هرچه نیاز داشته باشد، به وسیله‌ای بر آن آگاه می‌شود. خداوند گاه آن عمود نور را می‌گستراند و [امام آنچه را باید] می‌داند و گاه آن عمود به هم می‌آید و [آنچه را لازم نیست] نمی‌داند.»

۱۴۷. و فرمودند: «... اگر کسی پرسد که چرا امام نباید از غیرجنس، یعنی از غیرخاندان رسول الله ﷺ باشد، گفته می‌شود که این چند علت دارد: یکی اینکه چون اطاعت امام واجب است، به ناچار باید دلیل و نشانه‌ای او را به مردم بشناساند و از دیگران متمایزش کند و این نشانه، همان خویشی و قرابت مشهور و وصیت آشکار است که با آن از غیر خود شناخته شده و به‌طور مشخص و کامل معرفی می‌شود.





دوم آنکه اگر امام از غیرجنس و غیرخاندان رسول خدا ﷺ باشد، لازم می‌آید کسی که پیامبر نیست، بر پیامبران برتری یابد، چون در این صورت فرزندان رسول ﷺ پیرو فرزندان دشمنان او همچون ابوجهل و ابن ابی معیط خواهند شد؛ زیرا به گمان ایشان جایز است که امامت از خاندان پیامبر ﷺ به فرزندان دشمنان آنان، اگر ایمان داشته باشند، منتقل شود. نتیجه این می‌شود که فرزندان رسول ﷺ تابع و فرمان بردار، و فرزندان دشمنان خدا و رسول ﷺ متبوع و فرمان روا باشند؛ در حالی که رسول الله ﷺ به این امر و فضیلت، سزاوارتر و حق دارتر است.

سوم آنکه هرگاه مردم به رسالت پیامبر ﷺ اذعان کنند و به طاعت فرمان او سر نهند، هیچ‌کس بر خود سخت و سنگین نمی‌بیند که تابع فرزندان او باشد و اطاعت ذریه او کند و این بر دل مردمان گران و نامقبول نمی‌آید؛ اما اگر امامت در غیر فرزندان رسول ﷺ باشد، هرکس خود را نسبت به دیگری در امامت شایسته‌تر می‌بیند و دچار نخوت و خودبزرگ بینی می‌شود و دیگر کسی زیر بار اطاعت از دیگری که کمتر از اوست، نخواهد رفت و این خود انگیزه‌ای برای فساد و دورویی و اختلاف است.»

۱۴۸. ابوالصلت هروی: امام رضا (ع) با هرکسی با زبان خاص خودش سخن می‌گفتند. ایشان در سخن گفتن به زبان‌های گوناگون، شیواترین [بیان را داشتند] و داناترین انسان‌ها بودند. روزی به ایشان عرض کردم: «ای فرزند رسول الله ﷺ، من از آشنایی شما به این زبان‌های گوناگون در شگفتم.»

امام (ع) فرمودند: «ای ابوالصلت، من حجت خدا بر مردمانم و این‌گونه نیست که خداوند کسی را حجت بر مردمی قرار دهد که زبان ایشان را نمی‌داند. آیا این سخن امیرمؤمنان (ع) به تو نرسیده است که فرمودند:





‘فصل الخطاب به ما داده شده است’؟ آیا فصل الخطاب چیزی جز آشنایی به زبان‌های گوناگون است؟

مقام امامت

۱۴۹. عبدالعزیز بن مسلم: در زمان حیات علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرو بودیم. در آغاز ورود به شهر در روز جمعه در مسجد جامع گرد هم آمدیم. مردم درباره امامت و اختلاف بسیار در آن بحث و گفت‌وگو می‌کردند. من خدمت سرور و مولایم، امام رضا علیه السلام رسیدم و به اطلاع حضرت رساندم که مردم در چه موضوعی بحث و نزاع می‌کنند. امام علیه السلام لبخندی زدند و فرمودند: «ای عبدالعزیز، مردم نادان‌اند و به نیرنگ از دین خود بیراه شده‌اند. خدای تعالی جان پیامبرش را موقعی ستاند که دین اسلام را برای او کامل کرده بود و قرآن را که در آن تفسیر و بیان هر چیزی است، فرو فرستاده بود و حلال و حرام و حدود و احکام و تمام نیازمندی‌ها را به‌طور کامل مشخص کرده و فرموده بود: ﴿مَا فَرَّظْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (ما در این کتاب از هیچ امری فروگذار نکرده‌ایم.) و در حجة الوداع که در پایان عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، این آیه را نازل کرد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما به پایان رساندم و اسلام را به‌عنوان دین برای شما پسندیدم). مسئله امامت تمام‌کننده و کمال‌بخش دین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از رحلت خود، آموزه‌های دین را برای مردم تشریح کردند و راه را به آنان نشان دادند و در طریق حق به راهشان

۱. انعام، ۳۸

۲. مائده، ۳





انداختند و علی (ع) را به عنوان راهنما و امام برایشان گماردند و هرچه را امت به آن نیازمند بودند، بیان فرمودند؛ پس هرکس گمان کند خداوند دینش را کامل نکرده است، در حقیقت کتاب خدا را انکار کرده و کافر است. آیا مردم قدر و ارزش امامت و موقعیت آن را در میان امت می‌دانند تا روا باشد که در این زمینه به اختیار و انتخاب دست زنند؟!

امامت گران‌ارج‌تر، باشکوه‌تر، بلندمرتبه‌تر، استوارتر و عمیق‌تر از آن است که مردم با عقل خود به آن دست یابند یا با اندیشه خود آن را به دست آورند و به اختیار خویش امامی برگزینند.

بی‌گمان امامت مرتبه‌ای است که خداوند پس از نبوت و دوستی خالصانه آن را به ابراهیم خلیل (ع) مختص کرد. منزلت سوم و فضیلتی عظیم بود که به واسطه آن ابراهیم (ع) را شرافت بخشید و نامش را بلند و پابرجا کرد و فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (من تو را امام مردم قرار دادم). ابراهیم (ع) با شادمانی عرض کرد: ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱ (و از نسل من نیز امامی خواهد بود؟ و خداوند متعال فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد). این آیه امامت هرستمگری را تا روز قیامت باطل اعلام کرد و بدین ترتیب امامت در وجود انسان‌های پاک و مخلص ادامه یافت. خداوند نسل ابراهیم (ع) از پاکان و خالصان قرار داد و بدین شکل او را گرامی داشت و فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۲ (و اسحاق و یعقوب را همچون نعمتی افزون به او بخشیدیم و همگان را شایستگان مقرر

۱. بقره، ۱۲۴

۲. بقره، ۱۲۴

۳. انبیاء، ۷۲ و ۷۳





داشتیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را به ایشان وحی کردیم و آن‌ها پرستنده ما بودند. امامت به همین روال در نسل او باقی ماند و یکی پس از دیگری و نسلی در پی نسلی، آن را به ارث بردند تا اینکه این میراث به رسول خدا ﷺ رسید. خدای تعالی فرمود: ﴿إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ (سزاوارترین مردم در انتساب به ابراهیم کسانی بودند که از وی و از این پیامبر پیروی کردند و نیز کسانی بودند که ایمان آوردند و خداوند ولی و هم‌بسته مؤمنان است.)

پس امامت خاص پیامبر خاتم ﷺ شد و او به امر خدای تعالی و به گونه‌ای که خداوند واجب فرموده بود، آن را بر عهده علی علیه السلام نهاد و این امر در نسل خالص و پاک و برگزیده آن حضرت قرار گرفت که خداوند به آنان دانش و ایمان عطا کرده بود، و در این باره فرمود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكُمْ كُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند، گویند: هرآینه شما طبق کتاب خدا، تا روز رستاخیز درنگ کردید و اکنون روز رستاخیز است؛ ولی شما نمی‌دانستید.) پس امامت تا روز رستاخیز در نسل و فرزندان علی علیه السلام باقی خواهد بود؛ چراکه پس از محمد ﷺ پیامبری نخواهد آمد. حال چگونه این نادان‌ها می‌خواهند انتخاب کنند؟!

امامت مقام بلند پیامبران و میراث جانشینان است؛

امامت نمایندگی از خداوند و جانشینی پیامبر ﷺ و مقام

۱. آل عمران، ۶۷.

۲. روم، ۵۶.





امیرمؤمنان (ع) و میراث حسن و حسین (ع) است؛

امامت ملاک و میزان دین، نظام دنیا و آخرت مسلمانان، صلاح و سامان این جهان و اسباب عزت مؤمنان است؛

امامت اساس بالنده اسلام و شاخه رفیع و بلندبالای آن است؛

به واسطه امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به کمال خود می‌رسد و فیء^۱ و صدقات می‌افزاید و حدود و احکام جریان می‌یابد و مرزها حفظ و حراست می‌شود؛

امام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌داند و حدود الهی را جاری کرده و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و پند نیکو و دلیل روشن، مردمان را به راه پروردگارش فرا می‌خواند؛

امام برای جهان، همچون خورشید درخشان است. خورشیدی است در افق، به دور از دسترس دست‌ها و دیده‌ها؛

امام ماه تابان و چراغ رخشان و نور نمایان و ستاره راهنما در دل تاریکی‌ها و صحراهای خشک و موج خیز دریاهاست؛

امام آب خوش‌گوار در تشنگی‌ها و نشان هدایت و مایه نجات از هلاکت است؛

امام آتشی بر بلندای بیابان‌ها و گرمایی برای از سرماگریختگان و دلیل در مه‌لکه‌هاست و هرکس از او جدا شود، نابود است؛

امام ابر پرباران و باران سرریز و خورشید تابنده و زمین دامن‌گستر و چشمه جوشان و برکه و بوستان است؛

امام امین همراه و پدر مهربان و برادر مشفق و پناه مردمان در حوادث و مصیبت‌هاست؛

۱. غنایمی که بدون جنگ و خون‌ریزی به دست آید.





امام امانت دار خدا در زمین، حجت خدا بر بندگان، خلیفه خدا در سرزمین‌ها، دعوت کننده به سوی خدا و مدافع حرم خداست؛
امام از گناهان پاک، از عیب و نقص‌ها مبرا، مختص شده به علم و دانش، نشان دار به حکم و بردباری، نظام بخش دین، عزت مسلمانان، خشمگین بر منافقان و نابودکننده کافران است؛

امام یگانه عصر خود است. هیچ کس به مقام او نزدیک نشود و هیچ عالمی با او برابری نکند و هیچ کس به جای او ننشیند و هیچ مثل ومانندی ندارد. همه فضایل و ارزش‌ها از آن اوست، بی آنکه بجوید و در پی کسب آن‌ها باشد؛ بلکه این اختصاص، از جانب خداوند فضیلت بخش بخشایشنده است؛

حال کیست که به شناخت حقیقی امام دست یابد و بتواند او را گزینش کند؟!

نه، هرگز، هرگز! در توصیف شأنی از شئون و فضیلتی از فضایل امام، خَردها بیراهه روند و اندیشه‌ها سرگردان شوند و عقول به حیرت آیند و چشم‌ها ضعیف و ناتوان شوند و بزرگان احساس کوچکی کنند و حکیمان متحیرمانند و بردباران کم آورند و سخنوران در تنگنا قرار گیرند و خردمندان نادانی کنند و شاعران بی زبان شوند و ادیبان سخن نتوانند گفت و خوش سخنان به عجز آیند و همگی به ناتوانی و کوتاهی خود اعتراف کنند. چگونه می‌توان امام را توصیف کرد و حقیقت امر او را در بیان آورد یا جلوه‌ای از امامت او را دریافت یا کسی را پیدا کرد که جانشین او شود و همچون او نیازهای انسانی را برآورد؟! نه، چگونه و کی چنین چیزی ممکن است؛ در حالی که نسبت او و توصیف وصف کنندگان همچون نسبت ستاره سهیل و دست کوتاه مردمان است؛ پس انتخاب مردم کجا





کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد.) و می فرماید: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾ (شما را چه شده است؟! چگونه داوری می کنید؟! یا کتابی دارید که از آن فرامی گیرید و هرچه را انتخاب کنید، برای شما در آن هست؟! یا شما بر عهده ما تا روز قیامت عهدهایی استوار دارید که هرچه حکم کنید، برای شما خواهد بود؟! از آنان پرس کدامشان چنین امری را ضمانت می کند؟! یا معبودانی دارند که شریک خدا می پندارند؟! پس اگر راست می گویند، شریکان خود را بیاورند.) و می فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲ (آیا در قرآن نیک نمی اندیشند یا بر دل هایشان قفل ها نهاده شده است؟! یا خداوند بر دل هایشان مهر نهاده و دیگر نمی فهمند یا) ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^۳ (گفتند: شنیدیم؛ در حالی که نمی شنیدند. همانا بدترین جنبنندگان نزد خداوند، ناشنویان و گنگ هایی هستند که نمی اندیشند و اگر خداوند در آنان خیری می شناخت، شنوایشان می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد، باز هم پشت می کردند و رویگردان بودند.) و گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ بلکه این امامت ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۴ (بخشش خداوند است که به هرکس بخواهد، می بخشد و خدا

۱. قلم، ۳۶ تا ۴۱

۲. محمد، ۲۴

۳. انفال، ۲۳ تا ۲۱

۴. حدید، ۲۱





دارای بخشش بزرگ است.)

پس چگونه می‌توانند امام را انتخاب کنند؛ در حالی که امام دانایی است که جهالت نمی‌ورزد و فرمان‌روایی است که تندی و بدرفتاری نمی‌کند؛ معدن قداست و پاکی و عبادت و بی‌رغبتی به دنیا و دانش و بندگی است و دعای پیامبر ﷺ تنها در حق او بوده است؛ او از نسل زنی پاک و بی‌عیب به دنیا آمده است و در نسل او هیچ ننگ و نقصی نیست و هیچ انسان شریفی به پای او نرسد؛ نسب از قریش، پشت و پناه از هاشم، خویشی از خاندان رسول ﷺ و خرسندی از خدای تعالی دارد؛ شریف‌ترین بزرگ‌زادگان و از نسل عبدمناف است؛ علم و دانشش فزاینده، بردباری‌اش به کمال، پیشوایی‌اش متعهدانه و پرتوان، دانا به سیاست، اطاعتش واجب، برپادارنده امر الهی، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین خداست. پیامبران و امامان را خداوند توفیق و کامیابی می‌دهد و از علم و حکمت اندوخته خود چیزهایی به آن‌ها می‌بخشد که به دیگران نداده است؛ در نتیجه علم آنان بر همه علم‌های اهل زمانه برتری و تفوق دارد. خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (آیا آن‌که به حق رهنمون می‌شود، سزاوارتر است که پیروی‌اش کنند یا آن‌که راه نمی‌یابد، مگر اینکه هدایت شود؟! چه بر سرتان آمده است؟! چگونه داوری می‌کنید؟! و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (هرکس را حکمت دهند، خیر فراوان به او داده شده است.)، نیز درباره طالوت (ع) می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ

۱. یونس، ۳۵

۲. بقره، ۲۶۹





يَسَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱﴾ (خداوند او را بر شما برتری داده و بر دانش و نیروی بدنی او افزوده است و خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد، ببخشد و خداوند نعمت گستری داناست.) و به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^۲ (و فضل و بخشش خداوند، همواره در حق تو بزرگ بوده است.) و دربارهٔ امامان از خاندان و عترت و فرزندان پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾^۳ (بلکه نسبت به مردم، در آنچه خداوند از فضل خود به آنان عطا کرده است، رشک می‌برند. به یقین ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ایشان را فرمان‌روایی بزرگ بخشیدیم. برخی از آنان به آن ایمان آوردند و عده‌ای از ایشان از آن روی برگرداندند و دوزخ پراتش برای آنان بس است.)

هرگاه خداوند بنده‌ای را برای ادارهٔ امور مردمان برگزیند، به او شرح‌صدر و توانایی کامل آن کار را عنایت می‌کند و در قلبش چشمه‌های حکمت جاری می‌کند و دانش را تمام و کمال به او الهام می‌فرماید. از آن پس او از هیچ پاسخی در نمی‌ماند و در کار خود از مسیر راستی و درستی منحرف نمی‌شود و او معصوم و مؤید و توفیق‌یافته و در طریق حق محکم و پابرجا و از خطاها و لغزش‌ها و فروافتادن‌ها در امان است. خداوند تنها امام را این‌گونه قرار داده است تا حجت او بر بندگان و گواه بر مردمان باشد: ﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۴ (و این

۱. بقره، ۲۴۷

۲. نساء، ۱۱۳

۳. نساء، ۵۴ و ۵۵

۴. حدید، ۲۱





فضل خداست که به هر کس بخواهد، می‌بخشد و خداوند را افزون بخشی بزرگ است.) حال آیا بر چنین فضل و بخششی قدرت دارند که امام را برگزینند؟! آیا منتخب آنان این صفات را داراست که بر دیگران مقدمش بدارند؟! به خانه خدا سوگند که از حق تجاوز کرده‌اند و کتاب خدا را پشت سرافکنده‌اند. گویا هیچ نمی‌دانند؛ در حالی که در کتاب خدا هر شفا و هدایتی وجود دارد و آنان رهایش کرده‌اند و تابع خواهش‌های نفس خود شده‌اند؛ لذا خداوند آنان را سرزنش کرده، بر آنان خشم گرفته و نابودشان کرده است. می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (و کیست گمراه‌تر از آن که بی‌رهنمودی از خداوند خواهش نفس خود را پیروی می‌کند؟! بی‌شک خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.) و می‌فرماید: ﴿فَتَعَسَّأَلَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ (پس نگوئساری و هلاک بر آنان باد! و خداوند کردارهایشان را تباه کرد.) و می‌فرماید: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا﴾ (این نزد خداوند و مؤمنان، سخت دشمنی‌برانگیز است. این‌گونه خداوند بر قلب هر متکبر و زورگویی مهر می‌نهد.)

۱۵۰. امام رضا (ع): «در روایات ما متشابه و محکمی همچون متشابه و محکم قرآن وجود دارد. پس متشابه روایات را به محکمش برگردانید و متشابه را جدا از محکومات دنبال نکنید که گمراه می‌شوید.»

اطاعت از امام

۱۵۱. امام رضا (ع) این آیه را تلاوت کردند: ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ

۱. قصص، ۵۰.

۲. محمد، ۸.

۳. غافر، ۳۵.





وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ ﴿۱۵۸﴾ (جهنمیان و بهشتیان برابر نیستند و بهشتیان همان رستگاران‌اند.) و سپس از قول پدران بزرگوارشان، از علی بن ابی طالب علیه السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه فرمودند: «بهشتیان کسانی هستند که مرا اطاعت کنند و پس از من، تسلیم فرمان علی بن ابی طالب علیه السلام باشند و به ولایتش اقرار کنند و جهنمیان کسانی‌اند که به ولایت ابراز نفرت و ناخشنودی کنند و پیمان بشکنند و پس از من با او کارزار کنند.»

۱۵۲. و به همان نقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «امامان از نسل حسین‌اند؛ هرکه از آنان پیروی کند، پیروی خدا کرده است و هرکه از فرمانشان سرپیچد، خدا را نافرمانی کرده است. دستاویز محکم الهی و واسطه درگاه خداوند، فقط آن‌هایند.»

۱۵۳. امام علیه السلام فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا خداوند، اولوالامر قرار داد و به اطاعت از آن‌ها امر فرمود، گفته می‌شود که به علل متعدد: اول. همین‌که مردم حدی از حدود را تشخیص دهند و دستور یابند که برای پیشگیری از فساد، از آن حد درنگ‌زدند، برای ثبوت و تحقق آن حد کافی نیست و اجرای آن جز با نصب انسان امینی صورت نمی‌گیرد که مردم را از تعدی و قانون‌شکنی و ورود به ممنوعات جلوگیری باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد، هیچ‌کس لذت و منفعت خود را به خاطر فسادی که برای دیگران در بر دارد، فروگذار نمی‌کند؛ پس خداوند برای آنان سرپرست و قیم قرار داد که از فسادشان بازدارد و حدود و احکام را در میان آن‌ها برقرار کند.

دوم. ما هیچ گروه و ملتی را سراغ نداریم که بدون داشتن سرپرست و رئیس در امور ضروری دین و دنیا، باقی مانده و به زندگی اجتماعی خود





ادامه داده باشد؛ پس در آیین حکمت خداوند حکیم هرگز روا نباشد که مردمان را از آنچه می‌داند ضروری زندگی آنان و مایهٔ قوام و سامان یافتن امور ایشان است، محروم گذارد؛ پس با وجود اولی‌الامر است که مسلمانان با دشمنان خویش می‌ستیزند و غنائیم و اموال عمومی را قسمت می‌کنند و او جمعیت و جماعت آنان را برپا می‌دارد و دست ستم‌کاران را از ستم دیدگان‌شان کوتاه می‌کند.

سوم. اگر خداوند امام و سرپرستی امین و نگهبان و مورداعتماد بر مردمان نگمارد، دین و آیین مندرس می‌شود و از بین می‌رود، سنت‌ها و احکام تغییر می‌یابد و بدعت‌گذاران بر آن می‌افزایند و بی‌خدایان از آن می‌گاهند و دین حق را بر مسلمانان مشتبّه می‌سازند؛ زیرا ما می‌بینیم که آدمیان موجوداتی کوتاه‌نظر و نیازمند و نارسیده به کمال اند و افزون بر این، دچار اختلاف و خواسته‌های گوناگون و روش‌های ناهماهنگ‌اند. حال اگر خداوند سرپرست و محافظ آیین پیامبر ﷺ بر آنان نگمارد، همچنان که گفتیم، امور را به تباهی می‌کشاند و شرایع و سنت‌ها و احکام و اساس ایمان دگرگون می‌شود و نتیجهٔ آن نابودی تمام انسان‌هاست.

ولایت اهل بیت (ع)

۱۵۴. ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) از پدرانشان، از علی بن ابی طالب (ع) و ایشان از رسول خدا ﷺ روایت فرمودند: «هرکس می‌خواهد بر کشتی نجات برآید و به دستاویز ناگسستنی خدا درآویزد و به ریسمان مستحکم الهی چنگ زند، باید پس از من با علی (ع) دوستی ورزد و از دشمنانش بی‌زاری جوید و به امامان هدایتگر که از نسل من‌اند، اقتدا کند. آنان پس از من، خلفا و جانشینان من و حجت‌های خدا بر مردم و پیشوایان امت من و





راهبران پرهیزکاران به بهشت‌اند. حزب آنان حزب من و حزب من، حزب خداست و حزب دشمنان آنان، حزب شیطان است.»

۱۵۵. و به همان نقل، از رسول خدا ﷺ: «من و این شخص [یعنی علی علیه السلام] در روز قیامت همچون این دو انگشت [دو انگشت مبارکشان را به هم چسبانند] کنار هم خواهیم بود و پیروان ما نیز با ما هستند و هر که مظلوم ما را یاری کند نیز با ماست.»

۱۵۶. پیامبر ﷺ فرمودند: «هر کس می‌خواهد به دستاویز محکم خدا چنگ زند، باید به رشته محبت علی و خاندان من ﷺ درآویزد.»

۱۵۷. رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمودند: «هر که تو را دوست بدارد، در قیامت با پیامبران و در مرتبه آنان خواهد بود و هر کس با بغض و دشمنی تو بمیرد، مهم نیست که یهودی بمیرد یا نصرانی.»

۱۵۸. همچنین فرمودند: «علی، تو و دو فرزند من، بندگان برگزیده و محبوب خدایید.»

۱۵۹. و نیز فرمودند: «هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد، خداوند در قیامت او را در امنیت کامل به محشر می‌آورد.»

۱۶۰. و فرمودند: «در قیامت، گرداگرد عرش، منبرهایی برای شیعیان من و شیعیان اهل بیت من که در ولایت ما خالص باشند، گذاشته می‌شود و خدای متعال به آنان می‌فرماید: 'بندگان من، زودزود نزد من آیید تا لطف و کرامت خود را بر شما بگسترانم؛ چرا که در دنیا، آزار و اذیت بسیار دیده‌اید.'»

۱۶۱. ابراهیم بن عباس صولی: روزی روبه روی علی بن موسی الرضا علیه السلام نشسته بودیم که به من فرمودند: «در این دنیا نعمت حقیقی وجود ندارد.» یکی از فقیهان که در آن جلسه حاضر بود، به امام علیه السلام گفت: «خداوند





می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لِنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (در آن روز حتماً دربارهٔ نعمت‌ها از شما بازخواست می‌شود). آیا این نعمت، همان آب سرد و گواراست؟
 امام رضا (ع) با صدای بلند فرمودند: «شما آیه را این‌گونه معنا می‌کنید و در آن احتمالات گوناگون می‌دهید. بعضی می‌گویند که آن نعمت آب گواراست، برخی دیگر غذای لذیذ می‌دانند و دیگرانی خواب خوش و راحت می‌گویند؛ در حالی که به روایت پدرم وقتی در تفسیر همین آیه این احتمالات و سخنان نزد امام صادق (ع) بیان شد، حضرت به خشم آمدند و فرمودند: 'خداوند هرگز از افزونی و فضلی که به بندگان عطا کرده است، نخواهد پرسید و با آن بر ایشان منت نخواهد گذاشت.' منت نهادن به احسان و نیکی، در میان مردم کار زشت و ناپسندی است؛ چه رسد که بخواهند چیزی را که مخلوق بدان راضی نیست، به آفریدگار متعال نسبت دهند. بی‌گمان منظور از آن نعمت، دوستی و ولایت ما خاندان است که خداوند پس از توحید و نبوت، دربارهٔ آن از بندگان بازخواست می‌کند؛ زیرا بنده اگر حق این محبت و ولایت را به جای آورده باشد، این امر او را به نعمت‌های بی‌زوال بهشت خواهد رساند. این مطلب را پدرم از اجداد طاهری‌شان، از امیرمؤمنان (ع) برایم روایت کردند که رسول خدا (ص) فرمودند: 'ای علی، نخستین مسئله‌ای که پس از مرگ آدمی از او می‌پرسند، گواهی دادن است به اینکه معبودی جز خداوند یکتا نیست و محمد رسول خداست و تو به واسطهٔ حق که از جانب خداوند و من برایت معین شده است، ولی و سرپرست مؤمنانی. هرکس به این معنا اعتراف کند و باور آورد، به گسترهٔ نعمت‌های جاودان الهی درآید.'»

۱۶۲. امام علی بن موسی الرضا (ع): «و حمد و ستایش خداوند را که





مواریث پیامبران را برای خاندان رسولش باقی گذاشت و علم و حکمت را نزد آنان به ودیعت نهاد و آنان را کانون امامت و رهبری پس از پیامبر ﷺ قرار داد و دوستی‌شان را واجب کرد و جایگاهی والا به آنان عطا کرد و پیامبرش را فرمود که دوستی و مودت آنان را از امتش بخواهد: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (بگو: من بر رسالت خود پاداشی جز مودت به اهل بیتم از شما نمی‌خواهم.) و توصیفشان کرد که پلیدی و ناپاکی را از آنان می‌زداید و به حقیقت پاک و پاکیزه‌شان می‌کند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱ (جز این نیست که خداوند می‌خواهد هر پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را به شایستگی پاک کند.)

۱۶۳. عبدالسلام بن صالح هروی: از ابوالحسن علی بن موسی الرضا عیاله شنیدم که فرمودند: «رحمت خدا بر کسی که امر ما را زنده کند.»
گفتم: «چگونه زنده کند؟» فرمودند: «دانش‌ها و معارف ما را بیاموزد و به مردمان بیاموزاند؛ چراکه مردم اگر زیبایی‌های سخن ما را دریابند، از ما پیروی می‌کنند.»

گفتم: «ای فرزند رسول خدا ﷺ، از امام صادق عیاله برای ما روایت شده است که هرکس علمی بیاموزد تا به آن با سقیهان بحث و مجادله کند و به عالمان فخر و بزرگی بفروشد و جلب توجه مردم کند، سرانجامش آتش است.» فرمودند: «جدم راست گفته‌اند. آیا می‌دانی سقیهان چه کسانی‌اند؟»

گفتم: «نه.» فرمودند: «آنان مخالفان داستان پرداز مایند. آیا می‌دانی





عالمان چه کسانی اند؟»

گفتم: «نه.» فرمودند: «دانشوران آل محمد (ع) که خداوند اطاعت و دوستی‌شان را واجب کرده است. آیا می‌دانی منظور از 'جلب توجه مردم' در روایت حضرت صادق (ع) چیست؟»

گفتم: «نه.» فرمودند: «به خدا سوگند منظور ادعای بیجای امامت است و هرکس چنین ادعایی کند، در جهنم خواهد بود.»

۱۶۴. از امام رضا (ع) دربارهٔ این دو سخن رسول خدا (ص) سؤال شد: «اصحاب من همچون ستارگان اند و به هر کدام که اقتدا کنید، رهیاب می‌شوید» و «اصحاب را به من واگذارید». ایشان پاسخ دادند: «این سخنان درست است؛ اما منظور اصحابی است که پس از رسول خدا (ص) تغییر نکردند و در دین، تغییری پدید نیاوردند.»

پرسیده شد: «از کجا بدانیم تغییر کرده‌اند و دین را تغییر داده‌اند؟» فرمودند: «از آنجا که خود روایت کرده‌اند پیامبر (ص) فرموده‌اند: 'در روز قیامت بعضی از اصحاب من از حوض کوثر رانده می‌شوند؛ چنان‌که شتران غریب و ناآشنا را از آبشخور می‌رانند. در آن روز من صدا می‌زنم که پروردگارا! اصحابم، اصحابم! و خداوند به من می‌گوید که نمی‌دانی پس از تو، چه کارها کردند. پس آنان را می‌گیرند و به جانب چپ می‌برند و من می‌گویم که دور باشند از رحمت خدا و نابود باشند!' [امام (ع) به آن شخص فرمودند: 'به نظر تو، این نفرین رسول خدا (ص) در حق کسی است که تغییر نکرده و در دین، تغییر پدید نیاورده است؟!']»

۱۶۵. و فرمودند: «ما خاندانی هستیم که رسول خدا (ص) رعایت حکمان را واجب کرده است؛ پس هرکس از سوی رسول الله (ص) صاحب حقی شود و مثل آن را در حق دیگران ادا نکند، هیچ حقی نخواهد داشت.»





۱۶۶. و فرمودند: «ما هرگاه کسی را ببینیم، حقیقت ایمان و حقیقت نفاق را در چهره او تشخیص می دهیم.»

۱۶۷. و فرمودند: «درودفروستادن بر محمد ﷺ و خاندان او، در پیشگاه خداوند برابر با تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن^۱ است.»

۱۶۸. و فرمودند: «هرکس نمی تواند کفاره گناهانش را، چنان که باید، بپردازد، پس فراوان بر محمد ﷺ و خاندان او درود و صلوات بفرستد که این کار گناهان را ریشه کن می کند.»

۱۶۹. امام رضا علیه السلام به مأمون عباسی نوشتند: «صلوات و درود بر رسول خدا ﷺ در هر مکان و هنگام عطسه و ذبح حیوانات و مانند آن، لازم و شایسته است.»

امامت به نص و تصریح است

۱۷۰. ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان، از امیرمومنان علیه السلام و ایشان از رسول خدا ﷺ روایت فرمودند: «جبریل به من خبر داد که خدای تعالی فرموده است: 'علی بن ابی طالب حجت من بر بندگان و ملزم کننده آنان به دین من است. از صلب او پیشوایانی را به وجود می آورم که امر مرا اقامه می کنند و به راه من فرامی خوانند. به واسطه آنهاست که حوادث و گرفتاری ها را از مردان و زنان دور می کنم و رحمت خود را فرومی فرستم.'»

۱۷۱. به نقل از پدرانشان، و ایشان از فاطمه زهرا علیه السلام فرمودند: «پیامبر، که سلام و درود بر او باد، درباره علی علیه السلام فرمودند: 'هرکه من ولی و سرپرست اویم، علی نیز ولی و سرپرست اوست و هرکس من امام و پیشوای

۱. سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر.





اویم، علی پیشوای اوست.»

شمار امامان

۱۷۲. امام رضا (ع) به مأمون عباسی نوشتند: «حقیقت ناب اسلام آن است که بدانی... پس از پیامبر (ص) دلیل راه و حجت بر مؤمنان و زمامدار امور مسلمانان و سخن‌گوی قرآن و دانای به احکام آن، برادر آن حضرت و جانشین و وصی و سرپرست خاندانش علی بن ابی طالب (ع) امیر مؤمنان و سردسته سپیدرویان و برترین اوصیا و میراث‌دار علم پیامبران و رسولان است که نسبت او با پیامبر (ص) نسبت هارون به موسی است، و پس از او حسن و حسین (ع) سرآمد جوانان بهشتی‌اند، و آنگاه علی بن حسین، زین‌العابدین و سپس محمد بن علی، شکافنده علم پیامبران و پس از او جعفر بن محمد صادق، میراث‌دار علم اوصیا و آنگاه موسی بن جعفر کاظم و سپس علی بن موسی الرضا و پس از او محمد بن علی و آنگاه علی بن محمد و سپس حسن بن علی و در پایان، حجت قائم منتظر، که دروهای خدا بر همه آنان باد. گواهی می‌دهم که ایشان وصی و پیشوایان دین‌اند و زمین در هیچ عصر و زمانه‌ای از وجود حجت خداوند بر خلق تهی نخواهد بود و آنان دستاویز محکم خدا و امامان هدایتگر و حجت بر مردم دنیایند تا روزی که خداوند زمین و هرچه بر روی آن است، به میراث برد و هستی به پروردگار خویش بازگردد. هرکس با ایشان از در ناسازگاری درآید، گمراه و گمراه‌کننده و تارک حق و هدایت است. آنان تبیین‌کنندگان معارف قرآن و سخن‌گویان رسول خداوند و هرکس بمیرد و ایشان را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»





فضایل و ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام)

۱۷۳. امام رضا (علیه السلام) فرموده‌اند که اجداد طاهرينشان، از امیرمؤمنان (علیه السلام) و ایشان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند: «من و علی، از یک نور آفریده شده‌ایم.»

۱۷۴. و فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره آیه ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (و آنان را بازدارید که باید پاسخ گو باشند)، فرموده‌اند: «از ولایت علی (علیه السلام) از آنان می پرسند.»

۱۷۵. و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «تو از منی و من از توام.»

۱۷۶. و رسول الله (صلی الله علیه و آله) خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمایش کردند: «ای علی، تو بهترین انسانی و جز کافر در حقانیت تو تردید نکند.»

۱۷۷. و همچنین فرمودند: «هرکس من مولا و سرپرست اویم، علی مولای اوست. خداوند، دوست دارانش را دوست بدارد و دشمنانش را دشمن بدار. کمک کارانش را کمک برسان و یاری دهندگانش را یاری کن و مأیوس کنندگانش را ناامید فرما و دشمنانش را درمانده ساز و او و فرزندانش را بسنده باش و فرجام کارشان را به خیر کن و در عطایای خود به آنان برکت قرار ده و به روح القدس مؤید و کامیابشان بدار و به هر جای زمین که روند، حفظشان کن و امامت را در آنان مقرر فرما و پیروانشان را جزای نیکو بده و نافرمانانشان را هلاک کن که تو نزدیک و اجابت کننده‌ای.»

۱۷۸. و فرمودند: «علی نخستین کسی بود که مرا اطاعت کرد و پس از آمدن قیامت، اول کسی است که با من مصافحه می کند.»

۱۷۹. و فرمایش کردند: «علی، تو تعهد و مسئولیت مرا به انجام





می‌رسانی و تو خلیفه و جانشین من در میان امت منی.»

۱۸۰. و فرمودند: «قیامت برپا نشود تا اینکه قیام‌کننده به حق که از ما خاندان است، مأموریت خود را آغاز کند و این هنگامی است که خدای تعالی به او اذن قیام دهد. هرکس پیروی‌اش کند، نجات یابد و هرکس از فرمانش سرپیچد، هلاک شود. خدا را، خدا را، ای بندگان خدا! او را دریابید و به‌سویش روید، اگرچه بر یخ و برف؛ زیرا او خلیفه‌الله و جانشین من است.»

۱۸۱. رسول خدا ﷺ دست علی (ع) را در دست گرفتند و فرمودند: «هرکس این شخص را دوست نمی‌دارد و می‌پندارد که مرا دوست دارد، دروغ می‌گوید.»

۱۸۲. و فرمایش کردند: «علی‌جان، تو از درخت و اصلی که من از آن خلق شده‌ام، آفریده شده‌ای. من ریشه آن درختم و تو تنه آن و حسن و حسین، شاخه‌های آن‌اند و دوستداران ما برگ‌های آن درخت‌اند؛ هرکس به جزئی از این درخت درآویزد، خداوند به بهشتش می‌برد.»

۱۸۳. و فرمودند: «فاطمه را به همسری علی درنیاوردیم؛ مگر هنگامی که خداوند مرا به این ازدواج فرمان داد.»

۱۸۴. امام رضا (ع) به نقل از پدران بزرگوارشان از علی (ع) روایت کرده‌اند: «رسول خدا ﷺ به من فرمودند: ای علی، مردانی از قریش مرا در مسئله ازدواج فاطمه سرزنش می‌کنند و می‌گویند که ما فاطمه را از تو خواستگاری کردیم؛ ولی ندادی و او را همسری علی درآوردی. من به آنان گفتم: به خدا سوگند من مانع نشدم و ازدواج او به اختیار من نبود؛ بلکه خدای تعالی شما را مانع شد و او را به همسری داد؛ پس جبریل نزد من فرود آمد و گفت ای محمد، خدای متعال می‌فرماید: اگر علی را نیافریده بودم،





برای دخترت فاطمه در روی زمین از آدم تا به آخر هم شأن و همسری وجود نداشت.»

۱۸۵. ابوالصلت هروی: روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «ای ابوالحسن، به من بفرما که چگونه و به چه معنا جدتان امیرمؤمنان علیه السلام قسیم بهشت و آتش هستند که من زیاد در این باره اندیشیده‌ام.»
امام علیه السلام به او فرمودند: «ای امیر، آیا از پدرت، از نیاکانت، از عبدالله بن عباس برای نقل کرده‌اند که گفت: 'شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند که دوستی علی ایمان و دشمنی با او کفر است؟'»
مأمون گفت: «آری، نقل کرده‌اند.» فرمودند: «اگر بهشت و آتش بر اساس دوستی و دشمنی او تقسیم می‌شود، پس وی قسمت‌کننده بهشت و دوزخ است.»

گفت: «پس از تو خداوند مرا عمر ندهد، ای ابوالحسن! گواهی می‌دهم که تو میراث‌دار علم رسول خدایی.»

وقتی امام رضا علیه السلام به خانه خود بازگشتند، نزد ایشان رفتم و گفتم: «یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، چه خوب پاسخ مأمون را دادید!»

فرمودند: «ای ابوالصلت، من به همان طریق که آن را حجت می‌دانست، با او سخن گفتم. شنیدم که پدرم از پدرانشان، از جدم امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: 'ای علی، در روز قیامت، تقسیم‌کننده بهشت و آتش تویی. به آتش می‌گویی: این شخص از من، آن شخص از تو.'»

۱۸۶. به گوش امام رضا علیه السلام رسید که یکی از اصحابشان می‌گوید: «نفرین خدا بر کسانی که با امیرمؤمنان علیه السلام جنگیدند.» پس به او فرمودند: «بگو [نفرین بر آن‌هایی که جنگیدند] مگر آنان که توبه کردند و





به اصلاح خود پرداختند. گناه کسی که از فرمان علی (ع) سرپیچی کند و توبه نکند، بزرگ‌تر است از گناه آن‌که علیه او جنگیده و توبه کرده است.» ۱۸۷. حسن بن علی بن فضال: از ابوالحسن رضا (ع) پرسیدم: «چرا مردم با اینکه به فضل و برتری و پیشینه علی (ع) در اسلام و جایگاه او نزد رسول الله ﷺ آگاه بودند، از او رویگردان شدند و به دیگران روی کردند؟»

فرمودند: «علت اینکه با وجود معرفتشان به فضل و عظمت امیرمؤمنان (ع) از او روی برتافتند و به غیر او گرویدند، این بود که آن حضرت بسیاری از پدران و نیاکان و برادران و عموها و دایی‌ها و نزدیکان آنان را که با خدا و رسولش مضادّه و دشمنی داشتند، کشته بود و از این رو در دل هایشان با وی حقد و کینه می‌ورزیدند و نمی‌خواستند بر آنان حاکم باشد، اما به دیگران چنین احساسی نداشتند؛ چون آن دیگران همچون علی (ع) در میدان جهاد در رکاب پیامبر ﷺ نقش آفرینی نکرده بودند. بدین سبب مردم از او روی برگردانند و به دیگران متوجه شدند.»

۱۸۸. هشتم بن عبدالله رمانی: از علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم: «برایم بگویید که چرا علی بن ابی‌طالب (ع) تا بیست و پنج سال پس از رسول الله ﷺ به شمشیر دست نبردند و با دشمنانشان جنگیدند و آنگاه در ایام حکومتشان با آنان پیکار کردند؟»

امام (ع) فرمودند: «ایشان از رسول خدا ﷺ الگو گرفتند که در سیزده سال مکه، پس از نبوتشان، و نوزده ماه در مدینه، پس از هجرت، با مشرکان جهاد نکردند؛ چون یاران و هواداران‌شان اندک بودند. علی (ع) نیز به خاطر شمار اندک یاران، با دشمنانشان به جهاد نپرداختند؛ پس همچنان که با جهاد نکردن رسول خدا ﷺ در مدت سیزده سال و نوزده ماه، نبوت آن





حضرت باطل نشد، امامت علی علیه السلام نیز با ترک جهاد بیست و پنج ساله باطل نمی‌شود؛ چون علت مانع جهاد برای هر دو بزرگوار یکسان بوده است.»
 ۱۸۹. جعفر بن عیینه: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: «علی علیه السلام پس از هجرت از مکه تا روزی که خداوند جان شریفشان را ستاند، حتی یکی شب در مکه به سر نبردند.»

به امام علیه السلام عرض کردم: «چرا؟» فرمودند: «نمی‌خواستند شب را در شهری بمانند که از آن هجرت کرده بودند؛ از این رو نماز عصر را در مکه می‌خواندند و بیرون می‌رفتند و شب را در جای دیگری می‌گذراندند.»

۱۹۰. حسن بن علی بن فضال: از ابوالحسن رضا علیه السلام سؤال کردم: «چرا امیرمؤمنان علیه السلام پس از رسیدن به حکومت، فدک را باز پس نگرفتند؟» فرمودند: «این ویژگی ما اهل بیت است که وقتی خداوند ما را به ولایت و حاکمیت می‌رساند، جز خود او، کسی حق ما را از ظالمان و ستم‌کاران نمی‌گیرد. ما سرپرست مؤمنان هستیم، به سود آنان داوری می‌کنیم و حق آنان را از بیدادگران می‌ستانیم، نه حق خود را.»

۱۹۱. امام جواد علیه السلام از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان، از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت فرموده‌اند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم، در حالی که ابی بن کعب خدمت حضرت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دیدن من فرمودند: «خوش آمدی ای اباعبدالله، ای زینت بخش آسمان‌ها و زمین!»

ابی بن کعب گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، چگونه جز شما کسی می‌تواند زینت بخش آسمان‌ها و زمین باشد؟!»

فرمودند: «ای ابی، به خدایی که به حق مرا به پیامبری برانگیخت سوگند که مقام حسین بن علی در آسمان‌ها با عظمت‌تر از جلوه شخصیت





او در زمین است و بر سمت راست عرش خداوند درباره او نوشته شده است که چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای قوی و خستگی ناپذیر و نماد عزت و افتخار و علم و ذخیره الهی است. خداوند در صلب او نطفه‌ای پاک و پربرکت و ناب قرار داده است. دعا‌هایی به او تعلیم شده که هرکس آن‌ها را بخواند، خداوند وی را با آن حضرت محشور می‌کند و امام در آخرت شفیع او خواهد بود و خداوند اندوهش را می‌زداید و قرضش را به واسطه آن ادا می‌کند و کارش را آسان می‌کند و راهش می‌نمایاند و او را در برابر دشمنانش نیرو می‌بخشد و پرده حرمتش را نمی‌درد.

ابی‌بن‌کعب گفت: «ای رسول خدا ﷺ، آن دعاها کدام است؟» فرمودند: «پس از نماز در حالی که نشسته‌ای، می‌گویی: 'خداوند، از تو می‌خواهم به حق کلمات و به جلوه‌های شکوهمند عرش و به ساکنان آسمان‌هایت و به پیامبران و رسولانت پاسخم را بدهی که سختی و گره در کارم افتاده است. از تو می‌طلبم که بر محمد و خاندان محمد درود نثار کنی و برای من در کارهایم گشایش و آسانی پدید آوری.' بی‌گمان خداوند کارت را آسان می‌کند و به تو شرح صدر و تحمل می‌دهد و به هنگام مردن، گواهی به وحدانیت خود را به تو می‌فهماند و تلقین می‌کند.»

ابی‌بن‌کعب گفت: «ای رسول خدا ﷺ، آن نطفه که در صلب حبیب من حسین (ع) قرار دارد، چیست؟» پیامبر ﷺ فرمودند: «حکایت این نطفه، حکایت ماه است. نطفه روشنگری و بیان حقایق است. هر که از او پیروی کند، به رشد و تعالی برسد و هرکس از او منحرف شود، گمراه است.»

ابی‌بن‌کعب گفت: «نامش چیست و دعایش کدام است؟» رسول خدا ﷺ فرمودند: «نام مبارکش علی است و دعایش این است: 'ای جاودانه، ای حق ثابت، ای زنده، ای پابنده، ای غم‌گسار، ای اندوه‌زدا، ای برانگیزاننده'»





رسولان و ای وعده‌های همه‌راست! 'هرکس این دعا را بخواند، خداوند با علی بن حسین علیه السلام محشورش کند و آن حضرت راهنمای او به بهشت خواهد بود.»

ابی گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آیا ایشان وصی و جانشین دارد؟» فرمودند: «آری، و میراث‌های آسمان‌ها و زمین از آن اوست.»

پرسید: «میراث‌های آسمان‌ها و زمین یعنی چه؟» فرمودند: «یعنی داوری کردن به حق، حکومت بر اساس دین، بیان حقیقت احکام و پرده برداشتن از حوادث آینده.»

سؤال کرد: «نام ایشان چیست؟» فرمودند: «نامش محمد است و فرشتگان در آسمان‌ها با او انس و الفت دارند و دعایش این است: 'خداوند، اگر از من راضی و خشنودی و دوستم می‌داری، مرا بیمارمز و نیز تمام برادران و شیعیانم را که از من پیروی کنند. نطفه‌ای را که در صلب من است، ناب و خالص کن.' خداوند نیز در صلب او نطفه‌ای پاک و پربرکت و خالص قرار دهد. جبرئیل به من ندا داد که خدای عزوجل این نطفه را پاک و عطرآگین کرده و نامش را جعفر نهاده و رهنما و هدایت‌یافته خرسند و پسندیده قرارش داده است. پروردگارش را می‌خواند و در دعایش می‌گوید: 'ای که نزدیکی، بدون غفلت و بی سهل‌انگاری، ای مهربان‌ترین مهربانان! برای شیعیانم سپری از آتش قرار بده و از آنان خرسند باش و گناهانشان را بیمارمز و امورشان را آسان بفرما و قرض‌هایشان را بپرداز و عیب‌هایشان بپوشان و گناهان کبیره‌ای که تنها خود می‌دانی، از آنان ببخش! ای که از جور و جفای ستم‌کاران نمی‌هراسد و چرت و خواب او را نمی‌گیرد، هر غم و اندوه مرا برطرف کن.' هرکس این دعا را بخواند، خداوند او را با رویی گشاده و نورانی به همراه جعفر بن محمد محشور می‌کند و به بهشت می‌برد.





ای ابی، خداوند متعال در این وجود مقدس نطفه‌ای پاک و پرخیر و ناب قرار داده و رحمت بر آن نازل کرده و نامش را نزد خود، موسی نهاده است.»

ابی گفت: «ای رسول الله ﷺ، گویا ایشان پی‌درپی اوصاف یکدیگر را می‌نمایانند و به دنیا می‌آیند و از یکدیگر ارث می‌برند و یکدیگر را توصیف می‌کنند.» فرمودند: «این جبرئیل بود که از جانب پروردگار هستی‌ها، آنان را برای من توصیف کرد.»

پرسید: «آیا موسی بن جعفر (ع) غیر از دعای پدرانشان، دعایی خاص خود دارند؟» فرمودند: «در دعایش عرضه می‌دارد: 'ای آفریدگار خلق، ای گسترانندهٔ روزها، ای شکافندهٔ دانه‌ها و هسته‌ها، ای زندگی‌بخش، ای زنده‌کنندهٔ مردگان، ای میرانندهٔ زنده‌ها، ای همیشه‌پابرجا و ای رویانندهٔ هر گیاه! در حق من آن کن که سزاوار توست.' هرکه این دعا را بخواند، خداوند هر نیازش را برمی‌آورد و در قیامت او را با موسی بن جعفر محشور می‌کند. خداوند در صلب وی نطفه‌ای پربرکت و ناب و خرسند و پسندیده قرار داده و نامش را نزد خود علی نهاده است. وی در میان بندگان از لحاظ علم و حکمت، مایهٔ خشنودی خداوند است و خدا او را حجت و دلیل شیعیان قرار می‌دهد که در قیامت، به وجود او [بر اعمال خود] احتجاج و استدلال کنند. دعای او این است: 'خداوندا، مرا هدایت کن و بر آن [هدایت] ثابت قدم بدار و در کمال امنیت، با آن محشورم فرما. امنیت کسی [را برایم مقدر فرما] که هیچ ترس و اندوه و بی‌تابی ندارد. بی‌گمان تو سزاوار تقوایی و اهل آمرزشی.'

خدای تعالی در صلب وی نطفه‌ای پرخیر و خالص و خرسند و پسندیده قرار داده و او را محمد بن علی نام نهاده است. او شفاعت‌کنندهٔ شیعیان و





میراث دار علم نیای خویش است. نشانه‌ای آشکار و حجتی نمایان دارد. چون زاده شود، گوید: 'معبودی جز خداوند یکتا نیست و محمد ﷺ رسول خداست.' در دعایش می‌گوید: 'ای آن که مثل ومانندی نداری، تو خدایی هستی که جز تو نه معبودی هست، نه آفریدگاری. هستی‌ها را فانی می‌کنی و خود باقی می‌مانی. از آن که نافرمانی‌ات کند، در می‌گذری و خشنودی تو در آمرزش است.' هرکس این‌گونه دعا کند، محمد بن علی در قیامت شفیع او می‌شود.

خدای متعال در صلب وی، نطفه‌ای قرار داده که نه ستم‌کار است و نه طغیانگر؛ بلکه نیکوکار و فرخنده و پاک و مطهر است و نزد خود او را علی بن محمد نام نهاده است و بر تن او جامه‌ای از متانت و وقار پوشانده و علوم و اسرار نهان را در او به ودیعت نهاده است. هرکس با او ملاقات کند و در دلش چیزی پنهان باشد، وی می‌گوید که چیست و شخص را از دشمنش بر حذر می‌دارد. در دعایش می‌گوید: 'ای نور، ای دلیل آشکار، ای تابناک و روشنگر، پروردگارا، مرا از گزند بدی‌ها و آفت‌های روزگار در امان بدار و از تو می‌خواهم در آن روز که در صور دمیده شود، نجاتم دهی.' هرکس با این کلمات دعا کند، علی بن محمد از او شفاعت کند و او را به بهشت برد. خداوند در صلب وی نطفه‌ای نهاده و نزد خود نامش را حسن گذاشته است و او را نوری در سرزمین‌های خود و جانشینی در زمین خود و مایه عزت امت جدش و هدایتگر شیعیانش و شفاعت‌کننده آن‌ها نزد پروردگارش و بهانه عذاب مخالفانش و حجت دوستدارانش و برهان کسانی قرار داده است که او را پیشوای خود می‌دانند. در دعای خود عرض می‌کند: 'ای به غایت عزیز در عزت خود، چه عزیز است آن که در عزت خود عزیز باشد. ای عزیز! به عزت خود عزیزم فرما و به نصرت خود یاری‌ام ده و





و سوسه‌های شیطان را از من دور بدار و به حمایت خود مرا حامی باش و به قدرت نفوذناپذیر خویش مرا استواری بخش و از بهترین و گزیده‌ترین مردم قرارم بده. ای یکتا، ای یگانه، ای بی‌همتا و ای مقصود همه نیازمندان. هرکس این دعا را بخواند، خداوند او را با حسن بن علی محشور کند و گرچه سزاوار آتش باشد، از آتش برهاند.

خدای متعال در صلب حسن نطفه‌ای مبارک و پاک و ناب و بی‌گناه و مطهر نهاده است و همه مؤمنانی که خداوند از آنان تعهد و پیمان بر ولایت گرفته، به او راضی و خشنودند و همه منکران به او کافر و بی‌اعتقادند. او پیشوایی پرهیزکار و پاک و مسرت‌بخش و راهنما و هدایت‌یافته است. به عدل و داد حکم می‌راند و به آن امر می‌کند. او به خدای تعالی مصدق و باورمند است و خداوند نیز سخنش را تصدیق می‌کند. چون علامت‌ها و نشانه‌ها ظاهر شود، قیام خود را از تهامه می‌آغازد. گنج‌هایی دارد، نه از طلا و نقره؛ بلکه گنج‌هایش اسب‌های خوش‌نژاد و اصیل و مردان کاری و شناخته‌شده‌اند. خداوند از دورترین سرزمین‌ها، سیصد و سیزده تن را به‌شمار مجاهدان جنگ بدر پیرامون او گرد می‌آورد. با او طوماری مهرشده است شامل نام و نشان اصحابش با ذکر اصل و نسب و شهر و خلق و خوی و چهره و کنیه آنان. همگی شان مردانی جنگاور و در اطاعت از امام خویش پرتلاش و کوشاینده.»

ابی از پیامبر ﷺ پرسید: «علایم و نشانه‌های او چیست؟»

حضرت فرمودند: «وقتی زمان قیام وی فرا رسد، با او پرچمی است که خودبه‌خود از هم گشوده می‌شود و خداوند آن را به زبان می‌آورد. پرچم حضرت قائم را ندا می‌دهد: ای ولی خدا، برخیز و دشمنان خدا را بکش. و این دو [یعنی بازشدن خودبه‌خود پرچم و سخن گفتن آن]، دو نشانه





و علامت‌اند. نیز شمشیری غلاف‌شده دارد که چون هنگام قیام شود، از نیام خود بیرون آید و خداوند آن را به سخن درآورد. پس شمشیر وی را ندا می‌دهد: 'ولی خدا، دیگر برای تو روا نیست از پیکار با دشمنان خدا باز ایستی.' اینجاست که وی قیام می‌کند و دشمنان را، هر جا بیابندشان، به قتل می‌رساند و حدود الهی را اجرا می‌کند و به حکم خدا فرمان می‌راند. جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ او با وی همراه و همگام می‌شوند. این حقایق که برایتان گفتم، اگرچه پس از روزگاری، بر شما معلوم می‌شود و من کار خود را به خدا می‌سپارم.

ای ابی‌بن‌کعب، خوشا کسی که به دیدارش توفیق یابد و خوشا آن که دوستش بدارد و خوشا کسی که به او باور داشته باشد. خداوند اینان را به واسطه او و به سبب اقرار به خدا و رسولش و به جمیع امامان رستگار می‌کند و درهای بهشت را به رویشان می‌گشاید. ایشان در زمین به عطر مُشکی می‌مانند که از خود بوی خوش می‌پراکنند و هرگز تغییر نمی‌کنند و در آسمان همچون ماه درخشانده‌اند که هرگز بی‌نور و تاریک نمی‌شوند. ابی‌گفت: «ای رسول خدا ﷺ، حالات و اوصاف این امامان، از جانب خداوند چگونه بیان شده است؟»

فرمودند: «خدای تعالی دوازده نوشته بر من فروفرستاده است که نام هرامامی بر مهر هریک از آن نوشته‌ها نقش بسته و اوصاف او در متن نوشته ذکر شده است.»

حسین شهید علی‌ه‌السلام

۱۹۲. ریان بن شبیب: در نخستین روز از ماه محرم خدمت امام رضا علی‌ه‌السلام رسیدم. به من فرمودند: «یا ابن‌شبیب، آیا روزه‌ای؟»





گفتم: «نه». فرمودند: «در چنین روزی زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾» (پروردگارا، فرزندی پاک به من بخش که تو شنونده دعایی) و خداوند دعای وی را اجابت کرد و به فرشتگان دستور داد به زکریا که در محراب به نماز ایستاده بود، بگویند: «خداوند تو را به تولد یحیی نوید می‌دهد.» پس هرکس این روز را روزه بدارد و به درگاه الهی دعا کند، خدای متعال همچنان که دعای زکریا را مستجاب کرد، دعای او را نیز اجابت می‌کند. ای فرزند شبیب، محرم ماهی است که مردمان عصر جاهلیت به حرمت این ماه، ظلم و جنگ را حرام می‌دانستند؛ اما این امت، احترام این ماه و حرمت پیامبر خود را نگه نداشتند. آنان در این ماه، فرزندان او را کشتند و زنانش را به اسارت بردند و باروبنه‌اش را چپاول کردند. خداوند هرگز گناه این کارشان را نیامرزد!

یا ابن شبیب، اگر می‌خواهی بر چیزی بگیری، بر حسین بن علی بن ابی طالب (ع) گریه کن که ایشان را همچون گوسفند سر بردند و از خاندانشان، هجده تن که مانندشان روی زمین نبود، به همراه ایشان کشته شدند و هفت آسمان و هفت زمین، بر شهادت وی گریستند. چهارهزار فرشته برای یاری او به زمین فرود آمدند؛ اما اجازه نیافتند. آنان تا روزی که قائم قیام کند، ژولیده‌روی و آشفته‌موی، کنار قبر او هستند و از مهدی یاوران خواهند بود و شعارشان این است: «ای خون‌خواهان حسین!» ای پسر شبیب، پدرم از پدرشان، و ایشان از جدشان برای من روایت کردند که چون جد بزرگوارم، حسین (ع) کشته شد، آسمان خون و





خاک سرخ بارید. ای فرزند شیبب، اگر بر حسین علیه السلام بگری و اشک بر گونه‌هایت جاری شود، خداوند هر گناهی که کرده‌ای، کوچک یا بزرگ، کم یا زیاد، می‌آمرزد. یا ابن‌شیبب، اگر دوست داری پاک و بی‌معصیت خدا را دیدار کنی، حسین علیه السلام را زیارت کن. ای فرزند شیبب، اگر می‌خواهی در غرفه‌های مستحکم بهشتی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم‌خانه شوی، کشندگان حسین علیه السلام را نفرین کن. یا ابن‌شیبب، اگر می‌خواهی همانند پاداش کسانی را داشته باشی که در رکاب حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیده‌اند، پس هرگاه از او یاد کردی، بگو: 'ای کاش با آنان بودم و به فوز رستگاری بزرگ می‌رسیدم.' ای فرزند شیبب، اگر دوست داری در عالی‌ترین مراتب بهشت با ما باشی، در اندوه ما اندوهگین باش و در شادی ما شادی کن و هرگز ولایت ما را از دست نده. اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت، او را با همان سنگ محشور می‌کند.»

۱۹۳. امام رضا علیه السلام: «هرکس مصائب ما را به یاد آورد و بگیرد و بگریاند، در روز گریستن چشم‌ها، چشمش نگردد و هرکس در جلسه‌ای بنشیند که امر ولایت ما در آن احیا می‌شود، در آن روز که دل‌ها می‌میرند، دلش نمی‌میرد.»

مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه التوفیق

۱۹۴. حسن بن علی بن فضال: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: «انگار می‌بینم که شیعیان وقتی سومین فرد از فرزندانم را از دست می‌دهند، به دنبال امام و سرپرست می‌گردند و او را نمی‌یابند.»

عرض کردم: «چرا، ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟» فرمودند: «چون امامشان از چشم آنان غایب می‌شود.»





پرسیدم: «این غیبت برای چیست؟» فرمودند: «تا در هنگامه قیام با شمشیر، بیعت کسی بر گردن او نباشد.»

۱۹۵. امام رضا (ع): «به ناچار فتنه‌ای سهمگین و خون‌ریز به پا خواهد شد که در آن هرگونه وابستگی و رفاقت و دوستی بی اعتبار می شود و این هنگامی است که شیعه، سومین فرد از فرزندانم را از دست می دهد و آسمان و اهل زمین و هر مرد و زن تشنه و هر ماتم زده و ستم دیده‌ای بر او می گیرند. پدر و مادرم فدای آن فرزند که هم نام جدم و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است. جامه های نور بر تن دارد که از پرتو نور قدسی روشنی می گیرند. چه بسیار زنان مؤمن تشنه کام و چه بسیار مردان مؤمن و متأسف و سرگردان و اندوهگین که آب زلال و خوش گوار نمی یابند. گویا می نگرم که چه ناامید و مأیوس اند؛ اما ناگاه ندایی که گوش های دور و نزدیک آن را می شنوند، آنان را به خود می آورد. این ندا بر مؤمنان رحمت است و بر کافران، عذاب و عقوبت.»

۱۹۶. عبدالسلام بن صالح هروی: به ابوالحسن رضا (ع) عرض کردم: «نظرتان چیست درباره سخنی که از امام صادق (ع) نقل شده که فرموده اند: 'وقتی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، فرزندان قاتلان حسین (ع) را به جرم پدرانشان خواهد کشت؟'»

امام (ع) فرمودند: «چنین است که می گویند.» پرسیدم: «در این صورت معنای آیه ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد.) چه خواهد بود؟!»

فرمودند: «خداوند در تمام گفته هایش صادق است؛ اما فرزندان قاتلان حسین (ع) به اعمال پدرانشان خشنودند و به آن می بالند و هرکس به





کاری راضی باشد، همانند کسی است که آن را انجام داده است. اگر کسی در مشرق عالم کشته شود و دیگری در مغرب عالم به این قتل رضایت دهد، وی نزد خداوند، شریک قاتل است. قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از قیام، آن فرزندان را که به جنایت پدرانشان خشنودند، خواهد کشت.

گفتم: «قائم شما در آغاز قیام خود چه می‌کند؟»

فرمود: «نخست دستان بنی‌شبهه را که دزدان خانه خدا بودند،

می‌برد.»

۱۹۷. عبدالسلام بن صالح هروی: شنیدم که دعبل بن علی خزاعی

می‌گوید:

قصیده‌ام را با این مطلع برای سرورم، علی بن موسی الرضا علیه السلام خواندم:

مدارس تفسیر و تبیین آیات الهی که از تلاوت نهی شده

و منزلگاه وحی که متروک و خالی از سکنه است

وقتی به این دو بیت رسیدم:

و قیام امامی که ناگزیر قیام خواهد کرد

و حرکتش را به نام خداوند و برکات او می‌آغازد

و در میان ما هر حقّی را از باطل جدا می‌کند

و اعمال نیک و بد را جزا و پاداش می‌دهد،

امام علیه السلام به سختی گریستند و آنگاه سر به سوی من بلند کردند و

فرمودند: «ای خزاعی، روح القدس با این دو بیت از زبان تو سخن گفته

است. آیا می‌دانی این امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف کیست و چه وقت قیام می‌کند؟!»

گفتم: «نه سرورم، نمی‌دانم. تنها شنیده‌ام امامی از شما اهل بیت علیهم السلام،

علم قیام برمی‌افرازد و آلودگی‌های فساد و تباهی را از چهره زمین می‌زداید و

جهان را از عدل و داد آکنده می‌کند.»





فرمودند: «ای دعبل، پس از من، فرزندم محمد امام است و پس از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش حسن و در پی حسن، فرزندش حجت قائم که در غیبتش منتظر است و به هنگام ظهورش، همگان فرمان بردار اویند. اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز می‌کند که حجت ما قیام کند و زمین را که از ستم و بیداد آکنده شده است، پر از عدل و داد کند. اما کی؟! این خبر دادن از هنگام ظهور است. پدرم از پدران بزرگوارشان، از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) برای من نقل کردند که به رسول خدا (ص) گفته شد: «قائم از نسل شما، کی ظهور خواهد کرد؟»

پیامبر (ص) فرمودند: «حکایت وقت ظهور، همچون وقت برپا شدن قیامت است که جز خداوند آن را به وقتش آشکار نمی‌کند. ظهور قائم، بر آسمان‌ها و زمین، امری عظیم و شکوهمند است و یک باره و ناگهان به سراغتان می‌آید.»

رجعت

۱۹۸. مأمون گفت: «ای ابوالحسن، درباره رجعت چه می‌گویی؟» امام رضا (ع) فرمودند: «حقیقتی است. در امت‌های پیشین نیز سابقه داشته و قرآن نیز از آن سخن گفته است و رسول خدا (ص) فرموده‌اند: «هرچه در امت‌های گذشته رخ داده است، موبه‌مو در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد. مهدی (عج) که از فرزندان من است، چون قیام کند، عیسی بن مریم (ع) فرود می‌آید و پشت سروی نماز می‌گزارد. اسلام در آغاز غریب بود و باز هم غریب خواهد شد. خوشا به حال غریبان!» گفته شد: «ای رسول خدا (ص)، پس از آن چه خواهد شد؟»





فرمودند: 'حق به اهل و جایگاه خود بازمی گردد.'»

بعضی شاخصه‌های دین‌داری امامان علیهم‌السلام

۲۰۰. امام رضا علیه‌السلام به مأمون عباسی نوشتند: «حقیقت ناب اسلام این است که معتقد باشی [این کارها] از جمله شاخصه‌های دین‌داری امامان علیهم‌السلام است: خودداری از امور شبهه‌ناک، پاک‌دامنی، راستی و درستی، پایداری و مجاهدت، امانت‌داری در حق نیکان و بدان، سجده طولانی، روزه داشتن و شب‌زنده‌داری، دوری از محرمات، انتظار صبورانه فرج، شکیبایی در مصائب و خوش‌رفتاری.»

ردّ بر غلات و مقوضه

۲۰۲. یاسر خادم: به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: «نظر شما درباره مسئله تفویض چیست؟»

فرمودند: «خدای تعالی کار دین خود را به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سپرده و فرموده است: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (هرچه را پیامبر به شما دهد، به جان بپذیرید و از هرچه شما را بازدارد، دست بکشید)؛ اما کار آفرینش و روزی دادن را نه. پروردگار یکتا می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ (خداوند آفریدگار همه چیز است) و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲ (خداوند همان است که شما را آفرید و به شما روزی داد و آنگاه شما را می‌میراند و

۱. حشر، ۷

۲. رعد، ۱۶

۳. روم، ۴۰





سپس زنده می‌کند؛ آیا هیچ یک از شریکان شما چیزی از این کارها انجام می‌دهند؟! پاک و منزّه و برتر است خداوند از آنچه شریک و همتای او قرار می‌دهند.»

۲۰۳. مأمون به امام رضا (ع) گفت: «به من رسیده است که جماعتی درباره شما غلو می‌کنند و سخن را از حد می‌گذرانند.»

فرمودند: «پدرم موسی بن جعفر (ع) از پدرانشان، و ایشان از رسول خدا (ص) برای من روایت کردند که فرمودند: 'مرا بالاتر از حدی که حق من است، قرار ندهید؛ زیرا خداوند پیش از آنکه مرا رسول خویش کند، بنده خود خوانده است و در کتاب خود فرموده است: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾' (هیچ بشری را نرسد که خداوند به او کتاب و حکمت و پیامبری دهد و آنگاه او به مردم بگوید: به جای خداوند، بندگان من باشید؛ ولی [باید بگوید:] مردمی الهی باشید؛ چراکه شما کتاب خدا را تعلیم می‌دادید و درس می‌گرفتید و سزاوار نیست که به شما فرمان دهد فرشتگان و پیامبران را به خدایی گیرید. آیا شما پس از مسلمانی خود به کفر فرمان می‌دهید؟!)' علی (ع) فرموده‌اند: 'دو گروه درباره من هلاک شدند و مرا گناهی نیست؛ یکی دوست زیاده‌گو و افراطی و دیگر دشمن کم‌گوی بی‌انصاف.' و من به درگاه خدا بی‌زاری می‌جویم از هرکس که درباره ما زیاده‌روی کند و ما را بالاتر از حدمان نشاند؛ همچون عیسی بن مریم (ع)





که از نصارا برائت جست. خدای تعالی فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱ (و یاد آور که خداوند به عیسی پسر مریم فرمود: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟! گفت: منزهی تو! مرا نسزد که چیزی را که حق من نیست، بگویم. اگر آن را گفته بودم، به یقین آن را می دانستی. آنچه در دل من است، می دانی و من آنچه در ذات توست، نمی دانم؛ زیرا تو داندۀ نهانی هایی. من به آنان نگفتم جز آنچه مرا بدان فرمان دادی که خدایی را که پروردگار من و پروردگار شماست، بپرستید و تا در میان ایشان به سر می بردم، بر آنان گواه بودم و چون مرا نزد خود فرا بردی، تو خود مراقب آنان بودی و تو بر هر چیزی گواهی)، نیز می فرماید: ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲ (مسیح ابا و اکراه ندارد که بنده خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز [همین گونه اند]) و می فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّلَامَ﴾^۳ (و مسیح فرزند مریم، پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راست کردار بود و هر دو غذا می خوردند)؛ یعنی هر دو قضای حاجت می کردند. پس هرکس برای پیامبران علیهم السلام ربوبیت و برای امامان علیهم السلام ربوبیت یا نبوت

۱. مائده، ۱۱۶ و ۱۱۷

۲. نساء، ۱۷۲

۳. مائده، ۷۵





و برای دیگران امامت ادعا کند، ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم و برائت می‌جوئیم.»

چهار. معاد

مرگ، نابودکننده لذت‌ها

۲۰۴. امام رضا (ع) به نقل از پدران بزرگوارشان، از علی بن ابی طالب (ع) روایت کردند: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «از نابودکننده لذت‌ها [یعنی مرگ] فراوان یاد کنید.»

۲۰۵. امام رضا (ع) از پدرشان، موسی بن جعفر (ع) نقل کرده‌اند: به حضرت صادق (ع) گفته شد: «مرگ را برای ما توصیف کنید.»

فرمودند: «مرگ برای مؤمن همچون خوشایندترین بویی است که استشمام می‌کند. از خوشی آن مدهوش می‌شود و خستگی و درد از وجودش رخت برمی‌بندد؛ اما برای کافر، مرگ چونان نیش افعی و عقرب، بلکه گزنده‌تر است.»

گفتند: «بعضی معتقدند مرگ از تکه‌تکه شدن با اره و مقراض و درهم کوبیده شدن با سنگ‌ها و از گردش سنگ آسیاب بر حلقه چشمان دردناک‌تر است.»

فرمودند: «برای بعضی کافران و بدکاران، این چنین است. آیا بعضی از این افراد را ندیده‌اید که این سختی‌ها را می‌کشند؟! و از این دشوارتر و بیچاره‌کننده‌تر، عذاب آخرت است که از عذاب دنیا فاجعه‌بارتر است.»

عرض شد: «پس چرا ما می‌بینیم بعضی کافران آسان جان می‌دهند و در حال صحبت و خندیدن و سخن گفتن از دنیا می‌روند و برخی مؤمنان





نیز چنین حالتی دارند؛ ولی مؤمنان و کافرانی هم به هنگام مدهوشی مرگ، دچار این شداید می‌شوند؟!»

فرمودند: «آسودگی مؤمن در آن هنگام، پاداش زودرس است و سختی‌هایی که متحمل می‌شود، مایه پاک شدن از گناهان است تا پاک بی‌گناه به آخرت درآید و بی هیچ مانعی، سزاوار پاداش ابدی شود.

اما مرگ آسان برای کافر از آن روست که اجر نیکی‌های دنیایی خود را به طور کامل دریافت کند و در حالی وارد آخرت شود که جز آنچه موجب عذاب اوست، برای او باقی نمانده باشد و سختی جان‌کندن برای او، طلّیعه عذاب الهی است؛ چرا که خداوند عدل مطلق است و ستم نمی‌کند.»

۲۰۶. ابوالحسن رضا علیه السلام:

«تو درس‌رایی زندگی می‌کنی که زمانی محدود دارد و در آن تنها کار کسی که عمل و عبادتی کند، پذیرفته می‌شود آیا نمی‌نگری که مرگ آن را از همه سو در بر گرفته است و در آن امیدها و آرزوها بی‌سرانجام و بر باد است؟! در پی آنچه خواهش نفس توست، به گناه می‌شتابی؛ اما توبه را امید داری که در آینده بدان موفق شوی در حالی که مرگ ناگهان آدمی را درمی‌یابد این نمی‌تواند روش انسان دوراندیش و خردمند باشد»

حالت‌های قبر و قیامت

۲۰۷. امام رضا علیه السلام به مأمون عباسی نوشتند: «مسلمان باید به عذاب قبر و آمدن منکر و نکیر و برانگیخته شدن پس از مرگ و وجود میزان و صراط ایمان داشته باشد.»





۲۰۸. و فرمودند: «دهشت‌انگیزترین موقعیت‌ها برای انسان، سه جاست: روزی که زاده می‌شود و از شکم مادرش بیرون می‌آید و دنیا را می‌بیند و روزی که می‌میرد و آخرت و اهلش را به چشم می‌نگرد و روزی که زنده و برانگیخته می‌شود و چیزهایی را مشاهده می‌کند که در دنیا ندیده است.

خداوند در این سه موقعیت عظیم بر جناب یحیی (ع) سلام و تحیت نثار کرده و وحشتش را فرونشانده و فرموده است: ﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ (سلام براو در آن روز که زاده شد و روزی که جان می‌دهد و هنگامی که زنده برانگیخته می‌شود) و عیسی فرزند مریم نیز در این سه موقعیت، بر خود سلام فرستاده و سلامت خواسته است: ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾^۲ (و درود و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم).

بهشت و جهنم

۲۰۹. امام رضا (ع) به مأمون نوشتند:

«خداوند مؤمنی را که وعده بهشت به او داده است، به جهنم نمی‌برد و کافری را که به آتش جاودان تهدید کرده است، از آتش به در نمی‌آورد و گناه شرک به خود را نمی‌آمرزد و کمتر از آن را برای هر که بخواهد، می‌آمرزد. گنهکاران موحد در آتش نمی‌مانند و از آن بیرون می‌آیند و شفاعت در حق آنان روا می‌شود.»

۱. مریم، ۱۵

۲. مریم، ۳۳





ب. احکام

یک. طهارت

وضو

۲۱۰. امام رضا علیه السلام به مأمون عباسی نوشتند: «آنگاه وضوست؛ چنان که خداوند در کتابش فرمان داده است: شستن صورت و دو دست از آرنج و مسح سرو پاها یک مرتبه.»

فلسفه وضو

۲۱۱. و در پاسخ به پرسش‌های محمد بن سنان مرقوم داشتند: «وضو، که باید برای آن صورت و دست‌ها را شست و سرو پا را مسح کشید، فلسفه‌اش این است که انسان به هنگام نماز با تمام اعضا و جوارح ظاهری خود در پیشگاه خدای تعالی و رو به او برپا می‌ایستد و فرشتگان نویسنده و باکرامت را ملاقات می‌کند. شستن صورت برای سجده و فروتنی است و شستن دست‌ها برای آن است که در قنوت آن‌ها را رو به خداوند برمی‌گرداند و اظهار رغبت و بیم و توجه به معبود می‌کند و مسح کردن سرو پاها از آن روست که این دو عضو در همه حالت‌ها مکشوف و برهنه‌اند و آن مایه از خضوع و توجه که در صورت و دست‌هاست، در آن‌ها نیست.»

۲۱۲. و فرمودند: «اگر کسی بپرسد چرا مردم به وضو مأمور شده‌اند و نماز با آن آغاز می‌شود، در پاسخ او گفته می‌شود که تابنده هنگام ایستادن در پیشگاه خداوند جبار و در هنگام مناجات با او، پاکیزه باشد و فرمان بر دستوره‌های او، بی هیچ گونه پلیدی و ناپاکی؛ افزون بر این، وضو کسالت و





خواب‌آلودگی را از بین می‌برد و قلب را برای ایستادن در حضور خدای جبار، صاف و زلال می‌کند.

و اگر کسی بپرسد چرا در وضو فقط صورت و دست‌ها را باید شست و سر و پاها را مسح کرد، گفته می‌شود: 'زیرا وقتی انسان در برابر خداوند جبار می‌ایستد، آن اعضا و جوارح را آشکار می‌کند که در وضو به کار می‌آیند و با آن‌ها نماز به جای می‌آورد؛ با صورتش سجده و خضوع می‌کند و با دستش می‌طلبد و بیم و رغبت و توجه نشان می‌دهد و عبادت می‌کند و با سر، روبه‌قبله رکوع و سجده می‌گزارد و با پاها می‌نشیند و برمی‌خیزد.'

و اگر کسی بپرسد چرا باید صورت و دست‌ها را شست و مسح، تنها بر سر و پاهاست و چرا شستن همه یا مسح کردن همه واجب نشده است، پاسخ داده می‌شود: 'این جهات مختلف دارد: اول. مهم‌ترین و برترین شکل عبادت، رکوع و سجده است و این دو با صورت و دستان انجام می‌شود و نه با سر و پاها.'

دوم. مردم نمی‌توانند همیشه سر و پاها را بشویند و این کار در سرما و سفر و بیماری و ساعت‌های گوناگون روز و شب بر آنان دشوار است؛ اما شستن صورت و دستان آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر از شستن سر و پاهاست. واجبات الهی در حد کم‌توان‌ترین مردم سالم مقرر شده و آنگاه به قوی و ضعیف تعمیم داده شده است.

سوم. سر و پاها به خاطر وجود کفش و کلاه و عمامه و مانند آن، همانند صورت و دست‌ها، همیشه ظاهر و آشکار نیستند.'

فلسفه غسل جنابت

۲۱۳. و در پاسخ پرسش‌های محمد بن سنان نوشتند: «علت غسل جنابت





پاکیزگی است تا انسان خود را از آلودگی و پیامدهای ناخوشایند جنابت تطهیر کند؛ اما شستن همه بدن در این غسل برای آن است که جنابت از تمام بدن سرچشمه می گیرد و بیرون می ریزد، بنابراین انسان باید تمام بدنش را شست و شو دهد و علت آسان گیری در خروج ادرار و مدفوع آن است که موارد آن نسبت به جنابت بیشتر و همیشگی تر است، پس به خاطر بسیاری [دفعات] و مشقت زابودن و بی اختیار و بی شهوت بودن دفع، در آن به وضو بسنده شده است؛ اما جنابت جز به لذت بردن و با اختیار شخص و اقدام کردن او محقق نمی شود.»

فلسفه غسل عید فطر و عید قربان و جمعه

۲۱۴. و در پاسخ به محمد بن سنان نوشتند: «... علت غسل عید فطر و عید قربان و جمعه و مانند آن، این است که بنده با انجام آن ها پروردگارش را بزرگ می دارد و به خداوند کریم و با عظمت روی می کند و آموزش می طلبد تا عید برای او روزی معروف و با اهمیت به شمار رود که در آن گرد هم می آیند و یاد خدای تعالی می کنند. این غسل قرار داده شده است برای بزرگداشت و برتری آن روز بر دیگر روزها و افزون شدن نافله ها و عبادت ها، و این غسل مقرر شده است تا طهارت و پاکی ای باشد از جمعه ای تا جمعه دیگر.»

غسل های مستحب

۲۱۵. و به مأمون عباسی نوشتند: «غسل روز جمعه، مستحب و سنت است و نیز غسل عیدین و غسل ورود به مکه و مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل نخستین شب ماه رمضان و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم این ماه. این ها غسل های مستحب اند.»





فلسفه غسل میت

۲۱۶. و در پاسخ پرسش‌های محمدبن سنان مرقوم داشتند: «... درباره علت غسل میت باید گفت که او با این غسل پاک می‌شود و از آلودگی‌های مربوط به بیماری‌ها و عوامل دیگر تطهیر می‌یابد. او با فرشتگان دیدار می‌کند و با اهل آخرت ملازم و همراه می‌شود؛ پس مستحب و نیکوست که هنگام حضور در پیشگاه خداوند و دیدار با پاکان و تماس متقابل با ایشان، طاهر و پاکیزه باشد و با این حالت، به خداوند رو کند و مطلوب و مورد شفاعت قرار گیرد.

دیگر اینکه به هنگام مردن، منی‌ای که شخص از آن آفریده شده است، از وی بیرون می‌ریزد و جنب می‌شود؛ پس این غسل برای آن است. اما اینکه غسل‌دهنده و لمس‌کننده مرده باید غسل کند، علتش پاک‌شدن از چرک و پلیدی میت است؛ زیرا وقتی روح از بدن شخص به در می‌رود، بیشتر آفت‌ها در بدنش باقی می‌ماند؛ از این رو پس از تماس با او باید تطهیر کرد و وی را نیز پاکیزه کرد.»

کفن کردن میت

۲۱۷. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا باید مرده را کفن کنند، گفته می‌شود تا با بدنی پاک به دیدار پروردگارش برود و عورتش بر حاملان و دفن‌کنندگان جنازه آشکار نشود، مردم بعضی حالت‌های ناپسند و زشتی بدن و بدبویی او را درنیابند و انسان بر اثر نگرستن بسیار به چنین منظره پر عیب و آفتی، سنگ‌دل نشود.

دیگر اینکه این کار برای زنده‌ها مطلوب‌تر است و باعث می‌شود دوستان میت، از او بیزار نشوند و یاد و محبتش را به فراموشی نسپارند و





چنان نشود که در حفظ میراث و عمل به وصیت و سفارش‌های واجب یا مستحب او کوتاهی کند.»

نماز میت

۲۱۸. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا نماز میت را بدون وضو جایز می‌دانید، پاسخ داده می‌شود که چون رکوع و سجده ندارد و چیزی جز دعا و درخواست نیست و روشن است که دعا کردن به درگاه خداوند و طلب حاجت از او، در هر حالتی ممکن است. وضو تنها برای نمازی واجب است که رکوع و سجده دارد.

اگر کسی بپرسد در این صورت چرا مردم باید نماز میت بخوانند، گفته می‌شود که تا برای او شفاعت کنند و از خداوند برایش آمرزش بخواهند؛ چون میت در آن ساعت بیش از هر زمان دیگر به شفاعت و دعا و طلب آمرزش نیازمند است.

اگر کسی بگوید چرا در نماز میت پنج تکبیر قرار داده شده است و نه چهار یا شش تکبیر، گفته می‌شود که این پنج تکبیر، از پنج نماز واجب در شبانه‌روز گرفته شده است.

اگر کسی بپرسد چرا این نماز، رکوع یا سجده ندارد، پاسخ این است که چون نماز میت تنها برای شفاعت خواستن در حق بنده‌ای است که از آنچه بر جای گذاشته، دستش کوتاه شده است و به آنچه از پیش فرستد، نیازمند است.»

۲۱۹. حسن بن نصر: از امام رضا (ع) پرسیدم: «علت چیست که بر میت

پنج تکبیر گفته می‌شود؟»

فرمودند: «می‌گویند از پنج نماز واجب روزانه گرفته شده و این ظاهر





حدیث است؛ اما از جهت دیگر، خداوند پنج فریضه نماز و زکات و روزه و حج و ولایت را بر مردمان واجب کرده و مقرر داشته است که به ملاحظه هر فریضه، یک تکبیر بر میت گفته شود. هرکس ولایت اهل بیت (ع) را پذیرفته باشد، پنج تکبیر دارد و هرکس نپذیرفته باشد، چهار تکبیر؛ از این رو شما پنج تکبیر می‌گویید و مخالفان شما چهار تکبیر.»

خاک‌سپاری میت

۲۲۰. و فرمودند: «... اگر کسی سؤال کند که چرا باید میت را به خاک سپرد، گفته می‌شود تا مردم فاسدشدن پیکر و بدمنظری بدن و بدبویی جسمش را درنیابند و زنده‌ها از بوی تعفن و آفت‌ها و گندیدگی که عارض وی می‌شود، زیان و آزار نبینند و از چشم دوستان و دشمنان پوشیده بماند تا دشمنان نکوهش نکنند و دوستان آزرده‌خاطر نشوند.»

۲۲۱. و به مأمون عباسی نوشتند: «مرده را باید از طرف پاها، به قبر سرازیر کنند و این کار را به آرامی و مدارا انجام دهند.»

دو. نماز

حکمت امر به نماز

۲۲۲. امام رضا (ع): «نماز، تقرب بخش هر انسان پرهیزکار به خداست.»

۲۲۳. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد که چرا مردم به نماز دستور داده شده‌اند، گفته می‌شود زیرا در نماز اعتراف به ربوبیت خداوند نهاده شده و این به صلاح عموم انسان‌هاست؛ چون این اعتراف یعنی کوتاه کردن دست معبودهای دیگر و حضور در پیشگاه خداوند جبار، در نهایت خواری





و فروتنی و خشوع و اعتراف و درخواست آمرزش گناهان گذشته و نهادن پیشانی بر زمین در هر روز و شب، تا اینکه بنده پیوسته به یاد خدای تعالی باشد و او را فراموش نکند و در محضر او سرافکنده و ترسان و بی مقدار و خواهان و مشتاق افزونی دین و دنیای خود باشد؛ بیش از این، در نماز نفرت و انزجار از فساد و تباهی نهفته است. نماز در هر روز و شب بر آدمی مقرر شده است تا مدبر امور و پروردگار و آفریدگار خویش را از یاد نبرد و به خودخواهی و سرمستی و نافرمانی دچار نشود. از سوی دیگر، بودن در مسیر اطاعت آفریدگار و قیام به وظایف بندگی در پیشگاه پروردگار مانعی برای آدمی در برابر گناهان و سدی استوار در مقابل انواع فساد است.»

نماز اول وقت

۲۲۴. و به مأمون عباسی مرقوم داشتند: «نماز در اول وقت ارزش و فضیلت بیشتری دارد.»

قسمت اذان

۲۲۵. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: «اگر کسی بپرسد چرا مردم به اذان مأمور شده اند، پاسخ داده می شود که علت های بسیار دارد؛ از جمله اینکه اذان یادآورنده فراموش کاران و تنبیه بخش غافلان و اعلام کننده وقت است برای آن که نمی داند و به کاری جز نماز سرگرم شده است. دیگر اینکه اذان فراخوان بندگان است به عبادت آفریدگار، و برانگیزاننده آنان است به نماز، و نشانه اعتراف آنان به یگانگی خداوند محسوب می شود. نماز آشکارکننده ایمان و جلادهنده اسلام و به یادآورنده نماز برای کسی است که آن را فراموش کرده است. مؤذن را به این دلیل مؤذن می گویند





که به نماز فرامی خواند.

اگر کسی بپرسد چرا در اذان الله اکبر پیش از لاله الا الله گفته می شود، پاسخ این است که خداوند خواسته است اذان با یاد و نام او آغاز شود و چون نام خدای تعالی در تکبیر، کلمه اول و در تهلیل، کلمه پایانی است، خداوند اذان را با جمله ای آغاز کرده است که نام الله در آغاز آن است، نه در پایان. اگر کسی بپرسد چرا فرازهای اذان، دو تا دو تا است، گفته می شود یکی اینکه تکرار و تأکیدی در گوش شنوندگان است که اگر از یکی غافل شدند، دیگری را بشنوند و دیگر اینکه چون نماز دو رکعت دو رکعت است، اذان نیز دو بار دو بار تشریع شده است.

اگر کسی بگوید چرا الله اکبر در آغاز اذان چهار بار گفته می شود، پاسخ این است که چون اذان یک دفعه و بدون کلامی آغاز می شود که از پیش شنونده را متوجه کند، این تکرار، تنبه و هشدار است که شنوندگان به ادامه اذان گوش فرادهند.

اگر کسی بپرسد چرا پس از الله اکبر گواهی به توحید و رسالت مقرر شده است، گفته می شود زیرا نخستین و مهم ترین مرتبه ایمان، توحید و اعتراف به وحدانیت خداوند و آنگاه اعتراف به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است و اینکه اطاعت و معرفت خداوند و رسولش به یکدیگر مقرون و پیوسته اند و اساس ایمان، جز گواهی دادن به این حقیقت نیست؛ به همین سبب شهادتین در اذان لحاظ شده است، همچنان که در موارد حقوقی دیگر نیز دو شهادت و گواهی لازم است. پس هرگاه بنده به یگانگی خدای تعالی و به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف کند، در واقع به همه ایمان اعتراف کرده است؛ چراکه بنیاد ایمان بر اقرار به خدا و رسول اوست.

اگر کسی بپرسد چرا پس از شهادتین، به نماز دعوت شده است، گفته





می شود زیرا اذان در اصل به خاطر اهمیت نماز، تشریع شده و فراخوانی به نماز است؛ از این رو این دعوت در میان اذان قرار گرفته است و مؤذن پیش از آن، چهار تکبیر و دو شهادت می گوید و پس از آن، چهار فراز دیگر که عبارت اند از: 'دو بار حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ که برانگیختن به نیکی و رستگاری است و دو بار حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ که دعوت به نماز به عنوان بهترین کار و ایجاد شوق به انجام و ادای آن است. آنگاه مؤذن دو بار ندای اَللّهُ اَكْبَرُ و دو بار بانگ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سر می دهد و چهار فراز پس از حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ را کامل می کند تا کلامش همچنان که با الله آغاز شده است، با گفتن الله نیز به انجام برسد. اگر کسی بپرسد چرا اذان با لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ پایان می یابد و نه با اَللّهُ اَكْبَرُ، گفته می شود چون کلمه آخر در تهلیل الله است و خداوند خواسته است اذان با نام او پایان یابد؛ همچنان که آغاز شده است.

اگر کسی بپرسد چرا خداوند در اذان به جای لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ یا اَلْحَمْدُ لِلَّهِ را قرار نداده است که الله در هر دو، واژه پایانی است، در پاسخ گفته می شود زیرا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن، اعتراف به یگانگی و وحدانیت خداوند و بی اعتبار دانستن معبودهای غیر خداست و این نخستین و برترین مرتبه ایمان محسوب می شود و از تسبیح و تحمید مهم تر است.»

تکبيرة الاحرام

۲۲۶. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا انسان به هنگام گفتن اَللّهُ اَكْبَرُ دست ها را بالا می برد، گفته می شود چون این کار، نوعی اظهار خاکساری و دل بردن از غیر خدا و فروتنی در برابر پروردگار است و خدای بلندمرتبه دوست داشته است بنده به هنگام یادکرد او، خاکسار و بریده از غیر و فروتن باشد. دیگر اینکه بالابردن دستان، زمینه ساز به ذهن آوردن نیت و توجه





قلبی به نماز و اذکار آن است.»

چرا هر قرائت نماز، با سوره حمد آغاز می‌شود؟

۲۲۷. امام رضا (ع) به مأمون عباسی نوشتند: «بلند و آشکار گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در همه نمازها، سنت است.»

۲۲۸. علی بن موسی الرضا (ع) فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا در هر قرائت نماز، سوره حمد خوانده می‌شود و نه سوره‌های دیگر، پاسخ این است که در هیچ جای قرآن و سخنان دیگر، به اندازه سوره حمد، پرمایه‌ترین خیرات و اندیشه‌های حکمت الهی یک جا جمع نشده است. توضیح آنکه: الْحَمْدُ لِلَّهِ، بیان و ادای شکری است که خدای تعالی بر بندگانش لازم کرده و سپاس گفتن خداست که بنده را توفیق خیرات و خوبی‌ها عنایت فرموده است.

رَبِّ الْعَالَمِينَ، حمد و ستایش خداوند و اعتراف به آفریدگاری و فرمان‌روایی او بر تمام هستی‌هاست.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، جلب رحمت الهی و یادکرد نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند در حق همه آفریدگان است.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، اعتراف به رستاخیز و بازگشت و محاسبه اعمال و کیفر و پاداش است و اینکه فرمان‌روایی و مالکیت آن جهان، همچون این جهان، از آن خداوند بلندمرتبه است.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ، گرایش و تقرب به خدای تعالی و اظهار بندگی و عمل خالصانه برای اوست.

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، خواستن توفیق روزافزون بر عبادت پروردگار و تداوم آن در زندگی به پاس نعمت‌هایی است که خداوند به انسان بخشیده و





آگاهی‌هایی که عطا کرده است.

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، یعنی هدایت جستن از خداوند در فهم ادب و آیین او و تمسک به ریسمان الهی و درخواست شناخت بیش‌ازپیش پروردگار و به عظمت و شکوه او واقف‌تر شدن.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، تأکیدی است بر دعا و درخواست و خواهش بنده‌وار و نیز یادکرد نعمت‌ها و دهش‌های پیشین خداوند در حق دوستدارانش که اکنون نمازگزار، همانند آن را از خدا می‌خواهد.

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ، پناه‌بردن به خدای تعالی است که مبادا در زمره دشمنان و بی‌خدایان و خوارشمرندگان مقام پروردگار و دستورهای او قرار گیرد.

وَلَا الضَّالِّينَ، باز هم توسل به ذات پاک الهی است که مبادا جزو گمراهانی باشد که بدون شناخت و معرفت، از راه خدا منحرف شده‌اند و به گمان خویش، کار درست و نیکویی کرده‌اند. بی‌گمان در این سوره خیرات جامع و آموزه‌های حکیمانه‌ای در باب دنیا و آخرت گرد آمده است که در هیچ سخن و سوره دیگری وجود ندارد.

تسبیح‌گفتن در رکوع و سجده

۲۲۹. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا در رکوع و سجده باید تسبیح گفت، پاسخ او چنین است که این چند علت دارد: یکی اینکه بنده در حالی که سرشار از فروتنی و خشوع و بندگی و بی‌رغبتی به دنیا و بیچارگی و تذلل و تواضع و نزدیکی به پروردگار است، او را تقدیس و ستایش و تسبیح و فرمان‌بری کند و بزرگ‌بدارد و آفریدگار و روزی‌دهنده خویش را سپاسگزار باشد و افکار و خیالات و آرزوها، توجهش را به غیر خدا نگرداند...»





سجده شکر

۲۳۰. ابوالحسن رضا (ع) به سلیمان بن حفص مروزی نوشتند: «در سجده شکر، صد بار بگو شُکراً و اگر خواستی، بگو عَفْواً»

۲۳۱. حسن بن علی بن فضال: امام رضا (ع) فرمودند: «سجده شکر خداوند، پس از هر نماز واجب، در واقع شکر و یادکرد توفیقی است که خدا در انجام نماز به بنده خود داده است. کمترین ذکر در این سجده، آن است که سه بار بگوید: شُکراً لِلَّهِ.»

گفتم: «معنای این ذکر چیست؟» فرمودند: «یعنی این سجده من، بابت شکر خدای تعالی است که مرا به خدمتگزاری خویش و انجام واجباتش موفق کرده است. شکر و سپاس موجب افزونی است؛ پس اگر در نماز نقص و کاستی‌ای باشد که با نوافل جبران نشود، با این سجده کامل می‌شود.»

۲۳۲. امام رضا (ع): «نزدیک‌ترین حالت انسان به خدای تعالی در سجده است؛ همان که فرمود: ﴿وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾ (سجده کن و نزدیک آی.)»

فضیلت نماز جماعت

۲۳۳. امام رضا (ع) به مأمون عباسی نوشتند: «فضیلت نماز جماعت، بیست و چهار برابر نماز فراداست.»

۲۳۴. و فرمودند: «اگر کسی بپرسد فلسفه نماز جماعت چیست، گفته می‌شود برای این است: اول. اخلاص و یکتاپرستی و اسلام و عبادت خداوند جز به صورت آشکار و بی‌پرده و روشن ابراز نشود؛ چراکه این اعلان، حجت و نشانه توحید خدای تعالی بر ساکنان شرق و غرب عالم است؛ دوم.





انسان منافق و سبک شمرنده نماز، آنچه را اعتراف کرده، به ظاهر مسلمانی و مراقبت خود، به جای آورد؛ سوم. گواهی دادن مردم به اسلام یکدیگر ممکن شود؛ چهارم. نماز جماعت زمینه مساعدی است برای نیکوکاری و تقوا و پرهیز از بسیاری گناهان و منہیات خدای تعالی.»

۲۳۵. و به مأمون عباسی نوشتند: «نماز مستحب را به جماعت خواندن جایز نیست؛ چون این کار، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی، سرانجامش آتش است.»

نماز شب

۲۳۶. امام رضا علیه السلام درباره این آیه ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ﴾ (و گوشه گیری و رهبانیتی را که از پیش خود بر ساختند، ما بر آنان مقرر نکردیم؛ جز آنکه برای رسیدن به خشنودی خداوند چنین کردند)، فرمودند: «منظور نماز شب است.»

۲۳۷. و به مأمون عباسی نوشتند: «... اگر کسی بپرسد چرا مسافر و بیمار می تواند نماز شب را در آغاز شب بخواند، گفته می شود که چون مسافر کار و اشتغالاتی دارد و بیمار، ضعیف و ناتوان است. حال برای اینکه نماز شب از دستشان نرود، آن را در اول شب می خوانند تا بیمار به استراحت خود برسد و مسافر به کار و تدارک مقدمات سفر بپردازد.»

نماز جمعه

۲۳۸. و فرمودند: «اگر کسی پرسید چرا نماز ظهر جمعه، با امام دو رکعت است و بدون امام چهار رکعت، گفته می شود به چند دلیل: اول. مردم





از دوردست‌ها به نماز جمعه می‌آیند و خدای تعالی دوست دارد به خاطر سختی‌ای که متحمل می‌شوند، بر آنان سهل و آسان بگیرد؛ دوم. امام مردم را برای خطبه نگه می‌دارد و آنان باید منتظر نماز باشند. هرکس منتظر نماز باشد، در نمازی به حکم نماز تمام واقع است؛ سوم. نماز با امام، تام‌ترین و کامل‌ترین نماز است، به خاطر علم و دانش دینی و عدالت و برتری او بر دیگران؛ چهارم. جمعه روز عید است و نماز عید، دو رکعت است و با وجود این، شکسته نیست؛ چون دو خطبه دارد.

اگر کسی بپرسد که خطبه برای چیست، گفته می‌شود که نماز جمعه یک گردهمایی عمومی است و خداوند خواسته است این بهانه‌ای باشد که امام مردم را موعظه کند و به طاعت خدا برانگیزاند و از معصیت بیم دهد و به مصالح دنیا و آخرت آگاهشان کند و به آنان خبر دهد که در حوزه حکومتش براو چه گذشته و آنان را به اوضاع و شرایطی که سود و زیانشان در آن است، آگاه کند.»

نماز مسافر

۲۳۹. امام رضا (ع) به مأمون عباسی نوشتند: «اگر کسی بپرسد چرا نماز در سفر شکسته می‌شود، پاسخ آن است که در آغاز تنها ده رکعت نماز در شبانه روز واجب شده بود و آنگاه هفت رکعت دیگر بر آن افزوده شد. پس خداوند آن زیاده را بر مسافر ببخشید و تخفیف داد، به خاطر رنج‌ها و مشکلات سفر و مشغولیات شخصی و مسائل سفر و اقامت، تا از کارهای ضروری خود بازنماند. این رحمت و لطف خدای تعالی در حق مسافر است.»





نماز آیات

۲۴۰. و به مأمون نوشتند: «... اگر کسی پرسید چرا برای خورشید گرفتگی نماز وضع شده است، گفته می‌شود چون این حادثه، آیتی از آیات الهی است و کسی نمی‌داند سرانجامش رحمت است یا عذاب؛ از این رو پیامبر ﷺ دوست داشتند امتشان در چنین لحظه‌هایی به آفریدگار و خدای مهربان خود پناهنده شوند تا شر و بدی این واقعه را از آنان بردارد و از پیامدهای ناخوشایند آن در امانشان دارد؛ همچنان که با قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَام چنین کرد، پس از آنکه به درگاه پروردگارشان تضرع و زاری کردند.

اگر کسی بپرسد چرا در نماز آیات ده رکوع است، گفته می‌شود نخستین نمازی که حکمش از آسمان به زمین فرود آمد، دو رکعت برای شبانه‌روز بود که ده رکوع داشت و تمام آن ده رکوع، در این نماز جمع شده است. دلیل قرار گرفتن سجده در نماز آیات این است که هر نماز دارای رکوع، باید سجده نیز داشته باشد؛ دلیل دیگر اینکه بندگان نماز خود را با سجده خشوع و افتادگی در برابر پروردگارشان به پایان برند. اما وضع چهار سجده در نماز، از این روست که هر نماز که کمتر از چهار سجده داشته باشد، اصلاً نماز نیست؛ چون کمترین تعداد سجده واجب در هر نماز، چهار سجده است.

اگر کسی بپرسد چرا به جای رکوع، سجده افزوده نشد، گفته می‌شود چون اولاً نماز ایستاده، افضل از نماز نشسته است. ثانیاً انسان ایستاده، گرفتگی و باز شدن خورشید را می‌بیند؛ اما در حال سجده نمی‌تواند ببیند.»

نماز با انگشتر عقیق

۲۴۱. امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام به نقل از پدرانشان، از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:





«روزی رسول خدا ﷺ در حالی که انگشتی با عقیق یمانی در دست داشتند، به جمع ما وارد شدند و با ما نماز گزاردند و آنگاه انگشت عقیق خود را به من دادند و فرمودند: 'علی جان، این انگشت را به دست راست کن و با آن نماز به جای آور. آیا نمی دانی که یک نماز با انگشت عقیق، هفتاد نماز محسوب می شود؟ این انگشت تسبیح می گوید و استغفار می کند و پاداش آن برای صاحبش خواهد بود، و عصمت و توفیق با خداست.'»

سه. زکات

فلسفه زکات

۲۴۲. و به مأمون نوشتند: «در هر دویست درهم، پنج درهم زکات واجب است و در کمتر از آن واجب نیست. تا یک سال بر مال زکاتی نگذرد، زکات آن واجب نمی شود. زکات را به غیر شیعه امامی و کسی که در زمره معروفان به تشیع نیست، نمی توان داد. گندم و جو و خرما و میز چون به پنج وسق^۱ رسید، یک دهم آن را باید به عنوان زکات پرداخت. زکات فطره بر هر فرد، کوچک و بزرگ، آزاد و برده، مرد و زن، واجب است. از گندم و جو و خرما و میز، هر نفر یک صاع که چهار مُد^۲ است. پرداخت زکات فطره به غیر شیعه امامی جایز نیست.»

۲۴۳. امام علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ پرسش های محمد بن سنان نوشتند: «زکات برای تأمین خوراک بینوایان و حفظ دارایی توانگران وضع شده است؛ چون خدای تعالی تن درستان را به سرپرستی امور زمین گیران

۱. هر وسق، شصت صاع و هر صاع چهار مُد است.

۲. هر مُد ۷۵۰ گرم است.





و مبتلایان مکلف کرده و فرموده است: ﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ (به یقین در رابطه با اموال و جان‌های خود آزموده خواهید شد)، در اموالتان، به پرداختن زکات و در جان‌هایتان، با عادت دادن خود به صبر و شکیبایی؛ افزون بر این، زکات به جای آوردن شکر نعمت‌های خداوند و امید زیادت داشتن است؛ نیز در آن ارزش‌هایی چون شفقت بر ضعیفان و توجه مهربانانه به مسکینان و برانگیختن بندگان به مواسات و هم‌دردی با مستمندان و تقویت و اعانت آنان در انجام امور و تکالیف دینی نهفته است و این بینوایان و تهی‌دستان، خود‌پندواندروزی برای توانگران‌اند که با مشاهده حال و روز آنان، به وضع رقت‌بار فقیران آخرت پی ببرند و این انگیزه در آنان ایجاد شود که آنچه را خداوند در اختیارشان نهاده و به آنان عطا کرده است، شکر گویند و خدا را به دعا و تضرع بخوانند و بترسند از روزی که آنان نیز در بسیاری از امور همچون پرداخت زکات و صدقات و دستگیری از خویشان و انجام خیرات، همچون مستمندان و نیازمندان شوند و کار و خدمتی از ایشان برنیاید.»

چهار. روزه

فضیلت ماه رمضان

۲۴۴. مولایمان علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده‌اند: «... اگر کسی بپرسد چرا روزه در ماه رمضان قرار داده شده است و نه در ماه‌های دیگر، گفته می‌شود زیرا ماه رمضان، ماه نزول قرآن است و در آن، میان حق و باطل جدایی و تمایز افکنده شده است؛ چنان‌که خدای تعالی فرموده: ﴿شَهْرُ





رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ ﴿١﴾

(ماه رمضان که قرآن در آن فرو فرستاده شده است. [قرآن] کتابی است که راهبر مردم و دربردارنده دلایل آشکار و جدایی حق از باطل است.)

در این ماه به محمد ﷺ وحی شد و در آن، شب قدری است که از هزار ماه ارزشمندتر است و در آن شب، هر کار محکم و استواری فیصله داده می‌شود. ماه رمضان آغاز سال است و هر خیر و شر و سود و زیان و رزق و مدت عمری، در آن مقدر می‌شود؛ از این رو به آن شب، شب قدر گفته می‌شود.»

۲۴۵. امام علی بن موسی الرضا (ع) از پدران بزرگوارشان، به نقل از علی (ع) و ایشان از رسول خدا ﷺ فرمایش کردند: «ماه رمضان به حق ماه با عظمتی است. خداوند در این ماه، بر خیرات و خوبی‌ها می‌افزاید و بدی‌ها و گناهان را می‌زداید و مراتب انسانی را بالا می‌برد. هر کس در این ماه چیزی صدقه بدهد، خدایش می‌آمرزد و هر کس به زیردستان خود احسان کند، خدایش می‌آمرزد و هر کس خوش اخلاقی ورزد، خدایش می‌آمرزد و هر کس از بستگان خود دستگیری کند، خدایش می‌آمرزد.

این ماه شما همچون دیگر ماه‌ها نیست. این ماه چون به شما روی کند، با برکت و رحمت روی می‌آورد و چون بگذرد، با آمرزش گناهان به شما پشت می‌کند و می‌رود. این ماهی است که خوبی‌ها در آن دوچندان می‌شود و نیکوکاری‌ها مقبول می‌افتد. هر کس در این ماه، تنها برای خدا دو رکعت نماز مستحب بخواند، خدایش می‌آمرزد.

تیره‌بخت‌ترین انسان کسی است که این ماه بر او بگذرد و گناهانش را نبخشایند؛ در نتیجه روزی که نکوکاران با دریافت جوایز پروردگار کریم خود به سعادت و رستگاری می‌رسند، او تهی دست و زیان‌کار می‌ماند.»





فلسفه روزه

۲۴۶. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا مردم به روزه امر شده‌اند، گفته می‌شود تا درد تشنگی و گرسنگی را بچشند و به فقر و نداری آخرت راه برند و تا روزه دار خشوع و خواری و مسکنت بیاید و پاداش ببندد و به حساب خداوند، تحمل سختی کند و حق شناس شود و برآزار گرسنگی و عطش بردباری کند و آنگاه سزاوار اجر و پاداش الهی شود. روزه چیرگی شهوات را درهم می‌شکند و اندرزدهنده امروز و آماده‌کننده انسان برای انجام تکالیف و رهنمودی برای آینده و آخرت است تا روزه‌داران بفهمند تشنگی و گرسنگی در دنیا با مردمان نیازمند و خاک‌نشین چه می‌کند؛ پس حقوقی را که خداوند در اموالشان برای آنان واجب کرده است، به جای آورند و بپردازند.

اگر کسی بپرسد چرا فقط باید ماه رمضان را روزه بدارند و نه کمتر و نه بیشتر، گفته می‌شود زیرا روزه این ماه در توان همه بندگان است، قوی باشند یا ضعیف، و خداوند احکامش را تنها به ملاحظه حال بیشترین مردم و توان عمومی واجب می‌کند. پس ضعیفان را رخصت داده است که به همان مقدار بسنده کنند و قویان را به روزه بیشتر برانگیخته و تشویق کرده است. حال اگر به کمتر از ماه رمضان مصلحتشان تأمین می‌شد، از روزه‌ها می‌کاست و اگر به بیش از آن نیاز داشتند، بر آن می‌افزود.»

۲۴۷. امام رضا علیه السلام به مأمون نوشتند: «روزه ماه رمضان واجب است. با

دیدن هلال روزه آغاز می‌شود و با دیدن هلال به پایان می‌رسد.»

۲۴۸. و به مأمون نوشتند: «هرگاه نمازت شکسته بود، باید افطار کنی

و هرکس افطار نکند، روزه‌اش در سفر کافی نخواهد بود و باید قضا کند؛ چون در سفر روزه‌ای براو واجب نبوده است.»





روز عید فطر

۲۴۹. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا روز فطر را عید گذاشته‌اند، گفته می‌شود تا فرصتی باشد برای گردهمایی مسلمانان که جمع شوند و خود را در معرض رحمت خدای تعالی قرار دهند و او را به پاس نعمت روزه، حمد و ستایش گویند. روز فطر، روز عید و روز اجتماع و روز روزه‌گشودن و روز زکات و روز اشتیاق و روز زاری به درگاه پروردگار است. دیگر اینکه روز فطر، نخستین روز سال است و خوردن و آشامیدن در آن رواست؛ چون نزد حق باوران، ماه رمضان اولین ماه سال است و خداوند دوست دارد بندگان را در این روز، اجتماع کنند و به حمد و ستایش و تقدیس او بپردازند.

اگر کسی بگوید چرا تکبیرهای این نماز بیش از دیگر نمازهاست، گفته می‌شود زیرا تکبیر در نماز عید فطر، چیزی جز بزرگداشت مقام پروردگار و نکوداشت و ستایش او در برابر نعمت هدایت و تن‌درستی نیست؛ همچنان که خود فرموده است: ﴿وَلْتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَذَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (تا شمار روزه‌ها را کامل کنید و خداوند را که هدایتان کرده است، به بزرگی یاد آورید و بستایید؛ باشد که سپاس گوئید.)

روزه‌های مستحب

۲۵۰. و فرمودند: «... و اگر کسی بپرسد چرا روزه سنت و مستحب مقرر شده است، گفته می‌شود تا روزه واجب با آن تکمیل شود.

اگر کسی بپرسد چرا خداوند در هر ماه سه روز و در هر ده روز، یک روزه مستحب قرار داده است، گفته می‌شود چون خدای تعالی می‌فرماید: ﴿مَنْ





جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا ﴿۱۶﴾ (هرکس کار نیکی به جای آورد، ده برابر آن پاداش دارد)؛ بنابراین هرکس در هر ده روز، یک روزه بگیرد، چنان است که تمام عمر را روزه داشته است؛ همچنان که سلمان فارسی ۶ گفت: 'روزه سه روز در هر ماه، روزه تمام عمر است؛ پس هرکس بیرون از عمر خود روز دیگری یافت، آن را روزه بدارد.'

اگر کسی بپرسد چرا روزه پنجشنبه اول و آخر ماه و چهارشنبه وسط، سنت شده است، گفته می شود که اما پنجشنبه، طبق گفته امام صادق علیه السلام است که فرموده اند: 'در هر پنجشنبه اعمال بندگان بر خدای تعالی عرضه می شود. من دوست دارم کار بنده، در حال روزه بر خداوند عرضه شود.' اگر کسی بپرسد آخرین پنجشنبه برای چیست، گفته می شود زیرا بی گمان عرضه شدن اعمال هشت روز انسان با وجود روزه، بهتر و بافضیلت تر از عرضه اعمال دو روز در حال روزه است؛ اما علت استحباب روزه در چهارشنبه وسط ماه آن است که امام صادق علیه السلام فرمودند: 'در این روز بود که خداوند آتش را آفرید و اقوام گذشته در چنین روزی نابود شدند و آن، روز شوم مستمر است. من دوست می دارم انسان با روزه خود، شومی این روز را دفع و دور کند.'

روزه ماه رجب

۲۵۱. و فرمودند: «هرکس به امید پاداش الهی، نخستین روز ماه رجب را روزه بگیرد، بهشت بر او لازم شود و هرکس روز نیمه آن را روزه بدارد، به اندازه مردم دو قبیله ربيعة و مضر را شفاعت تواند کرد و هرکس آخرین روز ماه را روزه باشد، خداوند او را از شهریان بهشت قرار می دهد و شفاعتش





را در حق پدر و مادر و فرزندان و خواهر و برادر و عمه و عمو و خاله و دایی و خویشان و دوستان و همسایگانش پذیرا می‌شود؛ اگرچه در میان آن‌ها کسی سزاوار آتش باشد.»

روژه ماه شعبان

۲۵۲. و فرمودند: «هرکس در طلب ثواب خداوند، یک روز از ماه شعبان را روزه بگیرد، به بهشت رود و هرکس در هر روز آن، هفتاد بار از خداوند آمرزش بخواهد، خدا در روز قیامت او را با پیامبر ﷺ محشور می‌کند و تکریم الهی ملازم او خواهد بود و هرکس در شعبان چیزی به اندازه تکه‌ای خرما تصدق کند، خداوند پیکرش را به آتش نسوزاند و هرکس سه روز از این ماه را روزه بدارد و آن را به روزه ماه رمضان بپیوندد، خداوند روزه دو ماه پی‌درپی را برایش ثبت می‌کند.»

۲۵۳. به نقل از پدران بزرگوارشان، از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده‌اند: «روش رسول خدا ﷺ این بود که با آمدن ماه شعبان، سه روز نخست و سه روز وسط و سه روز از پایان آن ماه را روزه می‌داشتند و دو روز مانده به ماه رمضان را روزه نمی‌گرفتند و آنگاه روزه واجب را آغاز می‌کردند.»

پنج. حج خانه خدا

فلسفه حج

۲۵۴. امام علی بن موسی الرضا (ع): «... اگر کسی بپرسد چرا مردم باید حج بگذارند، گفته می‌شود که علت وجوب حج، کوچ کردن به سوی خداوند و زیادت طلبیدن و بیرون شدن از آلودگی‌های گناه است و اینکه انسان از





گذشته ناصواب خود روی برگرداند و همه چیز را از نو آغاز کند. فایده دیگر حج، هزینه کردن اموال و به زحمت افتادن بدن ها و ممنوعیت از شهوات و لذت ها و نزدیکی به خدای تعالی و اظهار فروتنی و افتادگی و انکسار در برابر پروردگار و رهسپار کوی دوست شدن در گرما و سرما و در حال امنیت و ناامنی و بیم خطر است، به گونه ای خستگی ناپذیر و پیوسته.

حج تأمین منافع تمام انسان ها و ایجاد شوق و رغبت به خداوند و ترس از عظمت او را در خود دارد. آدمی در حج سنگ دلی و گستاخی نفس و بی یاد خدا بودن و ناامیدی و بی عملی را از خود دور می کند و رسیدگی به حقوق دیگران و خودداری از فساد نفس را بر خویشتن ضروری می داند. مصالح و منفعت تمام انسان ها در غرب و شرق گیتی در خشکی ها و دریاها، حج گزار باشند یا نباشند، همه در گرو انجام مراسم حج است، از بازرگان و واردکننده و فروشنده و خریدار و کاسب، تا مستمند و چاروادار و نیازمند؛ نیز تأمین مایحتاج مردم اطراف مکه و محل های ممکن برای اجتماع حاجیان وابسته به برگزاری مراسم حج است، تا همگان بهره های خویش را دریابند؛ افزون بر این، پیگیری مسائل دینی و نقل روایات امامان علیهم السلام به هر گوشه و ناحیه ای نیز از فواید بزرگ حج است. همچنان که خدای تعالی می فرماید: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (پس چرا از هر گروه ایشان عده ای رهسپار نمی شوند که در دین، آگاهی و بصیرت یابند و چون نزد قوم خود بازگردند، آنان را بیم دهند؟ باشد که بترسند و خودداری کنند) و تا منافع خویش را دریابند.

اگر کسی بپرسد چرا هنگام حج، دهه نخست ذی حجه است، گفته





می‌شود چون خداوند دوست دارد در ایام تشریق^۱ با اعمال حج پرستش شود. در این روزها بود که فرشتگان برای نخستین بار حج گزاردند و بیت‌الله را طواف کردند. پس خداوند مقرر فرموده است که این تا قیامت سنت و هنگام گزاردن حج باشد. پیامبران، یعنی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) و نیز دیگر انبیای الهی هم در این زمان حج به جای آوردند و این تا قیامت میان فرزندان ایشان یک سنت و قانون باقی ماند.»

علت احرام

۲۵۵. و فرمودند: «اگر کسی بپرسد چرا مردم باید احرام ببندند، گفته می‌شود برای اینکه پیش از ورود به حرم خدای تعالی و فضای امن آن، تسلیم و فروتن باشند و به چیزی از جلوه‌های دنیا و زینت‌ها و لذت‌های آن، سرگرم و مشغول نشوند و با همه وجود خود و با تلاش و جدیت تمام به کاری پردازند که قصد آن دارند و بدان روی کرده‌اند؛ افزون بر این، حج‌گزاران با احرام بستن، خدای تعالی و خانه‌اش را بزرگ می‌دارند و خویشان را به هنگام توجه به خداوند و کوچیدن به سوی او، ذلیل و بی‌مقدار می‌نمایانند. امیدوار به پاداش الهی و ترسان از عذاب او و با اظهار درماندگی و عجز و افتادگی، به سوی معبود خویش ره می‌سپارند و به او روی می‌کنند و صلی‌الله علی محمد وآله وسلم.»

لیک گفتن در حج

۲۵۶. سلیمان بن جعفر: از ابوالحسن رضا (ع) درباره لیک گفتن و علت

۱. روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه.





آن پرسیدم که فرمودند: «وقتی مردم جامهٔ احرام بر تن می‌کنند، خداوند بزرگ آنان را ندا می‌دهد و می‌فرماید: 'بندگان من، همچنان که شما برای من احرام بسته‌اید، من نیز بی‌گمان آتش را بر شما حرام کرده‌ام.' و آنان در پاسخ این ندای نویدبخش الهی می‌گویند: 'لیبک، اللهم لیبک.'»

علت طواف

۲۵۷. امام رضا علیه السلام در پاسخ پرسش‌های محمد بن سنان نوشتند: «علت وجوب طواف کعبه آن است که خدای تعالی به فرشتگان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ (من در زمین خلیفه و جانشینی خواهم گماشت. گفتند: آیا کسی را در آن می‌گماری که تباهی می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؛ در حالی که ما تو را با سپاس، به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌کنیم)، فرشتگان از این پاسخ دادن خود در برابر خداوند شرمند شدند و به عرش پناه بردند و آمرزش خواستند؛ از این رو خدای متعال می‌خواست که مردم به عبادت فرشتگان او را بپرستند، پس در آسمان چهارم در برابر عرش، خانه‌ای به نام ضُراح بنا کرد و آنگاه در برابر ضراح، در آسمان دنیا خانه‌ای به نام المعمور بنیان نهاد و پس از آن، در برابر بیت المعمور، روی زمین کعبه را ساخت و آدم علیه السلام را به طواف کردن آن مأموریت داد. آدم علیه السلام کعبه را طواف کرد و خداوند توبه‌اش پذیرفت و این عمل تا قیامت در میان بنی آدم مرسوم و معمول شد.»

۲۵۸. احمد بن موسی بن سعد: به هنگام طواف با ابوالحسن رضا علیه السلام همراه شدم. چون به مقابل «رکن یمانی» رسیدیم، امام علیه السلام ایستادند





و دستانشان را به دعا بلند کردند و عرضه داشتند: «خداوندا، ای دارنده عافیت، ای آفریننده عافیت، ای روزی‌کننده عافیت، ای بخشنده عافیت، ای منت‌گذارنده به عافیت و ای افزون‌دهنده عافیت به من و تمامی بندگان! ای رحمان و ای رحیم دنیا و آخرت! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و در دنیا و آخرت به ما عافیت و دوام و کمال و شکر عافیت ارزانی کن، ای مهربان‌ترین مهربانان.»

شش. ازدواج

فلسفه چندزنی و تک‌شوهری

۲۵۹. امام علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ پرسش‌های محمد بن سنان نوشتند: «علت اینکه مرد می‌تواند تا چهار همسر داشته باشد، ولی ازدواج با بیش از یک مرد بر زن حرام است، این است که هرگاه مردی چهار زن بگیرد، همه فرزندان، از هر زنی که باشند، به او منسوب‌اند؛ اما زن اگر دو شوهر یا بیشتر داشته باشد، دانسته نمی‌شود که فرزند از کدام یک است. شوهران در نکاح و آمیزش با زن مشترک‌اند و در این صورت، انساب و ارث و آموزه‌های شریعت، از اساس باطل می‌شود.»

وجوب مهریه بر مرد

۲۶۰. و در پاسخ محمد بن سنان نوشتند: «علت وضع مهریه که مردان باید بپردازند و نه زنان، برای آن است که هزینه زندگی زن بر عهده شوهر است. دیگر اینکه زن فروشنده خویش است و مرد خریدار او و هیچ فروشی بدون بها و قیمت و هیچ خریدی بدون پرداخت آن قیمت ممکن نیست؛ از





سوی دیگر زنان برای وارد شدن به تعاملات روزانه و تجارت و کسب درآمد، با موانع و محظورات درونی و بیرونی بسیاری مواجهند. البته علت‌های فراوان دیگر نیز وجود دارد.»

حرمت زنا

۲۶۱. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «خداوند زناکردن را حرام کرد، به خاطر پیامدهای فسادانگیز آن، همچون آدم‌کشی و ازبین رفتن نسب‌ها و روابط خویشاوندی و بی‌تربیت ماندن بچه‌ها و اختلال در موارث و مفاسد دیگری ازاین دست.

علت اینکه باید تازیانه را هرچه محکم‌تر بر بدن زناکار نواخت، آن است که وی با بدن خود زنا کرده و همه پیکرش از آن خوشی و لذت یافته است؛ پس تازیانه برای وی کیفر است و برای دیگران، درس عبرت. زنا از بزرگ‌ترین جنایات‌هاست.»

علت تحریم هم‌جنس‌بازی

۲۶۲. و در پاسخ محمدبن سنان مرقوم داشتند: «علت حرام‌شدن هم‌جنس‌بازی مردان و زنان، به طبیعت بدنی و روانی مرد و زن بازمی‌گردد [که هریک دیگری را می‌طلبند، نه هم‌جنس خود را]. دیگر اینکه هم‌جنس‌بازی برافتادن نسل انسان و به‌هم‌ریختگی امور زندگی و خرابی دنیا را در پی دارد.»

نگاه به موی زنان

۲۶۳. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «نگریستن به موی زنان شوهردار





و زنان دیگر حرام شده است؛ زیرا نتیجه آن برانگیخته شدن مردان و در پی آن، بروز بی‌بندوباری و انجام کارهای حرام و ناشایست است. نگاه کردن به جاهای دیگر بدن زن همچون موها نیز همین حکم را دارد؛ مگر زانی که در این سخن خدای تعالی استثناء شده‌اند: ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾^۱ (و بر زنان ازکارافتاده‌ای که دیگر امید زناشویی ندارند، گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند؛ بی‌آنکه زینت خود را بنمایانند.) منظور از پوشش، چادر و روسری است. پس نگریستن به چنین زانی مانع ندارد.»

احکام نوزادان

۲۶۴. امام رضا (ع) به مأمون عباسی نوشتند: «عقیقه کردن برای نوزاد لازم است؛ همچنین نام‌گذاری و تراشیدن سر در روز هفتم و صدقه دادن طلا یا نقره به قدر موهایش، دختر باشد یا پسر، [انجام شود]. ختنه کردن، سنتی واجب برای مردان است [که در روز هفتم باید انجام شود].»

هفت. جهاد

وجوب جهاد

۲۶۵. امام رضا (ع) به مأمون عباسی نوشتند: «جهاد با حضور پیشوای عادل، واجب است و هرکس به خاطر حفظ اموال خود کشته شود، شهید به شمار می‌رود. در زمان و سرزمین تقیه، حتی یک تن از کافران و ناصبی‌ها را





نباید کشت؛ مگر اینکه قاتل باشد و در پی تبهکاری و فساد برود. این جواز نیز در صورتی است که دربارهٔ خود و اصحاب و بستگانت احساس ترس و خطر نکنی. تقیه کردن در زمان و موقعیت تقیه واجب است و هرکس برای دور کردن ظلم و ستم از خود، از روی تقیه سوگند بخورد، شکستن آن گناه نیست و کفاره ندارد.»

حرمت گریختن از حمله دشمن

۲۶۶. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ به پرسش‌های محمد بن سنان مرقوم داشتند: «خداوند گریختن از میدان جهاد را حرام فرموده است؛ زیرا این کار باعث سستی و سهل انگاری در دین و بی ارزش شدن کار پیامبران و پیشوایان عادل و یاری نکردن آنان در برابر دشمنان است و این برای گریختگان، عذاب و کیفر به دنبال دارد که با فرار خود عملاً دعوت پیامبران به اعتراف به ربوبیت و آشکار کردن عدالت و ستم نکردن و خشکاندن ریشه‌های فساد را نادیده گرفته‌اند و انکار کرده‌اند و این البته دشمنان را در برابر مسلمانان گستاخ‌تر می‌کند و در آن، اسارت و کشتار و تباه شدن دین خدا و مفاسد بسیار دیگر است.»

کفر پس از ایمان

۲۶۷. و در پاسخ محمد بن سنان نوشتند: «و خداوند حرام فرمود که کسانی پس از هجرت، به عربیت جاهلی خود بازگردند که این به معنای بازگشتن از دین و حمایت نکردن رسولان و حجت‌های الهی است و فساد و بی اعتبار شدن حقوق انسانی را سبب می‌شود؛ نه اینکه سکونت در بادیه، به خودی خود، حرام باشد. همچنین اگر کسی دین را به درستی دریافت و





شناخت، نباید با جاهلان و کسانی که از ناحیه آن‌ها بر دین و ایمان خود می‌ترسد، نشست و برخاست و زندگی کند؛ زیرا در این صورت تضمینی وجود ندارد که شخص، علم و معرفت خود را زیر پا نگذارد و همچون مردم نادان و بی‌اعتقاد رفتار نکند و در عمل، دچار افراط و زیاده‌روی نشود.»

هشت. امر به معروف و نهی از منکر

۲۶۸. امام رضا (ع) به مأمون نوشتند: «امر به معروف و نهی از منکر دو واجب‌اند؛ در صورتی که زمینه فراهم باشد و جان انسان در خطر نباشد.»

نه. تولی و تبری

و جوب دوستی و دشمنی، تنها برای خدا
۲۶۹. امام رضا (ع) به مأمون عباسی نوشتند: «دوستی و محبت با دوستان خدا و نیز دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری جستن از آنان و از پیشوایانشان واجب است.»

بیزاری از ستم‌کنندگان در حق خاندان محمد (ص)

۲۷۰. و به مأمون نوشتند: «[بیزاری جستن از این افراد واجب است]:
اول. کسانی که در حق آل محمد (ص) جفا کردند، همان‌هایی که به اخراج ایشان از شهر و دیار خویش همت گماشتند و ستم بر آنان را معمول داشتند و شیوه پیامبرشان را دگرگون کردند؛
دو. اظهار بیزاری از پیمان‌شکنان و جورپیشگان و منحرفانی مفروض است که حجاب حرمت رسول خدا (ص) را دریدند و بیعت امام خود





را شکستند و آن زن را از خانه به در آوردند و با امیرمؤمنان علیه السلام به جنگ پرداختند و شیعیان متقی و پرهیزکار را، که رحمت خدا بر آنان باد، کشتند؛ سوم. بیزاری جستن از کسی واجب است که نیکان را تبعید و آواره کرد و طردشدگان و ملعونان را پناه داد و اموال مسلمانان را در میان توانگران به گردش درآورد و بی خردانی چون معاویه و عمرو بن عاص را که هر دو نفرین شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، به کار گماشت؛

چهارم. بیزاری از هواداران بنی امیه و کسانی که با امیرمؤمنان علیه السلام کارزار کردند و انصار و مهاجران و برجستگان و راستان سابق در اسلام را به شهادت رساندند، [بر عهده شیعیان است]؛

پنجم. بیزاری از قدرت طلبان شورا و ابوموسی اشعری و هم پیمانانش واجب است، ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ (همان ها که سعی و تلاششان در زندگی دنیا تباه شده است و خود می پندارند که نیکوکارند. آنان اند که به آیات پروردگارشان [و به ولایت امیرمؤمنان علیه السلام] و دیدار خدا کافر شدند [که او را بی قبول امامت علی علیه السلام ملاقات کردند]؛ پس کارهایشان تباه و بی اعتبار شد و از این رو در قیامت میزانی برای آنان برپا نخواهیم کرد) و آنان سگان اهل دوزخ اند؛

ششم. اظهار نفرت و بیزاری از آن بت ها و ازلام که پیشوایان گمراهی و راهبران جفاکاری اند، واجب است، از همه آنان، از اولین و آخرینشان؛

هفتم. بیزاری از کسانی [بر شیعیان فرض است] که به پی کنندگان ناقه صالح، آن نگون بخت ترین انسان ها، می مانستند و نیز از پیروان و





حامیان ایشان.

و دوستی کردن با امیرمؤمنان (ع) و تمام کسانی ضروری است که در راه پیامبرشان (ص) گام زدند و چیزی از آموزه‌های وی را تغییر ندادند و چیز دیگر به جای آن نیاوردند، همچون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و ابوالهیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و عباد بن صامت و ابویوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابوسعید خُدَری و امثال ایشان که خدا از آنان خشنود باشد و رحمت خداوند نثارشان باد.»

دوستی و همبستگی با پیروان آل محمد (ص)

۲۷۱. و به مأمون نوشتند: «و دوستی و همبستگی با پیروان و هواداران و هم‌حزبان اهل بیت (ع) که به راهبری ایشان هدایت یافته‌اند و مسلک و مرام آل محمد (ص) را دنبال می‌کنند، که خداوند از همه‌شان خرسند باد، واجب است.»

ده. دادوستدها

فلسفه حرمت ربا

۲۷۲. امام علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ به پرسش‌های محمد بن سنان مرقوم داشتند: «علت حرام شدن ربا نهی الهی است؛ چراکه ربا اموال را تباه می‌کند. وقتی انسان یک درهم را به دو درهم بخرد، در حالی که قیمت یک درهم همان یک درهم است، ارزش درهم دوم باطل شده و نادیده گرفته شده است؛ پس معامله ربوی در همه حال، هم برای خریدار و هم





برای فروشنده، خسارت محض است. خداوند ربا را به خاطر فسادى که در اموال و سرمایه‌ها پدید می‌آورد، حرام کرده است؛ همچنان که فرموده است اموال شخص سفیه و کم‌خرد را تا وقتی که رشد عقلی و معیشتی در او دیده شود، در اختیار وی نگذارند؛ چون بیم آن است که آن‌ها را تباه کند، به همین علت خداوند ربا و خرید و فروش مستقیم یک درهم به دو درهم را حرام کرد.

راز تحریم ربا پس از دانسته شدن حکم و دلیل، آن است که در صورت ربا، یک حکم معلوم الحرمه، کوچک شمرده شده است و این کار، پس از بیان و تحریم الهی، گناه کبیره است و جز استخفاف و بی‌اهمیت‌انگاشتن حرام شرعی چیز دیگری نیست و چنین بی‌ارزش‌کردنی، زمینه‌ساز ورود به کفر است.

اما فلسفه حرمت ربای قرضی، از بین رفتن کار خیر و تلف شدن سرمایه‌ها و گرایش مردم به سود و قرض‌ندادن و ادا نکردن حقوق واجب و به نیکی‌ها نپرداختن است و این همه، فساد و شیوع ستم و نابودی اموال را در پی دارد.»

خوردن مال یتیم

۲۷۳. و در پاسخ محمد بن سنان نوشتند: «خداوند خوردن ظالمانه و ناحق مال یتیم را حرام کرده است؛ به علت‌های فراوانی که همه موجب فساد است: نخست اینکه چون آدمی مال یتیم را به ستم بخورد، به کشتن او کمک کرده است؛ زیرا یتیم بی‌نیاز نیست و نمی‌تواند زندگی خود را سروسامان دهد و راه به کار خود نمی‌برد و کسی را ندارد که همچون پدر و مادر به او برسند، پس اگر کسی مال او را بخورد، چنان است که او را





کشته و به فقر و بیچارگی کشانده است؛ افزون بر این، خداوند مردمان را از پیامدهای ناگوار این کار ترسانده و برای آن در این آیه، کیفر مشخص کرده است: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ﴾ (کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای نهند، از آینده آنان بیم دارند، باید [از ستم در حق یتیمان مردم نیز] بترسند؛ پس باید از خداوند پروا کنند.) علت دیگر، سخن ابوجعفر امام باقر (ع) است که فرموده‌اند: 'خداوند برای خوردن مال یتیم، دو کیفر قرار داده است: کیفری در دنیا و کیفری در آخرت؛ پس علت تحریم خوردن مال یتیم، تداوم زندگی یتیم و بر سرپاماندن اوست و اینکه فرزندان کسانی که مال یتیمان در دست آنان است، از چنین سرنوشتی (که اموالشان خورده شود) به سلامت مانند؛ زیرا خداوند چنین کیفری را یادآور شده است.' دیگر اینکه چون یتیم به حد رشد و کفایت برسد، درصدد انتقام برمی‌آید و کار به انزجار و دشمنی و کینه‌ورزی و نابودی یکدیگر می‌انجامد.»

یازده. خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها

آنچه به نام غیرخدا کشته شود

۲۷۴. امام علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ به پرسش‌های محمد بن سنان نوشتند: «خداوند حیوانی را که به نام غیرخدا کشته شده باشد، حرام کرده است؛ زیرا بر مردم واجب فرموده به یگانگی‌اش اعتراف کنند و هنگام کشتن حیوانات حلال گوشت، نام او ببرند تا میان آنچه مایه تقرب به خداست و آنچه پرستش شیاطین و بت‌هاست، همسانی نباشد؛ چون





در بردن نام خدا، اعتراف به ربوبیت و توحید نهاده شده و در نام بردن از غیرخدا، شرک و تقرب به آن غیر. پس یاد خدا و گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در هنگام کشتن حیوان، نقطه تمایز حلال و حرام الهی است. خداوند همه پرندگان شکاری و وحوش را که مردار و گوشت انسان و مدفوع و مانند آن می خورند، حرام کرده است. خدای تعالی نشانه هایی برای تشخیص وحوش و پرندگان حلال از حرام قرار داده است؛ همچنان که پدرم علیه السلام فرموده اند: 'هر حیوان وحشی و درنده که دندان نیش دارد و هر پرنده چنگال دار حرام است و هر پرنده دارای سنگدان، حلال گوشت است.' فرق دیگر میان پرنده حلال گوشت و حرام گوشت آن است که پدرم علیه السلام فرمودند: 'آن پرنده را که در پرواز، یک سره بال می زند، بخور و آن را که بیشتر بال هایش بی حرکت است، از گوشتش نخور.'»

حرمت گوشت خوک

۲۷۵. و در پاسخ محمد بن سنان مرقوم داشتند: «خداوند خوردن گوشت خوک را حرام کرده؛ چون زشت و بدمنظر است و خدای تعالی آن را مایه پند و عبرت و بیم بندگان و نشان چیزهایی قرار داده است که به صورت این حیوان مسخ شده اند؛ علت دیگر اینکه غذایش بدترین و پلیدترین نجاسات است و به علت های فراوان دیگر.»

فلسفه تحریم شراب

۲۷۶. امام رضا علیه السلام به مأمون عباسی نوشتند: «از نمونه های حقیقت ناب اسلام، یکی حرمت شراب و خمر و حرمت هر مایع مست کننده است، اندک باشد یا زیاد. هر چیزی که بسیارش مستی آور باشد، اندک آن نیز حرام است





و انسان مضطر و ناچار نیز نباید شراب بنوشد؛ چراکه او را می‌کشد.»

۲۷۷. ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع): «خداوند خوردن خمر را حرام کرده است؛ چون در آن فساد بسیار قرار دارد و عقل و فکر شراب‌خوار را به هم می‌ریزد و او را به انکار خداوند و دروغ بستن به او و رسولان الهی وامی‌دارد؛ همچنین فسادهای دیگر در آن است، همچون آدم‌کشی و تهمت جنسی و زنا و پروانکردن از هیچ گناه و مانند آن، از این رو حکم کردیم که هر نوشیدنی مست‌کننده‌ای حرام مسلم باشد؛ چون آثار و پیامدهای آن، همان آثار و تبعات خوردن خمر است؛ پس هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد و از ولایت ما برخوردار است و دوستی ما را ادعا می‌کند، باید از آن و از هر مست‌کننده دیگری بپرهیزد. بی‌گمان هیچ‌گاه میان ما و شراب‌خوار هیچ پرده امانی وجود نخواهد داشت.»

۲۷۸. امام رضا (ع): «خدای تعالی هیچ پیامبری را به رسالت برنینگیخت؛ مگر اینکه خمر را حرام می‌دانست و معترف بود که خداوند هرچه بخواهد، می‌کند.»

دوازده. قضاوت

حرمت دزدی

۲۷۹. و در پاسخ محمد بن سنان نوشتند: «علت حرام بودن دزدی آن است که اگر جایز باشد، باعث فساد و ازبین رفتن اموال و قتل و خون‌ریزی می‌شود. دزدی، غصب کردن اموال، آدم‌کشی و نزاع و به یکدیگر حسادت ورزیدن را به دنبال دارد و به رکود در معامله و صناعات و کسب و کار منجر می‌شود. اینکه هرکس هر مالی را بخواهد، به دست آورد،





به این معنی است که همه در مالی که با کوشش فردی به دست آمده است، حق برابر داشته باشند.»

علت قطع کردن دست راست دزد

۲۸۰. و در پاسخ محمدبن سنان مرقوم داشتند: «علت بریدن انگشتان دست راست دزد این است که وی با دست راست کار انجام داده که مهم‌ترین و سودمندترین و کارآمدترین عضو بدن اوست؛ پس بریدن آن، کیفر دزدی و مایهٔ پند و عبرت برای دیگران است تا در پی دزدی و ربودن ظالمانهٔ اموال مردم نباشند؛ علت دیگر این است که بیشتر دزدی‌ها با دست راست صورت می‌گیرد.»

حرمت غضب

۲۸۱. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «... غضب کردن اموال و دارایی دیگران و برداشتن آن بدون مجوز شرعی، حرام شده است؛ زیرا انواع فساد و آفت‌های فردی و اجتماعی بر آن مترتب می‌شود و فساد چون به نابودی و تباهی می‌انجامد، حرام است و مفاسد دیگری نیز در این باب وجود دارد.»

شهادت در زنا

۲۸۲. و در پاسخ محمدبن سنان مرقوم داشتند: «علت لزوم چهار شهادت در زنا و کافی بودن دو شهادت در دیگر حقوق، سخت‌گیری در اجرای حد بر زن و مرد همسر دار است؛ زیرا در آن، سنگسار و کشتن است و شهادت باید دوچندان و دقیق‌تر باشد، چون نتیجهٔ چنین عملی، کشتن و بی‌نسب شدن





فرزندان و تباهی میراث است.»

آدم‌کشی

۲۸۳. و در پاسخ محمد بن سنان نوشتند: «خداوند قتل و آدم‌کشی را حرام کرده است؛ چون اگر حلال می‌شد، زندگی مردم به تباهی می‌کشید و نابودی و هرج و مرج و نابسامانی به بار می‌آمد.»

سیزده. ارث و میراث

چرا زن نصف مرد ارث می‌برد؟

۲۸۴. امام علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ به پرسش‌های محمد بن سنان نوشتند: «علت اینکه زنان، نیم مردان ارث می‌برند، این است که زن چون ازدواج کند، مالی می‌ستاند، اما مرد مالی می‌دهد؛ از این رو سهم و درآمد مردان افزون شده است. علت دیگر که به مرد دو برابر زن ارث داده می‌شود، این است که زن اگر نیازی داشته باشد، عیال و نان خور مرد قلمداد می‌شود و وی باید او را سرپرستی کند و نفقه‌اش را بپردازد؛ اما زن تأمین‌کننده نیازه‌های مرد نیست و در صورت احتیاج، درباره نفقه وی هیچ مسئولیتی ندارد. بدین خاطر خداوند مردان را افزون‌تر بخشیده است و دلیل دیگر این سخن خدای تعالی است که فرموده: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (مردان سرپرست زنان‌اند؛ بدان روی که خداوند برخی را بر بعض دیگر برتری داده و به این دلیل که مردان از اموال خود می‌بخشند.)»





ج. اخلاق

یک. رفتار با خویشان

رفتارشناسی بخیل و سخی

۲۸۵. ابوالحسن امام رضا علیه السلام: «آدم سخاوتمند از غذای مردم می خورد تا از غذایش بخورند و انسان بخیل از غذای مردم نمی خورد تا از غذایش نخورند.»

دنیای بی وفا

۲۸۶. به نقل از جد بزرگوارشان امام صادق علیه السلام فرموده اند: «هرگاه دنیا به کسی روی کند، خوبی های دیگران را به او می بخشد و چون به او پشت کند، خوبی های خودش را نیز از او می گیرد.»

مؤمن راستین

۲۸۷. و فرمودند: «مؤمن به راستی مؤمن نخواهد بود؛ مگر اینکه سه ویژگی در او باشد: سنتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش. سنت پروردگارش، رازپوشی است. خدای تعالی فرموده است: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾ (غیب و نهان را می داند. پس هیچ کس را بر غیب خود آگاه نکند؛ مگر پیامبری را که از او خشنود باشد)؛ اما سنت پیامبرش سازگاری و مدارا با مردم است. خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را به مدارا با مردم فرمان داده و فرموده





است: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۱ (گذشت پیشه کن و به نیکی فرمان بده و از نادانان روی بگردان)؛ اما سنت امامش شکیبایی در سختی‌ها و گرفتاری‌هاست. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ﴾^۲ (و شکیبایان در سختی‌ها و تنگ دستی‌ها).»

سکوت فقیهانه

۲۸۸. و فرمودند: «از جمله نشانه‌های انسان فقیه، بردباری و دانش و خاموشی است. سکوت دری از درهای حکمت است و محبت و علاقه می‌آورد و راهنما به هر خیری است.»

دوست و دشمن حقیقی

۲۸۹. و فرمایش کردند: «دوست حقیقی هرکس خرد او و دشمنش نادانی اوست.»

آزرم و ایمان

۲۹۰. و فرمودند: «شرم و حیا از ایمان است.»

پیشامدهای پندآموز یک پیامبر

۲۹۱. و فرمودند: «خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرستاد که صبحگاهان با نخستین چیزی که روبه رو شدی، آن را بخور و دومی را بپوشان و سومی را بپذیر و چهارمی را ناامید نکن و از پنجمی بگریز. بامداد فردا به راه افتاد

۱. اعراف، ۱۹۹

۲. بقره، ۱۷۷





و نخست با کوهی سیاه و بزرگ مواجه شد. ایستاد و گفت: 'پروردگار فرموده است این را بخورم!' پس حیران شد و پیش خود گفت: 'پروردگار شوکت‌مند من هرگز مرا به کاری که توانش را ندارم، فرمان نمی‌دهد.' آنگاه به سوی کوه رفت تا آن را بخورد. هر گام که نزدیک می‌شد، کوه کوچک‌تر می‌شد. تا وقتی به آن رسید، دید لقمه‌ای است. آن را خورد و از هر غذایی، لذیذترش یافت؛ پس به راه خود ادامه داد و تشتی از طلا دید. گفت: 'پروردگار فرمان داده است این را پنهان کنم.' گودالی کند و تشت را در آن نهاد و روی آن خاک ریخت و گذشت. چون پشت سر خود را نگریست، تشت نمایان شده بود. گفت: 'کاری را کردم که پروردگار دستور داده بود.' در ادامه راه، چشمش به پرنده‌ای افتاد که باز شکاری در پی‌اش بود. پرنده بالای سر پیامبر شروع به چرخیدن کرد. پیامبر گفت: 'پروردگار فرموده است این را بپذیرم.' پس آستین خود را گشود و پرنده داخل آن شد. باز شکاری گفت: 'صید مرا گرفتی که چند روز است دنبالش می‌کنم.' پیامبر با خود گفت: 'پروردگار فرمایش کرده است این را ناامید نکنم.' پس پاره‌ای از ران خود جدا کرد و به سوی باز انداخت. آنگاه به راه افتاد و در مسیر، به گوشت متعفن و کرم‌زده مرداری رسید. گفت: 'پروردگار فرموده است از آن بگیرم.' پس گریخت و به خانه‌اش بازگشت. شب در خواب دید که گویا به او می‌گویند: 'تو به آنچه دستور یافته بودی، عمل کردی. آیا دانستی حقیقتش چه بود؟' گفت: 'نه.' گفته شد: 'آن کوه نماد خشم انسان بود که وقتی غضبناک می‌شود، خود را نمی‌بیند و از شدت و بزرگی خشم، قدر و ارزش خود را فراموش می‌کند. پس هرگاه خویشتن‌داری کند و قدر خود را بشناسد و غضبش آرام گیرد، نتیجه‌اش چنان لقمه پاک و خوش مزه‌ای است که می‌خورد. اما تشت طلا عمل صالح بنده است که چون آن را





پوشیده دارد، بنای خداوند آن است که آشکارش کند تا افزون بر پاداش ذخیره شده آخرت، بنده را بدان عمل نیک بیاراید. اما پرنده مثال آن کسی است که به خیرخواهی نزد تو می‌آید. او را بپذیر و نصیحتش را به کار گیر. اما باز شکاری نمودار شخصی است که به حاجت خواهی نزد تو می‌آید، پس ناامیدش نکن. اما مردار متعفن، همان غیبت است. از آن گریزان باش.»

خوی ثروت اندوزی

۲۹۲. و فرمودند: «مال و ثروت انباشته نمی‌شود، مگر به پنج خصلت: بخل بیش از حد، آرزوی دراز، حرص غالب، گسستن از خویشان و ترجیح دنیا بر آخرت.»

گناهان کبیره، به استناد قرآن

۲۹۳. و فرمودند که پدرم موسی بن جعفر (ع) فرمایش کردند: «روزی عمرو بن عبید خدمت ابی عبدالله (ع) رسید و نزد ایشان نشست و این آیه را قرائت کرد: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ﴾ (کسانی که از گناهان کبیره می‌پرهیزند) و ساکت شد. ابوعبدالله صادق (ع) به او فرمودند: 'چرا ساکت شدی؟'

گفت: 'دوست دارم بدانم گناهان کبیره از روی کتاب خدای تعالی چه چیزهایی است.'

فرمودند: 'خوب است، ای عمرو.'

بزرگ‌ترین گناه کبیره، شرک به خداست. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ





أَنْصَارٍ ﴿١﴾ (هرکس به خدا شرک ورزد، خداوند بهشت را بر او حرام می کند و جایگاهش آتش است و ستمگران هیچ یابوری نخواهد داشت.)
 ناامیدی از روح و رحمت خدا، زیرا خدای تعالی می فرماید: ﴿وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ ۲ (از رحمت خدا ناامید نباشید. بی گمان جز کافران و خدانا باوران کسی از رحمت خدا مأیوس نمی شود.)

خود را از مکر خدا ایمن دانستن، چراکه خدای متعال می فرماید: ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ ۳ (جز مردم زیان کار کسی خود را از مکر خدا در امان نمی داند.)

عاق پدر و مادر شدن، چراکه خداوند عاق شده را از زبان عیسی علیه السلام جبار و نگون بخت نامیده است. ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ ۴ (عیسی گفت:) و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و گردن کش و نگون بخت نکرده است.)

کشتن کسی که خداوند حرام کرده است، مگر به حق و طبق شرع، زیرا خدای عزوجل می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ ۵ (هرکس به عمد مؤمنی را بکشد، کیفر او دوزخ است که تا ابد در آن می ماند...);

نسبت زنا دادن به زنان پاک دامن، چراکه خدای تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمُ

۱. مائده، ۷۲

۲. یوسف، ۸۷

۳. اعراف، ۹۹

۴. مریم، ۳۳

۵. نساء، ۹۳





عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱﴾ (به راستی آنان که به زنان پاک دامن بی خبر مؤمن تهمت زنا می‌زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای آنان عذابی سهمگین خواهد بود)؛

خوردن مال یتیم، به خاطر این سخن خداوند که فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ ۲ (کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرومی‌برند و زود است که به آتشی افروخته درآیند)؛

گریز از حمله دشمن، که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ ۳ (و هرکس در آن روز به آنان پشت کند مگر آنکه برای نبردی دوباره یا پیوستن به جمعی دیگر از مبارزان کناره‌گیری کند، بی‌گمان به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است و چه بد سرانجامی است)؛

رباخواری، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ ۴ (کسانی که ربا می‌خورند، به شکلی از گورها برمی‌خیزند که انگار شیطان بر اثر تماس با آن‌ها، آشفته‌سرشان کرده است)؛

سحر و جادو، که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾ ۵ (و خوب می‌دانستند که هرکس خریدار آن جادو

۱. نور، ۲۳.

۲. نساء، ۱۰.

۳. انفال، ۱۶.

۴. بقره، ۲۷۵.

۵. بقره، ۱۰۲.





باشد، در آخرت بهره‌ای ندارد)؛

زناکردن، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ﴾^۱ (و هرکس زنا کند، کیفر خواهد دید. عذابش در قیامت دوچندان می‌شود و به خواری در آن عذاب خواهد ماند؛ مگر کسی که توبه کند)؛

سوگند دروغ، که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾^۲ (کسانی که پیمان با خداوند و سوگندهای خود را به بهای ناچیز می‌فروشند، آنان را در آخرت نصیبی نباشد)؛

خیانت، زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۳ (هرکس خیانت کند، در قیامت با خیانتی که کرده است، به محشر می‌آید)؛

زکات واجب را نپرداختن، چون خداوند می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْزِبُونَ﴾^۴ (روزی که آن زرو سیم را در آتش دوزخ بگدازند و با آن بر پیشانی و پهلو و پشت آنان داغ نهند و گویند: این همان چیزی است که برای خود می‌انباشتید. اکنون بچشید آنچه می‌انباشتید)؛
شهادت باطل و کتمان شهادت، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾^۵ (و آنان که گواهی دروغ نمی‌دهند) و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ

۱. فرقان، ۶۹ و ۶۸

۲. آل عمران، ۷۷

۳. آل عمران، ۷۶

۴. توبه، ۳۵

۵. فرقان، ۷۲





يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ ﴿١﴾ (و هرکس شهادت را پنهان دارد، دلش گنهکار است)؛

شراب‌خواری، زیرا خداوند این کار را با بت‌پرستی برابر دانسته است. ترک عمدی نماز یا هر واجب دیگر، چراکه رسول خدا ﷺ فرموده است: «هرکس به عمد و بی دلیل نماز نخواند، رابطه‌اش را با خدا و رسولش قطع کرده و از ولایت آنان بیرون رفته است»؛

عهدشکنی و گسستن از خویشان، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۲ (لعنت و بدفرجامی، نصیب آنان است).

پس عمرو بن عبید در حالی از جلسه بیرون رفت که با صدای بلند می‌گریست و می‌گفت: 'به خدا سوگند، هرکس خودرایی ورزد و با شما در فضل و دانش هم‌اوردی کند، هلاک خواهد شد.'»

خشم و خوش اخلاقی

۲۹۴. فاطمه دخت علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است که از پدرم علی (ع) شنیدم که از پدران بزرگوارشان برای ما روایت کردند که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «هرکس خشم خود را نگه دارد، خداوند عذاب خود را از او باز می‌گیرد و هرکس خوش خلقی پیشه کند، خداوند او را به مرتبه انسان روزه‌دار شب‌زنده‌دار می‌رساند.»

پرهیزهای بزرگ

۲۹۵. امام رضا (ع) به مأمون نوشتند: «از نشانه‌های حقیقت اسلام، یکی

۱. بقره، ۲۸۳

۲. رعد، ۲۵





پرهیز از گناهان کبیره است؛ یعنی آدم‌کشی (مگر به حکم شرع) زنا، دزدی، شراب‌خواری، عاق پدر و مادر شدن، گریز از حمله دشمن، خوردن مال یتیم به ناحق، خوردن مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن برده شده است بدون ضرورت، رباخوردن پس از دانستن آن، مال حرام، قمار، کم‌فروشی و تهمت زنا زدن به زنان پاک‌دامن، لواط، گواهی دروغ، ناامیدی از رحمت خدا، ایمن‌دانستن خود از مکر خداوند، ناامیدی از بخشایش الهی، کمک به ستم‌کاران و اعتماد به آن‌ها، سوگند دروغ، نپرداختن حقوق واجب با وجود توانایی، دروغ، خودبزرگ‌بینی، اسراف، ریخت‌وپاش نعمت، خیانت، اهمیت‌ندادن به حج، جنگ با اولیاءالله، سرگرمی به سازوآواز و اصرار بر گناهان.»

غنا حرام است؟

۲۹۶. ریان بن صلت: روزی در خراسان، از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «مولای من، ابراهیم بن هاشم عباسی از شما نقل کرده است که به او اجازه گوش کردن به غنا و آواز حرام داده‌اید.»

فرمودند: «این بی‌دین دروغ می‌گوید! او در این باره از من سؤال کرد و من برایش روایت کردم که شخصی از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام در موضوع غنا و حرمت یا حلیت آن پرسید و ایشان به او فرمودند: 'هرگاه خداوند حق و باطل را از هم متمایز کرده باشد، غنا جزو کدام است؟' سائل گفت: 'جزو باطل است.' و امام علیه السلام فرمودند: 'به حق، حکم کردی.'»

در نکوهش انسان

۲۹۷. ریان بن صلت: امام رضا علیه السلام این شعر عبدالمطلب را برایم خواندند:





«مردم همگی از عصر و زمانه بد می‌گویند؛

اما زمانه را جز خود ما عیب و نقصی نیست

بر زمانه و روزگار خود عیب می‌گیریم و عیب در ماست

و اگر روزگار به زبان می‌آمد، ما را هجو و رسوا می‌کرد

گرگ گوشت گرگ را نمی‌خورد؛ اما

ما آشکارا گوشت یکدیگر را می‌خوریم

برای فریب کاری ظاهر خود را می‌آراییم

وای بر غریبه و ناآشنا که نزد ما آید»

دو. رفتار با خانواده

جز در معصیت با خدا

۲۹۸. امام رضا (ع) به مأمون عباسی نوشتند: «... نیکی کردن به پدر و مادر، اگرچه مشرک باشند، واجب است. البته در معصیت و نافرمانی خدا، نه از پدر و مادر و نه از هیچ کس دیگر نباید اطاعت کرد؛ زیرا در معصیت خالق، فرمان بردن از هیچ مخلوقی جایز نیست.»

عاق والدین

۲۹۹. علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ به پرسش‌های محمد بن سنان نوشتند: «و خدای تعالی عاق شدن از جانب پدر و مادر و ناخشنود کردن آنان را حرام کرده است؛ چون این کار به معنای حرمت نهادن به دستور خداوند و بی‌احترامی به پدر و مادر و ناسپاسی نعمت و برچیدن بساط شکر است و به کم شدن نسل و فرزند می‌انجامد؛ زیرا در عقوبت و نافرمانی از والدین،





نادیده گرفتن جایگاه باعظمت پدر و مادر و حق ناشناسی در برابر آنان نهفته است که سبب می شود روابط خویشی بریده شود و والدین به فرزند خود رغبتی نداشته باشند و در تربیت او نکوشند؛ چون فرزند به آنان نیکی و احسان نکرده است.»

ارزش های همراه

۳۰۰. و فرمودند: «خداوند متعال به سه چیز که با سه چیز دیگر همراه است، امر فرموده: نخست به نماز همراه با زکات؛ پس هرکس نماز به جای آورد و زکات نپردازد، نمازش را نمی پذیرد. دوم به سپاسگزاری از خداوند همراه با تشکر از پدر و مادر؛ پس هرکس شکر پدر و مادر نگوید، خداوند را سپاس نگفته است. سوم به تقوای الهی همراه با صله رحم؛ پس هرکس پیوند خویشاوندی را رعایت نکند، از خدای تعالی پروا نکرده است.»

سه رفتار با دیگران

دوستی و خویشاوندی

۳۰۱. امام رضا علیه السلام فرمودند: «دوستی بیست ساله، نوعی خویشاوندی است و دانش، بهتر از پدران [خیر و سعادت را] برای دارندگانش فراهم می کند.»

هر چه کنی، به خود کنی

۳۰۲. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ (اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید نیز به خود کرده اید)، امام رضا علیه السلام





درباره این آیه فرمودند: «یعنی اگر بدی کنید، پروردگاری هست که آن را می‌آمرزد.»

بخشش، بی‌سرزنش

۳۰۳. و درباره آیه ﴿فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾^۱ (پس به نیکویی، از آنان درگذر)، فرمودند: «منظور از صفح و گذشت نیکو، بخشیدن بدون سرزنش است.»

شکر ناقص

۳۰۴. و فرمودند: «هرکس از بنده احسان کننده خدا تشکر نکند، خداوند را شکر و سپاس نگفته است.»

رسم مسلمانی

۳۰۵. و فرمایش کردند: «مؤمن هرگاه نیکی و احسان کند، شاد شود و چون بدی کند، بخشش خواهد.»

۳۰۶. و فرمودند: «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.»

۳۰۷. و فرمودند: «از ما نیست کسی که همسایگانش از آزار او ایمن نباشند.»

توکل چیست، تواضع یعنی چه؟

۳۰۸. حسن بن جهم: از امام رضا (ع) پرسیدم: «فدایتان شوم، تعریف توکل





چیست؟» فرمودند: «اینکه با وجود خداوند، از هیچ کس نترسی.» گفتیم: «تعریف تواضع چیست؟» فرمودند: «با مردم چنان معامله و رفتار کنی که دوست داری با تو معامله و رفتار کنند.»

گفتم: «فدایتان شوم، می‌خواهم بدانم من نزد شما چگونه‌ام.»

فرمودند: «بنگر که من نزد تو چگونه‌ام.»

نگاهی که عبادت است

۳۰۹. امام رضا علیه السلام: «نگاه کردن به نسل و ذریه ما عبادت است.» گفته شد: «ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، نگاه به امامان شما عبادت است یا نگرستن به تمام فرزندان و نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؟» فرمودند: «نگاه کردن به همه آن‌ها عبادت است، تا جایی که از روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جدا نشوند و خود را به گناه آلوده نکنند.»

سلام خدا ناپسندانه

۳۱۰. و فرمودند: «هرکس با فقیر مسلمانی روبه‌رو شود و بر او سلامی کند، متفاوت با سلامش با شخص توانگر، در روز قیامت خداوند را در حالی دیدار کند که بر او خشمگین است.»

به اهل و ناهلش

۳۱۱. به نقل از پدران بزرگوارشان، از علی علیه السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند: «خیر برسان و نیکی کن به اهل و ناهلش؛ چه اگر سزاوار آن خیر باشد، که هست و اگر نباشد، تو سزاوار آنی.»





حق مهمانی

۳۱۲. به نقل از پدران مطهرشان، از رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «از جمله حقوق مهمان این است که با او بروی و تا بیرون رفتن از حریم خانه‌ات او را همراهی کنی.»

سزای تحقیر مؤمن

۳۱۳. و به روایت از علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا ﷺ روایت فرموده‌اند: «هرکس مؤمنی را به خاطر فقر و نیازمندی‌اش خرد و تحقیر شمارد، خداوند در قیامت بر پیل دوزخ او را رسوا کند.»

ترساندن ممنوع

۳۱۴. فاطمه، دختر امام رضا (ع) از پدرش از علی بن ابی طالب (ع) نقل کرده است: «جایز نیست مسلمانی، مسلمان دیگر را ترساند.»

عذرش را بپذیر

۳۱۵. ابوالفیاض حسن کاتب: در حضور علی بن موسی (ع) نشسته بودیم. مردی از برادرش گله کرد. امام (ع) این ابیات را برای او خواندند: «برادرت را در لغزش‌ها و زشتی‌هایش معذور بدار

و عیب و نقص‌هایش را بپوشان و پرده بیفکن

بر تهمت انسان بی‌خرد، بردبار باش

و نیز بر مصائب و سختی‌های روزگار

بزرگواری و آقایی کن و پاسخش را نده

و ستم‌پیشه را به انتقام‌گیرنده‌اش واگذار»



فصل سوم:

زیارت امام رضا علیه السلام



الف. اجرو پاداش زیارت

بهشت واجب

۳۱۶. امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارشان، از امام حسین علیه السلام، از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «زود است که پاره‌ای از تن من در سرزمین خراسان به خاک سپرده شود. هر مؤمنی او را زیارت کند، خدای عزوجل بهشت را بر او واجب می‌سازد و پیکرش را به آتش نمی‌سوزاند.»

شست و شو در زلال زیارت

۳۱۷. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام: «زود است که یکی از فرزندانم به ظلم و ستم و با زهر در سرزمین خراسان کشته شود. او هم‌نام من، و پدرش هم‌نام موسی بن عمران علیه السلام است. هرکس او را در غربتش زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد؛ هرچند که آن گناهان، به شمار ستارگان و دانه‌های باران و برگ‌های درختان باشد.»

تسلی بخش

۳۱۸. زبده جانشینان و وارث علم پیامبران، ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام، از سرور عابدان علی بن حسین علیه السلام، از سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام، از علی بن ابی طالب امیرمؤمنان علیه السلام برای من نقل کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «زود است که پاره تن من در سرزمین خراسان به خاک سپرده شود. هر دردمند و مصیبت‌زده‌ای او را زیارت کند، خداوند درد و اندوهش را از دل بردارد و هر گنهکاری به زیارتش رود، خدا گناهش را بیامزد.»





به سان اجر مجاهدان و منفقان

۳۱۹. امام جعفر بن محمد صادق (ع) : «هرکس با حق شناسی و معرفت، علی بن موسی (ع) را زیارت کند، خداوند پاداش کسانی را به او می بخشد که پیش از فتح مکه، در راه خدا انفاق کرده اند و جنگیده اند.»

زیارت با معرفت یعنی چه؟

۳۲۰. حمزه بن حمران: امام صادق (ع) فرمودند: «نواده من در سرزمین خراسان و در شهری به نام طوس کشته می شود. هرکس با حق شناسی و معرفت به آن شهر برود و او را زیارت کند، من در قیامت دستش را می گیرم و او را به بهشت می برم؛ هرچند گناهان بزرگ مرتکب شده باشد.»

گفتم: «فدایتان شوم، منظور از حق شناسی و معرفت چیست؟» فرمودند: «این است که زائر بداند ایشان پیشوایی است که باید از او اطاعت کرد و او شهید و کشته راه حق و فضیلت و بندگی خداوند است. هرکس با چنین شناختی، علی بن موسی (ع) را زیارت کند، خداوند او را پاداش هفتاد هزار تن را که به حقیقت و راستی پیش چشم رسول خدا ﷺ به شهادت رسیده اند، عطا خواهد کرد.»

ملاقات با خدا در عرش

۳۲۱. سلیمان بن حفص مروزی: از ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) شنیدم که فرمودند: «هرکس قبر فرزندم، علی (ع) را زیارت کند، نزد خداوند پاداش هفتاد حج خالصانه دارد.»

پرسیدم: «هفتاد حج؟!» فرمودند: «آری، بلکه هفتاد هزار حج؛ زیرا بسا حجی که پذیرفته نمی شود. هرکس فرزندم را زیارت کند یا شبی را در کنار





مزار او به صبح رساند، چنان است که خداوند را در عرش دیدار کرده است. گفتیم: «دیدار خداوند در عرش؟!» فرمودند: «آری. چون روز قیامت فرا رسد، چهار تن از پیامبران نخستین، یعنی نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام و چهار تن از واپسین بندگان زبده خداوند، یعنی محمد، علی، حسن و حسین علیهم السلام بر عرش پروردگار قرار گیرند؛ سپس حصار و مرزی مشخص شود و زائران قبور ائمه علیهم السلام با ما نشینند؛ با این تفاوت که زائران قبر فرزندان، علی علیه السلام، نسبت به دیگران بلندمرتبه تر و از لطف و عطای الهی برخوردارترند.»

مثل زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

۳۲۲. ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام: «فرزندم، علی علیه السلام، با زهر و به ناحق کشته می شود و در طوس در کنار هارون به خاک سپرده می شود. هر کس او را زیارت کند، چنان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده است.»

۳۲۳. عبدالسلام بن صالح هروی: چون علی بن موسی الرضا علیه السلام نزد مأمون رفتند... وارد خانه حمید بن قحطبه طایی شدند و به اتاقی که قبر هارون در آن بود، رفتند و پهلوی قبر، خطی با دست خود کشیدند و فرمودند: «این قبر من است و در آن به خاک سپرده می شوم و خداوند به زودی این مکان را محل آمدوشد شیعیان و محبان من قرار می دهد. به خدا هر کدام از ایشان مرا زیارت کند و بر من سلام دهد، خداوند به شفاعت ما اهل بیت، آمرزش و رحمت خود را بر او واجب می کند.»

پس رو به قبله، چند رکعت نماز به جای آوردند و دعاهایی خواندند و آنگاه سر به سجده ای طولانی نهادند. شمر دم، پانصد «سُبْحَانَ الله» گفتند و برخاستند.





سفری خاصِ مرقدِ امامانِ معصوم (علیهم‌السلام)

۳۲۴. علی بن موسی الرضا (ع): «برای زیارت هیچ قبری جز قبور ما امامان نباید بار سفر بست. بدانید که من با زهر و به ناحق کشته می‌شوم و در سرزمین غربت به خاک سپرده خواهم شد.»

فرصتِ نجات

۳۲۵. و فرمودند: «هرکس با وجود دوری قبر و بارگاه مرا زیارت کند، من در روز قیامت در سه موقعیتِ خطیر نزد وی آیم و او را از هول و هراس آن مواقعِ نجات دهم: آنگاه که نامه‌های اعمال به راست و چپ پراکنده شود، در کنار صراط و هنگام نهادن میزان و حساب‌رسی.»

قدمگاهِ فرشتگان

۳۲۶. امام علی بن موسی (ع): «در خراسان قطعه‌زمینی است که روزگاری محل آمدوشد فرشتگان خواهد شد. پیوسته گروهی از آسمان فرود می‌آیند و گروهی بالا می‌روند، تا روزی که در صور دمیده شده و قیامت برپا شود.» گفته شد: «ای فرزند رسول خدا ﷺ، این کدامین قطعه زمین است؟»

فرمودند: «جایی است در سرزمین طوس. به خدا سوگند این زمین نمونه‌ای از باغ‌های بهشت است. هرکس مرا در این مکان زیارت کند، چنان است که رسول خدا ﷺ را زیارت کرده و خدای تعالی پاداشی به اندازه هزار حج خالصانه و هزار عمره پذیرفته برای او مقرر می‌فرماید و من و پدرانم، در روز بازپسین شفاعت کنندگانش خواهیم بود.»





هم نشینی با خورشید

۳۲۷. امام رضا علیه السلام: «بدانید که هرکس در غربت من، مرا زیارت کند، خداوند پاداش صد هزار شهید و صد هزار انسان راستین و صد هزار حج گزار و عمره گزار و صد هزار مجاهد در راه خدا برایش می نویسد و او را در جمع ما به محشر می آورد و در بالاترین مراتب بهشت، با ما همراه و هم نشین می کند.»

هزاران حج

۳۲۸. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی: نامه ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام را خواندم که نوشته بودند: «به گوش شیعیان ما برسان که زیارت من نزد خداوند، برابر است با هزار حج.»
روزی به فرزند ایشان، امام جواد علیه السلام گفتم: «هزار حج؟!»
فرمودند: «به خدا آری، و هزار هزار حج برای کسی که با حق شناسی و معرفت، او را زیارت کند.»

امانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

۳۲۹. مردی خراسانی به علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت که در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که گویا به من می فرمودند: «چگونه خواهید بود، آنگاه که پاره تن من در سرزمین شما به خاک سپرده شود و از شما بخواهند امانت مرا حفظ و رعایت کنید و کوکب درخشان من در خاک شما ناپدید و غایب شود؟» امام رضا علیه السلام فرمودند: «من آن پاره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هستم که در سرزمین شما مدفون می شود و همان امانت و آن کوکب درخشنده ام. بدانید هرکس در حالی به زیارت من آید که آن حق و اطاعت مرا به درستی شناخته که خداوند بر او واجب کرده است، من و پدرانم در روز بازپسین





شفاعت کنندگان او خواهیم بود و هرکس شیعیانی چون ما داشته باشد، بی گمان نجات می یابد؛ هرچند گناهان جن و انس بر شانه اش سنگینی کند. پدرم از جدم و ایشان از پدران گرمی شان برای من نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکس در خواب مرا ببیند، در حقیقت مرا زیارت کرده است؛ زیرا شیطان هرگز به صورت من و به صورت جانشینان من و به صورت یکی از شیعیان من در نمی آید و متمثل نمی شود و خواب راست، بخشی از هفتاد جزء نبوت است.»

تولد دیگر

۳۳۰. ابوصلت هروی: خدمت امام رضا (ع) بودم که گروهی از مردم قم وارد شدند و بر حضرت سلام کردند. امام (ع) سلام آنان را پاسخ گفتند و نزدیکشان آوردند و به آنان فرمودند: «خوش آمدید، صفا آوردید! به راستی شما شیعه ما هستید و روزی خواهد رسید که قبر مرا در طوس زیارت می کنید. آگاه باشید که هرکس غسل کند و به زیارت من آید، همچون روزی که از مادر زاده شده است، از آلودگی گناه پاک و پاکیزه شود.»

عهد امامت

۳۳۱. امام رضا (ع): «هر امامی را بر گردن پیروان و دوستدارانش عهد و پیمانی است و آنچه وفا به این عهد و پیمان و انجام نیک آن را به کمال می رساند، زیارت قبر آن پیشوایان است. پس هرکس امامان (ع) را با شور و اشتیاق و از سر باور به امور مطلوب ایشان زیارت کند، آن وجودهای مقدس در قیامت از او شفاعت خواهند کرد.»





کشته شفاعت

۳۳۲. ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام: «من با زهر جفا و در سرزمین غربت کشته می شوم. این واقعیتی است که من از وعده پدرم، به نقل از اجداد طاهرينشان، از امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن پی برده‌ام؛ بنابراین هرکس در غربتم مرا زیارت کند، من و پدرانم در روز بازپسین از او شفاعت می کنیم و هرکه ما شفاعت کنندگان او باشیم، نجات می یابد؛ اگرچه بار گناهان جن و انس را بر دوش داشته باشد.»

ماجرای شعر دعبل

۳۳۳. روزی دعبل بن علی خزاعی در مرو خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید و گفت: «ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، من درباره شما قصیده‌ای گفته‌ام و با خود عهد کرده‌ام شما نخستین کسی باشید که آن را برایش می خوانم.» امام علیه السلام فرمودند: «شعرت را بخوان.» و دعبل شروع به خواندن کرد: «مدارس تفسیر و تبیین آیات الهی که از تلاوت تهی شده

و منزلگاه وحی که متروک و خالی از سکنه است...»

تا رسید به این بیت:

«می بینم که غنیمت و حقشان در میان دیگران تقسیم شده

و دست ایشان از غنیمت و حقشان کوتاه مانده است...»

در این هنگام، امام رضا علیه السلام شروع به گریستن کردند و به دعبل

فرمودند: «ای خزاعی، راست گفتی!»

دعبل ادامه داد و به این بیت رسید:

«چون هدف تیره‌ای نامردمی و ستم قرار گیرند

دستان بسته خویش را به سوی دشمن گشایند...»





امام (ع) کف دو دستشان را این سو و آن سو کردند و فرمودند: «آری، به خدا سوگند این دست‌ها منقبض و فرو بسته است.»

دعبل شعر را این طور ادامه داد:

«من در دنیا و روزهای زندگی‌ام همواره در بیم و هراس بوده‌ام

اما امیدم همه آن است که پس از مرگ در امان باشم»

آنگاه امام (ع) با شنیدن این بیت فرمودند: «خداوند تو را از آن روز

پرهراس قیامت در امان دارد!»

چون دعبل این بیت را خواند:

«وقبری است در بغداد، از آن شخصیتی پاک و مقدس

که خداوند رحمان او را در غرفه‌های بهشت ساکن کرده است»

حضرت به او فرمودند: «آیا پس از این بیت، دو بیت نیفزایم که

قصیده‌ات با آن کامل شود؟» دعبل گفت: «بفرمایید ای فرزند رسول

خدا ﷺ»

و امام رضا (ع) این دو بیت را افزودند:

«وقبری است در طوس که وا حسرت و مصیبت از آن

مصیبتی که شعله‌هایش اندرون را می‌سوزاند و می‌گدازد

تا روز حش، مگر که خداوند قائمی را برانگیزاند

و او درد و رنج ما را فروکاهد و به آرامش رساند»

دعبل گفت: «ای فرزند رسول خدا ﷺ، این قبری که در سرزمین

طوس است، از آن کیست؟»

امام (ع) فرمودند: «قبر من است و دیری نخواهد پایید که طوس محل

رفت و آمد شیعیان و زائران من خواهد شد. بدان هر کس مرا در دوران غربتم

در طوس زیارت کند، روز قیامت با من هم‌رتبه خواهد بود و آمرزیده می‌شود.»





پس از پایان یافتن شعر دعبل، امام علیه السلام برخاستند و به دعبل فرمودند که از جای خود برنخیزد. پس به درون اتاق رفتند. دقایقی بعد، خادم امام علیه السلام وارد شد و صد دینار که سکه‌اش به نام حضرت بود، به دعبل داد و گفت: «مولایت فرمودند این دینارها را هزینه راه و سفر خود کنی.»

دعبل گفت: «به خدا سوگند من برای این به اینجا نیامده‌ام و این شعر

را به این طمع نسروده‌ام که چیزی به من دهند.»

دعبل کیسه زر را بازگرداند و خواست که یکی از پیراهن‌های حضرت را به او بدهند تا بدان تبرک جوید و مایه افتخار او باشد.

امام رضا علیه السلام جبه‌ای از جنس خز با همان کیسه زر را توسط خادمش برای دعبل فرستادند و به خادم فرمودند: «به دعبل بگو این دینارها را بگیرد که به زودی به آن‌ها محتاج می‌شود و آن را بازگرداند.»

دعبل هدایای حضرت را پذیرفت و بازگشت و با کاروانی رهسپار مرو شد. در منطقه «میان قوهان» دزدان به کاروان حمله کردند و همه چیز را به غارت بردند و دستان اهل کاروان را بستند و به تقسیم اموال و کالاهای پرداختند. دعبل نیز جزو دست‌بستگان بود. در هنگام تقسیم اموال دزدی، یکی از راهزنان در توصیف آن موقعیت، این بیت از قصیده دعبل را خواند:

«می‌بینم که غنیمت و حقشان در میان دیگران تقسیم شده

و دست ایشان از غنیمت و حقشان کوتاه مانده است»

وقتی صدای مرد به گوش دعبل رسید، از او پرسید: «این بیت شعر از کیست؟» گفت: «از شاعری خزاعی به نام دعبل بن علی.» گفت: «دعبل منم. سراینده قصیده‌ای هستم که این بیت یکی از ابیات آن است.»

مرد به شتاب خود را به رئیس راهزنان رساند، که شیعه بود و بالای تپه‌ای نماز می‌خواند، و ماجرای دعبل را برایش بازگو کرد. وی شخصاً نزد





دعبل آمد و گفت: «تو دعبلی؟» گفت: «آری.» گفت: «پس قصیده‌ات را برایم بخوان.»

دعبل قصیده‌اش را خواند. سردسته دزدان، بند از دست و بازوی او و دیگر کاروانیان گشود و به احترام دعبل، اموال غارت‌شده را به آنان بازگرداند.

دعبل در ادامه سفر، به شهر قم رسید. مردم قم از او خواستند شعر معروفش را برای آنان بخواند. دعبل به آنان گفت که در مسجد جامع گرد هم آیند؛ پس بر فراز منبر رفت و شروع به خواندن قصیده کرد. در پایان مردم اموال و هدایای بسیاری به شاعر تقدیم کردند و چون از داستان «جبه خز» آگاه شدند، از وی خواستند آن را در عوض هزار دینار به آنان بفروشد که دعبل نپذیرفت. گفتند: «پس پاره‌ای از آن را به هزار دینار به ما بفروش.» باز هم نپذیرفت و از قم راهی شهر و دیار خود شد.

هنوز چند قدمی از آبادی‌های اطراف قم دور نشده بود که دسته‌ای از جوانان عرب از پشت سر به او دست یافتند و جبه را از او ربودند و با خود بردند. دعبل به قم بازگشت و خواست جبه را به او پس دهند. جوانان نپذیرفتند و حرف بزرگ‌ترها مبنی بر پس دادن جبه را نشنیده گرفتند و به دعبل گفتند: «به جبه نخواهی رسید. هزار دینار قیمتش را بگیر و برو.» دعبل قبول نکرد و چون از بازستاندن جبه ناامید شد، درخواست کرد که تکه‌ای از آن را به وی بدهند. جوانان راضی شدند و پاره‌ای از جبه را به دعبل پس دادند و قیمت باقی را به او پرداخت کردند.

دعبل خزاعی به شهر خود بازگشت و چون وارد خانه‌اش شد، دید دزدان داروندارش را برده‌اند. پس متوجه آن صد دینار شد که امام رضا (ع) به وی بخشیده بودند و هر دینار آن را به صد درهم به شیعیان فروخت و





ده هزار درهم به دست آورد. آنجا بود که سخن حضرت را به خاطر آورد که فرموده بودند: «توبه این دینارها نیاز خواهی داشت.»

در ضمن دعبل کنیزی داشت که سخت به وی علاقه مند بود. کنیز به چشم درد سختی دچار شد و دعبل طبیبان را بر بالین وی آورد. معاینه کردند و گفتند: «چشم راست را نمی شود کاری کرد و از دست رفته است؛ ولی می کوشیم چشم چپ بهبود یابد و امید درمان داریم.» دعبل سخت اندوهگین شد و بسیار بی تابی کرد. ناگاه به یاد تکه ای از جبه افتاد که با خود داشت. آن را بر دو چشم کنیزش مالید و با رشته ای از آن، شبی تا صبح چشمان وی را بست. فردای آن شب، چشمان کنیزک به برکت امام رضا علیه السلام شفا یافت و سالم تر از پیش شد.

شفاعت در قیامت

۳۳۴. امام رضا علیه السلام: «هرکدام از پیروان و دوستانم با حق شناسی و معرفت مرا زیارت کند، تک تکشان را در قیامت شفاعت خواهم کرد.»

خاک قدسی طوس

۳۳۵. امام محمدجواد علیه السلام: «زمین میان دو کوه طوس، مشتی از خاک بهشت است که هرکس در آن گام نهد، در روز قیامت از آتش در امان ماند.»

به شرط معرفت

۳۳۶. و فرمودند: «هرکس با حق شناسی و معرفت پدرم را در طوس زیارت کند، من از جانب خداوند بهشت را برایش ضمانت کنم.»





کدام را زیارت کنم؟

۳۳۷. عبدالعظیم بن عبدالله حسنی: به امام جواد (ع) عرض کردم: «من میان زیارت قبر اباعبدالله حسین (ع) و زیارت مرقد مطهر پدران در طوس سرگشته‌ام که کدام را به جای آورم. نظر شما چیست؟» فرمودند: «باش تا بازگردم». پس وارد خانه شدند و لحظه‌ای بعد بیرون آمدند و در حالی که اشک بر گونه‌های مبارکشان جاری بود، فرمودند: «زائران قبر ابی عبدالله (ع) بسیارند؛ ولی قبر پدرم در طوس زائرانی اندک دارد.»

به جای حج مستحب

۳۳۸. محمد بن سلیمان: از ابو جعفر محمد بن علی جواد (ع) پرسیدم: «فردی حج اسلام را به جای آورده و از عمره تمتع به حج پرداخته و خداوند او را توفیق حج و عمره عنایت کرده و آنگاه به مدینه آمده و پیامبر (ص) را سلام داده، سپس به زیارت پدران امیرمؤمنان (ع) مشرف شده، در حالی که حق طاعت او را می‌شناخته و می‌دانسته که او حجت خداوند بر خلق و راه ورود به رحمت پروردگار است. بعد به زیارت اباعبدالله الحسین (ع) توفیق یافته و در آخرین مرحله وارد بغداد شده و به موسی بن جعفر (ع) سلام داده و به شهر و دیار خود بازگشته است و در همان روزها، بار دیگر خداوند هزینه حج دیگری را روزی او کرده است. نظر شما در این باره چیست: چنین کسی که حج واجب خود را به جای آورده، آیا دوباره رهسپار حج شود یا عزم خراسان کند و به پابوس پدران علی بن موسی الرضا (ع) برود و برایشان سلام دهد؟» امام جواد (ع) فرمودند: «بهتر و بافضیلت‌تر آن است که راهی خراسان شود و به پدرم سلام دهد و این باید در ماه رجب باشد، نه هم‌اکنون که ماه ذی حجه و موسم زیارت خانه خداست؛ زیرا زمان، زمانه تقیه است و حکومت





وقت، چنین زیارتی را بر ما و شما عیب می‌گیرد و رسوایمان می‌کند.»

بر منبری از نور و امان

۳۳۹. امام جواد علیه السلام: «هرکس در طوس قبر پدرم را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشاید و چون رستاخیز برپا شود، برای او منبری در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار می‌دهند و او بر آن منبر باشد تا اینکه خداوند حساب‌رسی بندگان را به پایان رساند.»

زیارت برتر

۳۴۰. علی بن مهزیار: به ابوجعفر امام جواد علیه السلام عرض کردم: «فدایتان شوم، زیارت امام رضا علیه السلام فضیلت و برتری بیشتری دارد یا زیارت ابی عبدالله حسین علیه السلام؟»

فرمودند: «زیارت پدرم افضل است؛ زیرا ابی عبدالله علیه السلام را همگان زیارت می‌کنند، اما پدرم علیه السلام را جز خواص شیعه زیارت نکنند.»

رهایی از آتش

۳۴۱. امام هادی علیه السلام: «مزار جدم، رضا علیه السلام از مکان‌های بهشت است و هر مؤمنی آن را زیارت کند، خداوند او را از بند آتش می‌رهاند و در سرای جاودان ساکن می‌کند.»

رنج و رحمت

۳۴۲. امام علی بن محمد هادی علیه السلام: «مردم قم و مردم آبه^۱ که جدم،

۱. در قدیم دهی بوده است میان قم و ساوه.





علی بن موسی الرضا (ع) را در طوس زیارت می کنند، آمرزیده اند. بدانید هرکس رهسپار زیارت وی شود و در راه، قطره ای باران بر او ببارد، خداوند پیکرش را بر آتش حرام کند.»

ب. آداب زیارت

ادب حاجت خواهی

۳۴۳. امام هادی (ع): «هرکس نیاز و حاجتی از خداوند می خواهد، باید در حالی که غسل کرده است، قبر جدم علی بن موسی الرضا (ع) را زیارت کند. بالای سر ایشان دو رکعت به جای آورد و حاجت خود را در قنوت از خداوند بخواهد. مادام که عمل گناه و قطع پیوند خویشاوندی را درخواست نکرده باشد، دعایش به اجابت می رسد.»

این گونه زیارت کنیم

۳۴۴. محمد بن حسن در کتاب جامع خود گوید: هرگاه خواستی امام رضا (ع) را در طوس زیارت کنی:

- پیش از بیرون رفتن از خانه غسل کن و هنگام غسل کردن بگو: «خداوندا، پاکم کن و قلبم را مطهر ساز و سینه ام را فراخ فرما و حمد و ثنای خویش را بر زبانم جاری کن. بی گمان هیچ دگرگونی و نیرویی جز به اراده تو محقق نشود. خداوندا، این غسل را مایه پاکي و تندرستی ام قرار بده.»
- هنگام خروج از خانه بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. به نام خدا و به یاری خدا و به سوی خدا و به سوی فرزند رسول خدا ﷺ. خداوند کفایت کننده است و امید و توکل من نیز به خداست. خداوندا، رو به سوی





تو کرده‌ام و قصد و نیتم تویی و آنچه را نزد توست، می‌خواهم.»

• پس بر درگاه خانه‌ات بایست و بگو: «خداوندا، رو به سوی تو آورده‌ام و اهل و مال و فرزندان و آنچه به من بخشیده‌ای، همه را به تو می‌سپارم و می‌روم و به تو اعتماد دارم؛ پس مرا ناامید و ناکام نکن. ای آن که خواهان خویش را محروم نمی‌کنی و بندهٔ موردحمایت خود را به حال خویش وانمی‌گذاری، بر محمد و خاندان محمد درود فرست و به حفظ خود مراقب من باش که هرکس تو از او مراقبت کنی، تباہ و نابود نشود.»

• چون به سلامت به مشهدالرضا ع رسیدی، بار دیگر غسل کن و هنگام غسل کردن بگو: «خداوندا، مرا پاک فرما و قلبم را مطهر کن و سینه‌ام را فراخ فرما و مدح و محبت و ستایش خود را بر سر زبانم انداز. بی‌گمان هیچ نیرویی جز به ارادهٔ تو تحقق نیابد و من می‌دانم که قوّت دین و ایمان من در فرمان‌برداری محض از تو و پیروی از آیین پیامبرت و گواه بودن بر تمام آفریدگان توست. خداوندا، برای من شفا و نوری مقرر فرما؛ چراکه تو بر کار، قدیر و توانایی.»

• پس پاکیزه‌ترین لباس خود را بپوش و پابره‌نه حرکت کن؛ در حالی که از آرامش و طمأنینه برخوردار و «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و حمد خداوند بر لب داری و گام‌های کوتاه برمی‌داری.

• هنگام ورود به حرم بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». به نام خدا و به یاری خدا و به راه و آیین رسول خدا ص. گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست و او یگانه است و شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد ص بنده و رسول خداست و گواهی می‌دهم که علی ع ولی و حجت خدا بر خلق است.»

• پس حرکت کن تا به قبر شریف برسی و روبه‌روی آن قرار گیری.





آنگاه پشت به قبله بایست و بگو: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست و او یگانه است و شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و رسول خداست و او مولای نخستین و واپسین انسان‌ها و سالار پیامبران و فرستادگان الهی است. خداوندا، بر محمد ﷺ که بنده و رسول و پیامبر تو و سرآمد جمیع بندگان توست، سلام و درود فرست. درودی فرست که جز تو کسی شمارش آن نتواند. خداوندا، بر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام که بنده تو و برادر رسول توست نیز درود نثار فرما، هم او که به علم خود برگزیدی و راهنمای آن بندگان که خواستی، قرارش دادی و نشان راه پیامبرت که برانگیختی، بود و به طریق عدالت، مردمان را به اطاعت و دین‌داری وامی‌داشت و فیصله‌بخش حکم قاطع تو در میان آنان بود و بر همه این امور، مسلط و مراقب بود. سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

خداوندا، درود فرست بر فاطمه زهرا علیها السلام دخت پیامبرت و همسر ولی‌ات و مادر حسن و حسین علیهم السلام، سرآمدان جوانان بهشت، آن بانوی بی‌آلایش و پاک‌سرشت و مطهر و پرهیزکار و زبده و خرسند و پسندیده و مهذب و فخر بانوان بهشت. درود و تهیتی فرست که جز تو کسی شمارش آن نتواند.

خداوندا، درود فرست بر حسن و حسین علیهم السلام نوادگان پیامبرت و سرآمدان جوانان بهشت که در میان مردم، به حق قیام کردند و نشانه‌های راه پیامبرت بودند که به رسالت مبعوثش کردی و به طریق عدالت، بندگان را به اطاعت و دین‌داری وامی‌داشتند و فیصله‌بخش حکم قاطع تو در حق آنان بودند.

خداوندا، بر علی بن حسین علیهم السلام درود فرست که بنده تو و برپاکنده پرچم دین تو در میان مردم بود و نشانه راه پیامبرت بود که به رسالت





برانگیختی؛ نیز به طریق عدالت، بندگان را به اطاعت و دین‌داری وامی‌داشت و فیصله‌بخش حکم قاطع تو دربارهٔ آنان و مولای پرستشگران بود.

خداوندا، بر محمد بن علی علیه السلام درود نثار کن که بندهٔ تو و جانشین تو در زمین و روشنگر و شکافندهٔ علم پیامبران بود.

خداوندا، بر بنده‌ات و عهده‌دار امور دینت و دلیل و حجت روشنت بر تمام بندگان، آن انسان راستین و شایسته، جعفر بن محمد صادق علیه السلام درود فرست.

خداوندا، بر بندهٔ صالح خود و زبان گویای خود در میان بندگان و تبیین‌کنندهٔ احکام خود و حجت خود بر مردمان، موسی بن جعفر علیه السلام درود فرست.

خداوندا، بر علی بن موسی الرضا المرتضی علیه السلام، آن بندهٔ تو که عهده‌دار امور دینت بود و برپادارندهٔ عدالت و دعوت‌کننده به دین تو و دین پدران راستین و بااخلاص خویش بود، درود و سلامی نثار کن که جز تو کسی شمارش آن نتواند.

خداوندا، بر بنده و حجت و برپادارندهٔ دین و دعوت‌کننده به راهت، محمد بن علی جواد علیه السلام درود فرست.

خداوندا، بر بنده و عهده‌دار امور دینت، علی بن محمد هادی علیه السلام درود و تحیت نثار کن.

خداوندا، درود فرست بر حسن بن علی عسکری علیه السلام، آن بندهٔ عامل به فرمانت، قیام‌کننده به حق در میان بندگان، حجت رسالت‌گزار در نبود پیامبرت، گواه بر آفریدگانت، ویژه و شایسته به دریافت کرامت و دعوت‌کنندهٔ خلق به فرمان‌برداری از تو و پیروی از رسالت که دروهای





تو بر همه آنان باد.

خداوندا، بر حجت و ولی خود که برپاکنده حق در میان مردمان است، درود و صلواتی نثار کن که کامل و فزاینده و ماندگار باشد و با آن در کار حضرتش گشایش پدید آوری و او را یاری رسانی و در دنیا و عقبی، ما را با او و در کنار او قرار دهی.

خداوندا، من با محبت ایشان، به تو تقرب می‌جویم و با دوستانشان دوستی می‌کنم و با دشمنانشان دشمنم. به شفاعت و دستگیری این وجودهای شریف، خیر دنیا و آخرت را نصیبم کن و بدی‌های دنیا و آخرت و نیز بیم و هراس قیامت را از من بگردان.»

• پس بالای سر حضرت بنشین و بگو: «سلام بر تو ای ولی خدا، سلام بر تو ای حجت آشکار خدا، سلام بر تو ای نور خدا در تاریکی‌ها و تیرگی‌های زمین، سلام بر تو ای اساس استوار دین، سلام بر تو ای میراث‌دار آدم (ع)، برگزیده خدا، سلام بر تو ای میراث‌دار نوح (ع)، بنده پاک و خالص خدا، سلام بر تو ای میراث‌دار ابراهیم (ع)، رفیق یک‌دل خدا، سلام بر تو ای میراث‌دار اسماعیل (ع)، فدایی خدا، سلام بر تو ای میراث‌دار موسی (ع)، هم‌سخن خدا، سلام بر تو ای میراث‌دار عیسی (ع)، روح خدا، سلام بر تو ای میراث‌دار محمد بن عبدالله (ص)، واپسین حلقه پیامبران و محبوب پروردگار جهانیان، سلام بر تو ای میراث‌دار علی بن ابی‌طالب (ع)، امیرمؤمنان و ولی خدا، سلام بر تو ای میراث‌دار فاطمه زهرا (ع)، فخر بانوان عالم، سلام بر تو ای میراث‌دار حسن و حسین (ع)، سرآمدان جوانان بهشت، سلام بر تو ای میراث‌دار علی بن حسین (ع)، سرور عبادت‌کنندگان، سلام بر تو ای میراث‌دار محمد بن علی (ع)، روشنگرو شکافنده علم اولین و آخرین، سلام بر تو ای میراث‌دار جعفر بن محمد (ع)، بنده





راستین و شایسته و امانت دار، سلام بر تو ای میراث دار موسی بن جعفر علیه السلام، بنده خویشتن دار به هنگام خشم، و بردبار، سلام بر تو ای شهید و سعادتمند و ستم دیده و کشته راه حق، سلام بر تو ای امام راستین و جانشین به حق و شایسته و پرهیزکار، گواهی می دهم که تو نماز را برپا داشتی و حق زکات را ادا کردی و به خوبی ها امر کردی و از بدی ها و منکرات بازداشتی و تا واپسین روز زندگی، مخلصانه بندگی و عبادت خدا کردی. سلام بر تو ای ابوالحسن و رحمت و برکات خدا بر تو باد! دور باد از رحمت خدا مردمی که شما را کشتند! دور باد از رحمت خدا مردمی که بر شما ستم کردند! دور باد از رحمت خدا مردمی که ظلم و بیداد و بدعت بر ضد شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بنیان نهادند!

• آنگاه خود را به قبر بچسبان و بگو: «خداوندا، من از شهر و سرزمینم رهسپار کوی تو شدم و به امید رحمت تو شهرها را پیمودم و پشت سر نهادم؛ پس ناامیدم نکن و بی آنکه حاجتم را برآوری، بازم نگردان و بر این شهر به شهر گشتن و آمدن من به زیارت قبر فرزند برادر پیامبرت، که درودهای تو بر او و خاندانش باد، رحمت آور.

پدر و مادرم به فدای تو امام! در حالی نزد شما آمده ام که زائر و مهمان شمایم و از شر بدی هایی که در حق خویش کرده ام و بار گناهی که بر شانه دارم، به شما پناه آورده ام. پس در روز نیاز و تنگ دستی و بیچارگی، نزد خداوند از من شفاعت کنید؛ زیرا شما در پیشگاه خدا از مقام و منزلتی شایسته برخوردارید و نزد او آبرو و عزت بسیار دارید.»

• پس دست راست را بلند کن و دست چپ را بر قبر بگذار و بگو: «خداوندا، من با محبت و ولایت ایشان به تو تقرب می جویم و به واپسین ایشان چنان وابسته و سرسپرده ام که به اولینشان، و از همدم و هم پیمانی





جز آنان نزد خداوند متنفر و بیزارم. خداوندا، از رحمت خود دور کن کسانی را که دینت را دگرگون کردند و نعمتت را تغییر دادند و پیامبرت را متهم کردند و آیات و نشانه‌هایت را منکر شدند و امام منصوب از سوی تو را به سخره گرفتند و مردمان را ضد خاندان محمد (ص) برانگیختند و تحریک کردند. خداوندا، من با لعن و نفرین بر آن‌ها و بیزاری جستن از آن‌ها در دنیا و آخرت خود را به تو نزدیک می‌کنم، ای خداوند رحمان!

- سپس به پایین پاهای امام (ع) بازگرد و بگو: «صلوات و درود خداوند بر تو ای ابوالحسن، صلوات و درود خدا بر روح و پیکرت. شکیبایی پیشه کردی؛ در حالی که در ادعای امامت خود راستگو و تصدیق شده بودی. از رحمت خدا دور باشند کسانی که با دست و زبان تو را به شهادت رساندند.»
- آنگاه در لعن و نفرین بر قاتل امیرمؤمنان (ع) و کشتندگان امام حسن و امام حسین (ع) و تمام دشمنان جانی اهل بیت (ع) اصرار و تضرع و زاری کن.

- حال بار دیگر از پشت قبر به بالای سر بازگرد و دو رکعت نماز به جای آور. در یک رکعت «حمد» و «یاسین» بخوان و در دیگری «حمد» و «الرحمن» و اگر این دو سوره را در حفظ نداری، در هر دو رکعت، سوره «اخلاص» بخوان و برای مردان و زنان مؤمن، به ویژه پدر و مادر، دعا کن و در دعا و درخواست و تضرع و زاری به درگاه پروردگار بکوش و بسیار در حق خود و پدر و مادر و برادران دینی‌ات از خداوند نیاز بخواه و هر قدر خواستی، بالای سر بمان. البته نماز را باید نزدیک قبر بخوانی.

- چون خواستی امام رضا (ع) را وداع کنی، بگو: «سلام بر تو ای سرور و فرزند مولای من، رحمت و برکات خداوند نثار تو باد! تو سپر بلا و عذاب مایی و اگر اجازه فرمایی، نزدیک است از خدمت شما مرخص شوم؛ بی آنکه





از شما رویگردان باشم و به دیگران بپردازم و کسی را بر شما ترجیح دهم و نزدیک بودن به شما را نخواهم. من به خاطر شما خود را با ناملایمات و حوادث سفر به زحمت افکندم و خانواده و فرزندان و سرزمینم را رها کردم؛ پس در روز نیاز و تنگ دستی و بیچارگی ام، مرا شفاعت کن. در روزی شفاعتم فرما که نه دوست صمیمی و نزدیکانم به کار آیند و نه پدر و مادر و فرزندانم مرا کفایت توانند کرد. از خداوند که سفر زیارت شما را بر من مقدر فرمود، می خواهم به واسطه شما رنج و اندوهم را بزدايد و از هم او که جدایی از این مکان شریف را برایم رقم زد، می طلبم که این زیارت را آخرین زیارت و آمدن من به پیشگاه شما قرار ندهد و از خدایی که چشمان مرا بر تو گریان کرد، می خواهم که این اشک و گریه را وسیله سعادت و اندوخته آخرتم کند و از خدایی که بارگاه شما را به من نمایاند و مرا به زیارت و نثار درود بر شما راه نمود، می طلبم که مرا بر حوض شما درآورد و همراهی با شما در بهشت را روزی ام کند.

سلام بر تو ای برگزیده خدا، سلام بر امیرمؤمنان علیه السلام و جانشین رسول پروردگار جهانیان و پیشوای بندگان سپیدروی خدا، سلام بر حسن و حسین علیه السلام سرآمدان جوانان بهشت و سلام بر همه پیشوایان (و یکایک را نام می بری) و رحمت و برکات خدا بر آنان باد، سلام بر فرشتگان الهی که گرداگرد این مرقد شریف در حرکت اند، سلام بر فرشتگان الهی که در این حرم مقیم و تسبیح گوی اند؛ همان ها که به فرمان خداوند عمل می کنند. سلام بر ما و بندگان شایسته خدا.

خداوندا، چنان کن که این زیارت، آخرین زیارت من از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نباشد و اگر هست، پس مرا با ایشان و با پدران و نیاکان بزرگوارشان محشور فرما؛ ولی پروردگارا، اگر مقدر است که مرا عمر





دهی و باقی گذاری، پس مادام که زنده‌ام، زیارتشان را روزی ام کن که تو بر هر کار، قدیر و توانایی.

شما را به خدا و سایهٔ حمایت او می‌سپارم و بدرود می‌گویم. من به خدا و به محتوای دعوت شما ایمان دارم.

خداوندا، نام ما را در زمرهٔ گواهان بنویس. خداوندا، در همهٔ عمر، عشق و دوستی ایشان را روزی ام فرما. سلام بر فرشتگان خدا و زائران قبر شریف تو ای فرزند پیامبر ﷺ، سلام من بر تو چندان که زنده‌ام و تا همیشه، آنگاه که بمیرم. سلام بر ما و بندگان شایستهٔ خدا.

• هنگام بیرون رفتن از محوطهٔ زیر گنبد، روی برنگردان و پشت نکن تا آنجا که دیگر قبر را نبینی. ان شاء الله تعالی!

ج. آثار و بهره‌های زیارت

دلیل آفتاب

۳۴۵. محمد بن عمر نوقانی: شبی تاریک و ظلمانی در شهر نوقان در بالاخانه خوابیده بودم. نیمه‌های شب بیدار شدم و نگاهم به سمت سناباد، مشهد علی بن موسی الرضا (ع) افتاد. ناگاه نوری دیدم که بالا آمد و تمام آن منطقه را در بر گرفت و چنان روشنایی و درخشندگی‌ای ایجاد کرد که گویا روز است. من در امامت حضرت رضا (ع) تردید داشتم و نمی‌دانستم که او برحق است. مادرم که در اتاق خوابیده بود و او نیز مخالف امام (ع) بود، بیدار شد و پرسید: «چه شده است فرزندم؟» گفتم: «نوری دیدم که از مشهد علی بن موسی الرضا (ع) ساطع شد و اکنون تمام مشهد را در بر گرفته است.» او را به جایی که خوابیده بودم، بردم و نور را نشانش دادم. با دیدن





آن، اظهار تعجب و دهشت کرد و پروردگار را حمد و ستایش گفت؛ ولی همچون من، ابراز ایمان و یقین و اعتراف به امامت حضرت نکرد. پس همان ساعت خود را به مشهد امام علیه السلام رساندم. در بسته بود. عرضه داشتم: «خداوند، اگر امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام امر حقی است، این در را بر من بگشا.» در را فشار دادم. ناگاه باز شد. با خود گفتم شاید اصلاً آن گونه که باید قفل نشده بود. در را بستم و محکم قفل کردم. آنگاه گفتم: «خداوند، اگر امامت حضرت رضا علیه السلام امر حقی است، این در را بر من بگشا.» بار دیگر در را فشار دادم و باز شد. داخل رفتم و زیارت کردم و نماز به جای آوردم و حقیقت در باب امامت حضرت مثل روز بر من روشن شد. از آن پس هر شب جمعه، از نوقان خود را به حرم امام رضا علیه السلام می‌رسانم، زیارت می‌خوانم و کنار قبر شریفشان نماز می‌گزارم.

در آرزوی فرزند

۳۴۶. ابومنصور بن عبدالرزاق به حاکم طوس، معروف به بیوردی گفت: «آیا فرزند داری؟» بیوردی گفت: «نه.» گفت: «چرا به حرم حضرت رضا علیه السلام نمی‌روی و آنجا از خدا نمی‌خواهی که به تو فرزندی عنایت کند؟ من در این مکان مقدس چیزهای بسیار از خدای تعالی خواسته و به آن‌ها رسیده‌ام...»

حاکم بیوردی گوید: «پس از این ماجرا به حرم حضرت رضا علیه السلام رفتم و در کنار قبر شریف، از خداوند فرزند خواستم. چیزی نگذشت که خدای تعالی فرزند پسری به من روزی کرد. بعداً نزد ابومنصور بن عبدالرزاق رفتم و گفتم که خداوند در حرم حضرت رضا علیه السلام دعایم را مستجاب کرد. وی خوش حال شد و به خاطر این قضیه، هدایایی به من بخشید و مرا احترام و تکریم کرد.»





مشهد اجابت

۳۴۷. مؤلف کتاب عیون اخبارالرضا علیه السلام، جناب شیخ صدوق گوید: در سال ۳۵۲ از رکن الدوله اجازه خواستم که به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شوم. در رجب همان سال این اجازه به من داده شد. هنگام خداحافظی، رکن الدوله رو به من گفت: «آنجا بارگاه پرخیروبرکتی است. من پیش از این، آن را زیارت کرده‌ام و حاجت‌هایی را که در نظرم بوده است، از خدای تعالی خواسته‌ام و خداوند همه را به اجابت رسانده است؛ پس آنجا از دعا در حق من و زیارت از سوی من کوتاهی نکن که دعا در آن مشهد مستجاب است.» قول دادم که چنین کنم و کردم. چون از مشهد، که بر ساکنش درود و سلام باد، بازگشتم و نزد رکن الدوله رفتم، به من گفت: «آیا برای ما دعا کردی و عوض ما زیارت به جای آوردی؟» گفتم: «آری.» گفت: «بسیار کار خوبی کردی. برای من یقین شده که دعا در آن مکان و مشهد مستجاب است.»

کرامتی از زبان دشمن اهل بیت علیه السلام

۳۴۸. ابونصر احمد بن حسین ضَبّی که من ناصبی‌تر از او ندیده بودم و از شدت دشمنی‌اش با اهل بیت علیه السلام در صلوات بر جمله «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» بسنده می‌کرد و «وَأَلِ مُحَمَّدٍ» را نمی‌گفت، برای ما روایت کرد که شنیدم ابوبکر حَمّامی فراء که از اهل حدیث بود، در «سکة الحرب»^۱ می‌گفت: «شخصی نزد من چیزی به امانت گذاشته بود. من آن را در خاک پنهان کردم و بعدها مکان آن را از یاد بردم. مانده بودم که چه کنم. مدتی از این قضیه گذشت تا اینکه یک روز صاحب امانت نزد من





آمد و مالش را خواست. اصل مطلب را برایش گفتم؛ اما او نپذیرفت و مرا به دروغ‌گویی متهم کرد. غمگین و سرگشته از خانه بیرون رفتم. دیدم جماعتی قصد رفتن به مشهدالرضا دارند. با آن‌ها همراه شدم و در حرم امام، زیارتی کردم و از خدا خواستم که جای امانت را به من بنمایاند. همان‌جا شبی در خواب دیدم که گویا کسی نزد آمد و گفت: 'امانت را در فلان مکان دفن کرده‌ای.' پس بازگشتم و نزد صاحب امانت رفتم و او را به جایی که در خواب به من گفته بودند، راه نمودم؛ در حالی که خود باور درستی به آن خواب نداشتم؛ اما او رفت و همان مکان را حفر کرد و مال خویش را با همان مهری که بر آن نهاده بود، یافت. از آن پس بارها این ماجرا را برای مردم بازمی‌گفت و آنان را به زیارت مضجع شریف امام‌رضا، که بر او سلام و تحیت باد، تشویق و تحریض می‌کرد.»

مکاشفه در نیمه شب

۳۴۹. علی بن حسن قهستانی: من در مرو رود بودم. آنجا مرد رهگذری به نام حمزه از اهالی مصر را دیدم. او سرگذشت خود را برایم تعریف کرد و گفت که به قصد زیارت مشهدالرضا علیه السلام، از مصر رهسپار طوس شدم. نزدیکی‌های غروب به حرم رفتم، زیارت کردم و نماز خواندم. زائری جز من آنجا نبود. نماز مغرب را که خواندم، خدمتکار حرم خواست مرا بیرون کند و در را ببندد. گفتم: «می‌مانم، تو در را قفل کن. بگذار در حرم باشم. از سرزمین دوری آمده‌ام. نیازی به بیرون رفتن ندارم و می‌خواهم تا صبح به عبادت پردازم و نماز بخوانم.»

خادم پذیرفت و مرا به حال خود وا گذاشت و رفت و در را پشت سر قفل کرد. تا پاسی از شب در تنهایی، چندان به نماز ایستادم که خسته





شدم. نشستیم و برای استراحت، لختی سرم را روی زانوها نهادم. چون سر برداشتم، روبه رویم بر دیوار، تکه کاغذی دیدم که این دو بیت بر آن نقش بسته بود:

«هر که می خواهد قبری را ببیند که با دیدن آن

خداوند غم و اندوه زائرش را برطرف می کند

باید این قبر را زیارت کند که خداوند یک تن از

دودمان پیامبر برگزیده خود را در آن جای داده است»

پس برخاستم و تا سحر به نماز ایستادم. آنگاه بار دیگر نشستیم و سر روی زانوها گذاشتم؛ اما این بار چون سر بلند کردم، روی دیوار چیزی نبود. آن نوشته که دیده بودم، چنان بود که گویا تازه و در همان لحظه نوشته شده است. با دمیدن صبح، در گشوده شد و من از حرم بیرون آمدم.

بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

۳۵۰. ابونصر مؤذن نیشابوری: به بیماری سختی دچار شده بودم که بر اثر آن، زبانم سنگینی می کرد و قدرت سخن گفتن نداشتم. به ذهنم آمد به زیارت امام رضا (ع) مشرف شوم و در کنار قبر ایشان، خداوند را بخوانم و حضرت را برای بهبودی بیماری و باز شدن زبانم شفیع و واسطه قرار دهم. بر الاغی سوار شدم و آهنگ مشهد کردم. به زیارت رفتم و بالای سر امام (ع) دو رکعت نماز خواندم و سر به سجده گذاشتم و با حال دعا و گریه و تضرع، صاحب قبر شریف را در درگاه خداوند واسطه قرار دادم که مرا از بیماری نجات بخشد و گره از زبانم بگشاید. در همان حال، خواب مرا در ربود و در رؤیا دیدم که گویا قبر از هم شکافته شد و مردی میان سال و سخت گندمگون بیرون آمد و به من نزدیک شد و گفت: «ای ابونصر، بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.»





با اشاره به او فهماندم که با این زبان گرفته چگونه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوییم! ناگاه بر سرم فریاد کشید و گفت: «آیا قدرت خدا را انکار می کنی؟! بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!»

پس به یک باره زبانم باز شد و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتم. از مشهد تا خانه ام را با پای پیاده بازگشتم و در راه یک سره «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می گفتم. آری، زبانم باز شده بود و پس از آن هیچ گاه بسته نشد.

گم شده مرد ترک زبان

۳۵۱. عامر بن عبدالله بیوردی حاکم مرو رود و اهل حدیث: در شهر طوس به حرم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) رفتم. دیدم مردی ترک زبان وارد حرم شد و بالای سر امام (علیه السلام) ایستاد و شروع کرد به گریستن و دعا کردن به زبان ترکی. او می گفت: «پروردگارا، اگر فرزندم زنده است، مرا به او برسان و اگر از دنیا رفته است، کاری کن تا از سرنوشت او آگاه شوم.» من زبان ترکی می دانستم. از او پرسیدم: «ای مرد، مشکل چیست؟»

گفت: «فرزندی داشتم که در قضیه حرب اسحاق آباد با من بود. همان جا او را گم کردم و نمی دانم اکنون کجاست. مادرش نیز پیوسته در فراق او می گرید. اینجا آمده ام تا در این باره از خدا کمک بطلبم؛ چون شنیده ام دعا در این مشهد مستجاب است.»

دلَم به حال مرد سوخت. دستش را گرفتم و بیرون بردم تا در آن روز، مهمان من باشد. از حرم که بیرون رفتیم، به جوانی بلند قامت برخوردیم که تازه پشت لبش سبز شده بود و پیراهن پُرپینه ای بر تن داشت. مرد ترک تا چشمش به جوان افتاد، خود را در آغوش او افکند و گریست. آن دو یکدیگر را می شناختند. آن جوان فرزند گم شده مرد ترک بود، همان





فرزندی بود که مرد در حرم در کنار قبر امام رضا (ع) دعا کرده بود که خداوند یا او را به وی برساند یا از سرنوشتش خبر قطعی به دست آورد. از جوان پرسیدم: «چگونه به اینجا آمدی؟» گفت: «پس از قضیه اسحاق آباد از طبرستان سر درآوردم. آنجا مردی از اهل دیلم مرا بزرگ کرد و در دامان خود پرورد. چون به این سن رسیدم، تصمیم گرفتم حرکت کنم و به دنبال پدر و مادرم بگردم که هیچ اطلاعی از آن‌ها نداشتم. پس با گروهی که به این سورهسپار بودند، همراه شدم و به این شهر درآمدم.» مرد ترک زبان گفت: «امروز از این مرقد شریف چیزی بر من آشکار شد که یقینم را بیفزود و استوار کرد. اکنون با خود عهد می‌کنم که تا زنده‌ام، از این مشهد و حرم جدا نشوم و دست برندارم.»





کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، چ؟؟؟، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۳. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، قم: کتابخانه محقق طباطبائی، ۱۴۲۰ ق.
۴. طهرانی، آقابزرگ، الذریعة الى تصانیف الشيعة، ج ۱۵ و ۱۷ و ۲۳ و ۲۶، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، ج ۲، چ؟؟؟، تهران: دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۴۰۷ ق.
۶. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۵ ش.

